





AS BW  
IVANOW  
0027

001603222



37

Ruq'at-i-Qatil  
(epistolography)







مطبع

چرا که از تنم شکر به با من یار بود  
قصه کمرش زنده در دود کس کس یار بود

من رفیق  
الجزایر  
قصبات  
فارس  
الطوا  
عقده

انشاء قنتیل

37

بویا آمد پس از پیران  
از طرف لاله زار پیران  
از چشم و کمال چکار  
تا زینت او ز پیران

بویا آمد کشته جان لاله زار  
از طرف لاله زار پیران

12: XI. 28  
W. I.

فول ناز از او  
عقل بر ما داشت از او یار

*[Faint, mostly illegible handwritten text in the main body of the page]*



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتَمَّ بِقَدْرِ الْقَائِمِ

سخای خراید الفاظ روح پرورد نفوس عرالیس معانی رشاققت کسفر باو شمه  
و قلابید حمد ربیع افرینی است که حدائق منقرة دوادین فصحا را که مزدون  
دعیون السنه انیان به انعام اداری و حساب مینانی دست در کباب  
است و عبار از مدیکه صفای مصفاات بلغا که نرت نسایم عنبر شایم انفاک  
این نفوس قدسیه با اهوویه روحه فرودس اعلی جبروت فروش فرسیان  
بشتر الدر العزیز طول و نشر لالی مثلدلی صفای فیضان ابدی وجود سرمد  
بر ادواح منظور و از بار مشمه و پایرو الوار نقاظ و اورا و اولفرب استعارات  
تراکت فرین و تیرش و تخریل غیوث کرم عظیم و شبیب و تهنیز اسلمه لطف جسم  
از شرف عنایت فحیم بر قضب قنات و اوطاف مصنا مین و جد اول  
و حیاض عبارات لطافت اکین و نشین غیرت عنفری سرشان تهنیز  
و کونا کون ترک عدرا سرادان محترم بحار حسن روز افزون کرد اینده **فولف**  
توقفت الاعضان و الطیر غروریت به قدرته العلیا بهر السایم و تقبیل  
قرون نو اهد عقول لاسکان ما و اولف و لیس سر عدرا از انکار لاسهوت بها

در این کتاب  
اوراوت  
در این کتاب  
در این کتاب

اللبیه



2

والسته شکر و ابرام و البغایات و الاصبالی است که رؤس از یک پهلوان نامیم  
 سخن که بخواه از برقه فراست بر سطح بزود اعضاب کیاست یک نام  
 و لاغری و جوه در اسم و نامیز کفایت ساخته اند و چو رتوح الایسان عراض طرز  
 نو و کین که بچویش هم عالمیه و صیوان غرام اجرام به تصفیه بدن و اصداف قضایه و ازال  
 و دیگر افت نام سوزان شوکت و افتخار خطبه و ایله طریقه و اخته بر عااث بر صغ  
 رفیع المیودین الحافل و النجاس و بواسل جو ایند زو اهر کتظ و صنادیق صدود  
 به نقود و اقدار عالیته الاثان بیان و بولع که در برافت و شرافت و سینه و با  
 کاسه هر زوس الیقده لغور اصداف است به ارایش بوقلمون و پیرایش اید  
 مقودن رسائنده **سبحان من علم العباد و البیاد و اخص الشوار حسن**  
 عاقبت علت اولی از بهارستان احدش کلی است که شکفیا از بار نفور  
 و با بیدگی ورق اجسام بسبب و مرکبه تعلق با صافه شیدان عنایتش وارد  
 و مع یکی از سوسه شبر و دیگر اجسام شجر که حرکت ارادی در جنایه در کار و شفا  
 و تقاب محفل اوقات و سکر مغارب اند عدان نزارد که با از و ایزه حکمش  
 بیرون گذارد **هو المداندی خلق العنبار و دویها بانوار الریح و اعطی کل**  
**فی المدانی و شاع الدر من قطر الصیق** بر صغ صغ و به از اجناس اعالی  
 و اسافل و انواع و حصول خواص به از ان مصنوع تازه از قلم قدرت کامله  
 اش حکیمه و روانی اصابع حکمت بانف اش بر یک اینرهای قاطبیت **سعداد**  
 بر حیز از عیان نایبه چندین صور عجیب و نفوس غریب در وقوع کتی کشیده  
 اصداف کل نایبیت فی الارض و در مدارس عنایت از بی و فیض لم نری او

رجع

در او از ما و شاد

کون

کون

جزو جانان  
 قابل او  
 ناله در  
 قفس الظلام  
 مبعده ان  
 بیانشه

در او از ما و شاد  
 در او از ما و شاد



با شفا و صفت و حضرت بر اطلب و جدا اول متممیه از مباحه عین صفتی باشد  
 قانون سخنان تباری را با اوج غنچه ترکیب المواجه به الحان و او ذی سب  
 طو اولیس زبرد پی ذناب را الا رقص حوران خردوس ابروخته یا ابره  
 رکت کل و خطایان خطوط سقیمه لفظ اطراف حسب العظام بیدیل و دوشه  
 افکار ادواج را صفاق الیوقیت بزود که مواد تو لید مثل اند ساخته و از نطف  
 سیر العاویر و قوالیب عریه از حس به تعمیر الوار قد و و نصیب و عایم عظام  
 و لو کبیر نفوس پر داخته سر بر کردمان عصافین ارقام را شرف عروج بر معالج  
 و ادواج شعوری الصقال عطا فریاید و به شبر اصله السیل کوفه صقل ازرقاد  
 جبل و غنمت انداد و خطر رسل رواه نماید و هو الوالی مقصود العباد

در بیشتر اوردن

مضاج الدواعی فی الزیایا هوان فی لمن نوری ایما هو الهادی الی  
 عقب شای و امیب العطایا و صفت کبری عن البلیایا لیس انحال بداع  
 و تراکم افکار نفوت حسن پیرای جدیقه رسالت نشود و ما شعب انشیه لفظه  
 ریاضین لبابین امانت است که مزاج و مجوه نی آدم که از عدم نظیر آسمیه  
 گرم ریانی و عسر قویرا غمه الفات سجانی و حرکت عواصف ریاح تهام  
 المصلین الذین لا مشوا لهم الا اطمینان من ابل براد و مستط لوجو بتفیل کیمون براب  
 ایان مبلول العینه و طری المبح جاودان کر و یه و برض الا غطیه کنت  
 از جمال با کمال این بزرگان او کبیه بروج ایمان و الیواح مثل ایقان بزوف  
 و شرف و عروشی قوف و سر اسین و عصار لیت بر کشته معنای عوایب  
 و اواره بیدار جهالت تا بیده چون بخود یا لید نوز کرد مار از احد کردید

نمونه سخنان ما

احمد ابراهیم



3

احمد اسکار هر چه از ارض است پدانا سما باعث ایجاد او شد مصطفی بعد  
 پنجم بران مالک رقاب از علی تاهیدی عالم جناب هدایت من مال خود را  
 اصلاح عظیم سلام الا لود و **ابا** **عقل** بی سرو پا گوید کار اودان ترحم با راج  
 ث و خوش حالی یعنی ایام تکمیل اصایل و تمسیه اقلدق در دوستان سمری  
 و غنی به فردن محمد و اصداغ مقصد غزلان اشعار و تفریب فارسی و اتم وار و اتم  
 مضی و مصفاات بلکای مقدین و متوسطین و متاخرین تقو و اسفاوات  
 بیحد و عدب تعولین نظوران شطوط عدیقه القور متالیه الا لاطام لولوی لالا  
 فیوض نامتاهی برداشتم چون مشهور است که گمیا خاص بقدر را تیرا امر سازد  
 از کثرت تو غل و تکرار کلام مخزن نام که شکان جو دنی در طبع و طلعتی در زبان  
 و روانی در فکرم بهر سپید و از غنای قلم بکمان و دیگران بر اینهای و بلادین  
 ترا دیدن گرفت اما نظر برین که من اتم که من و اتم خیس خیس غالیق خود را  
 قابل ان عهدانم که پسند خاطر و مقبول طبع مستریان بازار بدعت کردو  
 لهذا هر چه در دل میکند در تحریر ان ویری بکار نمیروم مگر بعضی باران سخن  
 و بزرگان کریم النفس که مراعات اسبابان و نظر بری سرد پایان از شناسش  
 این است چشم بی لبهای افرین و فویداری صدف بر بکران من  
 با نشان عقود الودر الغرر منی بر من میکند و هر چه شنیدند در بیاضی تا  
 حاشیه کنایی یا ما عذی دیگر نوشته نگاه میداستند خون متلمان حواشی لطیف  
 فنون لطیفه و تیکر ان روز پای از کار علوم شریفه اتفاق برین دارند که قضایب  
 و تملی نفسی از روز اول شمر منج خود را است یکی رقع ذات دیگر تفریب بکثرت  
 در عالم

سرور اودان

پنجم از جمله



در عالی اثر و بنا بر علی بن اخطاف القاهر و اوایل استقامت اسباج رومی وصول نرسید  
 کشتی او را از اخطاف نشاندند همان اما و کجا بنام سه ساله نرسید و در اخطاف  
 میمنت مانوس حضرت مذکور که همان در کشتی سنان سپهر ایرانی هندوستان شاه عالم  
 به او و خلد آمد ملکه در سلطانه و اسباب الی الی با بره و احسانه بر او رکن خلدت و در  
 نودان بود بر مکتوبه فارغ الصانع اصوات طرب افراشته که اگر بوسید این لحنه  
 تنوع راس السبابة و کجیل العین اعتبار کبر و تعالی همانیک که پارس لامکان حاس  
 و تقع اصل حوام انسان کردی پستان طراز استین وجود و نوال زینت جاربایر  
 ساخت و خلدل ایش مضمون حوام عیاد و اشرف معاون معارج کبری است  
 اجام جلالت در و کجیل سناپ و مازی لبی است فخر کجیل منهل الا شنی بدو  
 نغمی متا همه الحیان للماضی العظیم فوق الخیال السلطنة المحیفة صفای سخی امارت  
 راکض حسان وزارت شارب عفار و لای سفات کوشنری علی و اولادوش  
 در مطین القلب اراضوال زبا و یوم الحشر با تیغ بینی و احقاد و مجادش ناظم صفوت  
 معارک ناسق امور مالک با دم صدران کور و مندل معر حصون دولت با اشتغال  
 حاصل روس اعادی از امان قاطع اصول تحول مستعدت اشکار افاق مسترق  
 بر دوق عنایت و او بیبال سطح التوطه مثال سبابة عوارض صوارم نمان لایزال  
 نرودی بار و یه اللطاف ربانی تبر و یه پرو و تا میدات رحمانی واضع انقال لوار  
 بر طور ابا و در قول اقطاع غبار و معرفت اعنه قبول اتمو یا از طرق موصیه شکسته السحاب  
 در احوال عدم قبول نوای صمدیه مطالبه با شریعت غرامتین با قبیه اطهار سواته  
 مستبشیر تهالی افواج مسکنه محنت الیدین با و العدا فی الخراب بلقی و العارضین می صاب

عقود

الغفر

رقبته

تهدیه

النواب



الثواب والعتاب شتر الالوار بالان سو دلان و فاسم النور الكثرة على الله  
 عارف قور من سبحان معاصر عيوب زباني نكسته خاطر ملهم بالهامات  
 يعني به سر دوش لایبی شرد و الوسط بنا طبع و دوی ایسانی مرور انده عذاب نما پر  
 نقد و بهرانی ناشرف و ای بیان های شیرین ناثر اساک تقاریر رنگین نامت اعلی کم  
 بزواتین اعلی کم و سوغ اعلی اطاعت اسلام در اوان عبده اصنام بارگاش  
 نعم المصیر الخواتین و عتبات جناب المآب لسلطین بم الهدی فخر لوری تم العطافی و صبه  
 نوزیل للعی فی فخر من سیاه نجم الکمال قد سال فی کتبه بیوع الساعی یعنی نوزیل  
 تیر اوان و دولت روز افزون و دوش بدوش عذرا طلوعان نوزیل نوزیل  
 طالع هاپیون مالک رقی و من ربع سکون رافع براق سماوی مجد و هموزر کاف  
 اسرارنا طوع و فریضی مستخسروی است رپانده کینه غلغلهش زوخ ای کندی  
 بید کردن ابرش ریزین با مش حشمه افتاب جهان افزون برد دیوانش نعل  
 وراثت ثون مجره کردین و طار و با اینهمه ارتقا با وج ستاد بها و اع کر زوی خدمت  
 قلم و کاغذ کنز ایندن مشیده اعمره ریاست کوزگانی و حکم اینه حکومت صاحب  
 بوستان حمت فرایوسی را کلی همیشه بهار و باغ متمیبات بدواعت شاهی راناره تناس  
 مالامالی انبار چراغ و دومان نذل و کرم مساره سپهر علوم منصب سبن میدان سلیمان  
 و ارا در بیان معدنه الحیش عا کر فریدین سوکنان با فرودان شکست الفضا بنجام  
 بیان در بیوع و سحر البیاد و تخریک اللسان با شان منبع مدوع الشرا شکور العلام  
 نقد الفقرا صنیف النوبار و مجار البرایا سطر الالیا اشرف الوزرا اعظم الامم و اجاب  
 عالی احسن الدوله کر خان بهادر نهر خبک حبش بوریج ارجندی قدس

بمشرف

درایت

کویا در شهر با دادار العبد  
 و تمویله سلطنت سوزدستان  
 سبب دادار با نوزیل بود



باغ سر بندي بظهور چه اصفت خوانم اورا سليمان زمان مبداءم ادوا بپرس  
 لذباطن ان خرافان به اندطون كند تعليم اشراق سو چون وقت بخت بسند الا  
 و به اكفيل سطلاني كورارا فزون لذصر ان بي صفاتش فذارت را نرف كشيده  
 و انش خم مي اسنان باشد نبرسن ز من كروشم سبدر عرش اطلد و اللد ظل  
 ضد الحقد و ثقاب اكبا و اله و منبول سهامه كجا اطلد و اصداق راع كو  
 الا صلده بربر الغامه و قطع غصون اعمار العاندين لما حبت حسنة الصلوه كما  
 نصر شعب امال اللصاير بر شحات عيونم عواطفه العذبة حاصل كنم بر اينه سعادتي  
 پري ارشاميه تيمر و زوال و سترني عري از غايه متبل و امثال رسيد باشم  
 بر چند به قلدي رزي بخت بپوار و ناپوشدن طالع مو و كار دولت ساط بوس  
 رزي شد ليكن بو نور خجالت و انفعال كه بعلت عدم نرسب دنويان ركفتن  
 بزبكي نر حرفات خودم دست و كرسيان دل بو دولت سخن آسا كنوم و چند شيشه  
 بر روز الله از دن ملكستان لطافت بيان با حيب استن نهي از كل درميان  
 مقصود و مودش و مان بر آعه پير و پايانه بسير ميروم تا انكه شيرازة مجموعه خسته  
 فرست صحيفه اسناني انان العين تروت و احسان لكايه زمان و صيد دوران  
 لاد من لال متخلص بچسود كه در عدالت طبع و اشنا پرست حزن المشي بر نوز لاد و اوستا  
 فوه اماصل عالي مقدار و سر امد علماي بلند و فارغه ناصه فضل و كمال فوه با بهره  
 عظمت و اقبال مبر اوج و طانت شمع شبستان مناست ركز دائره ابست و ابست  
 قطب معلول حكمت و عدالت تازكي بخش نونهالان علوم تقارنك امير تصاوير  
 معارف يقضا صاحب مرتبه لظلم بوس و ارث ابلو بوس بايد كار امد بوس تمام مقام

الاه با بزم

الاجيد

الاجيد

تايم

از سبيل



از سیدش افندون پیمان کشف اسرار حقائق عضاده اصطلح لاد موت شایسته  
دو قایق تشبیه بانی قانون بوعلی سیاهی نغم البدل ابو نصر و حرکت دو انای غیر متصل  
و هندس کامل عمده جوانین بلند مکان زبده اساطیر منبج الشان فخر الدین احمد  
بیاورد شهبه بر جعفر استاجل لارالت شمس و ولنه طاقه بطلد الطاقه مددوه  
علی روس الساکین و الطالبین الی یوم الدین که استقامت سلیقه در صرافت دهن و فدا و شکر  
مانند وی ساقین شلت سادی الزادین که برهن علیه با ساوس من اللاد  
بهرین و علو مدارج رسو و رتب ابایی کرام و اجداد عالی مقام ایشان از شهرت امیران  
روشن است سرف سقد اند و در چند روز آنچه از آن نسیان رفت سکن باقی  
ماده در پناه قراطیس و سفاین مصون از بیایات بود از جا جان بدست آورده بقید  
رعیف نویسانند و یو ابی حرست در تب خشد و اکثر از شتریان صاحب جوهر  
بخریداری ان شبه بر تیره بخت و روانها بر ما سترد نسخه چندندان در روم تشار  
بفرست سیم صاحب طالع صاحب مدوع و مجموع طکارم اهلون بر کزبه النفس و دافان  
و کتبت امروز ریاضین خود عدل که کثای طره مجدد ارتقا نم اوج سعادت و کامکار  
وزه انتیخ فرق سیادت و نامداری السید السیدیر امان علی احسن الهدایاتین  
احسن علی السینه و فوج مخوف الطالبین لویطر مکالمه نقل ان گرفته سرف مطالوبت  
از یوم را بلیاس تخمین ارا سترد رفته رفته و در نسخه داخل کتابخانه حضور بود  
بندیکان جناب وزارت باب نیر شد اکنون که نامشای عمر ستار از  
بیز بهارستان عشره رابع فارغ و مقدم در سال اول ارفاس است ایشا رکن است و  
دور و سینه احد عشر و اما ان دالف از هجرت جناب رسالت بهایی در موسم شکفتن

مجموعه یا فخر در پیش

کتابخانه نظام ادبی

بکتابخانه



و با بدی که او از دولت سال سبت در نهم از جلوس حضرت علی الهی است و در دوختانه سپید  
سپید که در صبح صبح و دوا من خاطر را قبله گاه بر با صین از زمین بسیار نم و در شام  
طرحه شکسین سنهای بر او را نشان میزنم اسید از قطن و سبب صیجان که کرم الطبع است که او بی  
مقبضای قطن بکالبد عضری از قطن که نیرندار و اگر در شتر می از غربی پیرا از کالبد است  
و پروار نقد غنت عاری باشد قلم اصلاح را در بیغ نماندند و عیب این رفیع را نیز بر با

فواشش

رقب

قرم ماری جفا فرعون عجبیه رطلین نارعی جفا فرعی غریبه سلدت امروز دنیا  
ذوات خود و ترسند و عنایت سوزده محرمه و ابراد الواسوا و حاصله از استعمال تا بود نیز  
التوز که حال قدر و سینه شان با نظر الی الکرش المودرتن حال ادوام اتفایح مانند  
بالوجد است ترسین اوصیا با کلمات البانیه الی الی الطور و تجلیه حد اول البین با پشت  
و لدو امی رباة الحار اطراف صدات موفه را علی الیقین اس الحشبه المتکرره منتررات  
بدنار سوزده مثل البرود الزخاریه و انما فرمایند و القیض الصغر غیر سازه السیرینها نقاب  
کانه تشاک تیسر سلوبات الاملدوبه که بدنام قطره سنی که خارج از نده طبعیه  
لکنه حاصل محبوبین اندر سنج فلک الیضا سترنا سوار و ابراج رنویه در ان کوه سوزند  
واعی جانبی سیم به تکلیف از هر زهر غرض حسن و جمال و امش در سیموم عین و دلال  
تیره ساطعه مدار و لر بای یوج سر با نمل و مثل کلانت از مای محبل صابای نیمی مثل  
با یامانات عذار کاسه اعناق و عاوی الکبار الزور ابدا بیس جلوه های جنوده  
اصول الاملدوم و کما راجع الی اقام المنوتین جلوه صحن تقبل عضوس اعضانیها و  
اعظم المثلثین بر و سس ملبس ارا تمسین با ضرب تر شحات الیقین

الاصول  
الا

جمع نظیر غیر و ایه

جمع نظیر غیر و ایه  
و اخلاص و غیره

فرا  
معز الی الی

ممثل  
مقا ابلیت

بکره و اصلد

المسک و الی الی



۵  
بر اسکر

بکره و اصدیج المصنوعه فی قلب الافیده الموسومة بالبر و ماده بارشته  
الصدغین الطویلین و ان بی الاطیر و کما الصاحبه تطیر بالاروتة العفوة کان الصدغ  
اعطاء حیاض من السن العین عنری و ایا عوده مفتون بی یعنی و ایا تنس بمجون اعنی  
المحبوبه التي <sup>طایفه</sup> <sup>بها</sup> <sup>تتم</sup> <sup>من</sup> <sup>ترجمه</sup> <sup>تصب</sup> <sup>السن</sup> <sup>بب</sup> <sup>ان</sup> <sup>الهند</sup> <sup>تشرط</sup> <sup>تلفظ</sup> <sup>الطرف</sup> <sup>الذلل</sup>  
مضوما برای سیر عمران و حضرت ملواریفون عوارض ذات الیدیم الشدید و عبارار  
بر اندویند و اصل معدوی خطوات خواهم شد بند علی <sup>بها</sup> <sup>عرضه</sup> <sup>مسید</sup> <sup>بکه</sup> <sup>خید</sup> <sup>سید</sup>  
و انشاه فی لغة الفارس عنایت سو که تکلم بان از اشغال عدنا و حید است که  
مانند آرام طعونه در اعطاع ذات العفوة المرفوعة الحرة للرباع الفسر و سینه  
منجحت ماینت مینا مایع من نضاعه ائی للابدی الذي وهو اعظم بدوات  
الصالحین فی السبل و ایا سبل العیون بل الابداب رومن البساتین سبائل  
توشه منها کتوا بد المصحیح بعقود بحیثه الجلد مسید من الرسم و الوابل و ادوام مسید  
سبائل طوره ریاض تراکت و اعجوبه دیار لطافت که ناسی بهر حیوان عدم الحس  
قرطاس است مقرونه بمراعات رسم قدیم و قانون قویم که انحاء اخبار در انحاء  
اعذیه در انجا رسیده تجربه مادک سخن در انهار ما ریقای پروازم و سبیل  
و کیدلی بلاد با خود دارم و ان نضارینه سجا بحر که اکابر تا عدی رساید اسلام  
در اعظم کاریر است حضرت خیر الانام را با نقوشین الصلین محدود قواعد ارباب  
تشریحی را اسم اصحاب صلیب کرد ایند از مطوع نیا در صدقه ما یجلب البعده و درینش شود از بقو  
بعد حیثه بده بسط لبون این دو مثل ان درین قدر القند الایض من بین

۴  
جمع برب سیر زمان

مخبر خولیت در  
در انچه که فاله در انجا  
مانند بازرگانه



وللاصل من الطرم اوده است و اگر کینه دروب بیوت طاری افیه و صبحی ذالقی  
اگر می تواند انعامات جناب فصاحت هم شریف سرایت در زانی بر نماند کمتر از  
ست سطر سطر طندل های پر ریش الویش منبت و نخواهد بود **وقت شب**  
بهمه شب ریش اشواک و له در اوشا ط حقیقت اخلاص عدل منقوش و محمد اس  
نشانی رابط الهوا بر آینه شریانیات اودای بیخیمان الصب منقوش سلاست  
بعد تعلیم چه عدوات اشفاق که منوا صبه ان سطح عرکة نسیم و اقل الطاش جناب  
انمارت الوف الوف کسرا القوا ریح و مقلب آینه غبار له مفسر صوابل سیاه بعد  
ذکر ریز صوف تا سبج کثیر السمن که طوزان محبت عظمت اطوار مستویه  
ابری الشوق و محله الشموع و اتباع قله قرون محبه سیدی شب فراق که تداو  
فروس سوکه بر یقه و انما صفت البطن صمیم شریفه ان عبارت ارتفع مقطعات  
الوسطه قصور طاعین اتصال اصقان نواز بدیع الجمال و تالین صلاصه اصحاب الط  
سعی از لوازم الکیاد تعاریج روس اسمه حواصب الواح و طاج صغیرا انما یا کالرد  
صاحب عنج و دلال است فرین اضمحله اوان طروه اذبه واضعان جبهه و سحقه  
النور بر روی غای مدومان عالی میگرداند که از بند و غنیمت الواح سر مضه لغیا  
بجیلوه غبار ادر افرطه منته که لب انچه و ملخص اتمه باعث بر الوذ **مستویه تحت**  
السه سودان منبت که مانند اراج طیر فوار لیش بلا سود الموم بالوات و ولد  
الحوان الراغب الی الکظم **مستویه تحت** للاضطراب انصول بزرده علیای عقل  
سلیم وارقا بلدییم مدارج فین سقیم محروم منقطع للدمل سهند انما بلایات منقله  
منواله اصناف زرا با بکوفه منالیه ارزوب صورت صوفیه و زرا با شمشیر صوفیه و زرا با  
زرد ریش العنبر

بهمه شب ریش اشواک

جسد منقوش

صاحب عنج و دلال

بین



تروس العقارب مسایبی است و عنایت در اشکال ذوات الاذیباب  
 و الذواتین عقارب است که گاهی محاذی خط مستقیم قوت فایده  
 بصیری نظیر لؤلؤ بهیچ و یواضت سینیه و بوج و افلاذ مخره متوقفه بر اسر الحنون  
 شکره بواجب باعدت و سقظین ایل جدا از اجار الجار صاحب که  
 اردوان و اذیباب سکنه که در این بین انقل استطقات را غزت اقطبه غزلان  
 و صیوب خرابه در حالیکه معدن بی التی اقلینت بنهاجر الثقیین و الا در او  
 و الزاجس باشد نماید در اسوط مدور و نایب بونده نصیب این معنی اظهار  
 راحین لبنای تمحیص السین صج الالبطین مسابیل معاشین بدم صالح مصاع صان  
 او شکره شنیه از لطم جواهر زو اهر ضایای مطالب جنایی و مکتوبات مآرب  
 روحانی در اسلک سطور احوال کثیره الا خمدل برای امانق صفای میباشد  
 پوسته جیمیم اینه ثوات شواح اطوار و اعاطم قتل و اهن قتل سادی و همان  
 که اعان و غیران ملو از ثوابین و از اقم لاسه و میادین و احابم مشوامی و لایبت  
 عین ان نوصب از تقاضی اطلال بر امیس تیاه جدوت و اقامت  
 شعور بر جابین بهایم ارض ذوات الا نخل بابت بیکر دو یا بترق بیاض الزه  
 و قسط اصنوار و کما در و مات محفل کرامی متحد شده بر ماده قطع قبول صورت  
 خصالی نموده مجوز امین بی بها بعد الخطوات در ملک باقی می شود و چه که در آن  
 اکام عدرا از آب بچوران از نبارستان حصول اغراض مؤید بار پیش از باران  
 بر اشیاء بر اید رخ نماید و سیکر از نور شوارق قمرای ان در انظار قوت ملکه متر  
 اخف تر عن الصفوه سیدن بیابج البان و صحاری صورت بندونی آید اکثر

6  
 مصیب

در مختصر غیر صاف

نیز از آنجا



اوقات در عالم غشی چایوس لونا رخا مد صدام وللا مقام موقراط اوصاف اشنة  
 مله و بان دوی اللاترام لبعوطات شتی سوطا شد و باقیها من سیکو شد و دراز  
 مخصوصه شعبه بازا لوز و دین کت بز جدی با مصابح کونم صوفیه و کت کفته  
 ماشه اصحاب شرح که وللان واحنه رازبا و در با بند با سن بچوش و بند اند  
 که صنفه اوطان بودت و بزود محبت شتاب خفته محنت و کت را با صفت  
 سواد کتیه زباده از صنفه تدین اصحاب شیب رکنین کوفه اند و در یکجه کتیش  
 مودم است فتور اصفار کاسه اسنان اشخاص کثره لاسنان است فقه فلدان  
 که از کتیه او خنده داخه جدو است عشق خود را مقصبت سبن دلدی معنون پرستی  
 و متعل احوار ان بیکر و نقل نظام صنفه لسن اگر فقوم شتله کورین العت است  
 ز عیون جاسره و عیدم مداره قلزم ویم که در محله امده کیزان و کسوس مناهل  
 ابار و جوادل و شطوط منسح المظرافه که زید الجبر اینها با لبع مات اللاب کیم عیینه  
 الموصل منقوده العفوریات کاسه کار انها است مقلد زن شد العیث تعلیق من  
 مضطرب سراپا حیرت معلوم نیست که وقت اگر ان کتیه و نور اشان قرا طیس  
 و مله سیس اصحاب مقدر صادق لدلی متلدلی و کوز و راهم و وناسیر با صوب قلدر  
 جاد و کتار صلومی بافت با اصابع لطف منابع را اینها م شتبت با تقدم حون  
 بنان کتارین و ذرات اجاید صبحی طبعه که انموزج عرف اصابع تعقیبه رفته ایا و کز  
 کت شری و نمونه بدایت طلوع افکار شهر صغیره مناجع فتابا شد صرح  
 میر سید که در محبت اعوام کثیره و عهد و فرق که خدوات و اصایل ان چون  
 اصحبه و متون عمر زین محذرات اعیان نامه بدند و شمار وجود کت کت قذیر و

و اللذ

مخبر بنگار

مدرسه خود



قدره سبب بود یعنی برهما از شمار افزون است به تپرد و در بطری که بجزه ملک  
 اختیار معذران باشد مجبور بر تپیر اجازات صدر این بقدر با بره نقشه بگردیدند  
**قولش** اعلیٰ اضراب کنزان لذاعت و براعت دانش قلذرا عدم  
 محبت و سناعت ابراهیم صلی الله علیه و آله و سلم و کریمانی و تسبیح بانو اللؤلؤ  
 عذرات مکنه وانی کعبت مفروضه طلعت و عارض شد بدو ایدیم رسیع و لا  
 جزوا خیر فنون عجب و اوقالی انجیل علوم غریبه سستی و یار فضل و حکم مصایح سناعت  
 معقول است و حکم و روش او امر مناهی بر عایم و اعدده محرقه نمونه از صد سید معقول است  
 مولو اصحاب شفق پریان کریمای بخندان سلامت بعد ترش اجاید و نواید  
 صنوبر ثبات اکثرین من الجین و الایراد کالدراری الموصیة و التوسن کما انها  
 منجیان باوشحه همه را جان دل و سموط اذیه اللامداد یعنی بین مستغنیات  
 عدم الحصر الحد و یقین مرتجیات مستواله الاصدار و الود سوره و رضوا احد و صدان  
 سینه صاف که تعدیه هزارم حصه عشر عیشی را با وجود کون الشوط الممد طمة  
 المستعشا طباتها المقنونه تعود وانی و عداد الجبر و سبب الادواح التي ارضتها البرون  
 کالولد الراصنین بامر الله العزیز العذیر الحکیم فیها و العبار اعلام و سعة الصفة  
 المفروضة المتکلمة بالمربع الذي یلوی طول کل واحد من اضلاعها و حقا من استقام  
 لقطه کانت علی الارض منشیاً الی الفلک التاسع قرطاب الکرکب عوام  
 خصه علی السلام شی فرض کرده شود و نوبت منزل هزار و صد و یکم برسد کانی و  
 کانی می تواند بود مکتوف صنیر اشراق شمیر که الواف الیواح للمعه افا و التسی  
 بر حسته اصدیه طلب کمال پرتو اکتان و امینی بصنوف بر این بابره

جمع عربی کلمه شکر است

تمام کلمه است  
 جملة کلمات بجز این است

والله



توضیح در خصوص

توضیح در خصوص

توضیح در خصوص

توضیح در خصوص

م

چون ثبوت خرد و دو اصل اجزای بزرگتر زاده و نقصان در شکل عروس مبرهنه  
 انکسار نشسته نسبت صیغه محققه که در آینده می آید که بعد وضع انقال <sup>بها</sup> نسبت مقاصد  
 بظهور مطالبه اراده مجرم سیر استوف السلب در همان اباد چه دنیا فی ذات الاعمال  
 وللاصغار والاشواک که مشتمل بر اطوار است بقیه واجام مخوفه و غیر آن عمیق و ثقات  
 کثیره صیغه و فوج ابا محفوره العقارب است که محل در و حیوش بر امین ذات  
 الاطفا و صیغه و سراسر این طایفه و در بوب بودیه و ثنائین صواله اراقم و عقارب  
 عرضیه الاقام ساعه لدغه است و بده شد لب کلام اینکه بعد در و حل ثالث  
 باز به بکنه و ارجاع عنان موفه هر چند و بنال استیبه قوافل امانی عویم الاشتهار بعد  
 الخطوات پرواحت و مروج <sup>تجلیات</sup> ثبات سپاسین الفت را دلیل ساخت نیازم  
 اصوات صلصل سر و ستان مقصود و بکوشش نرسید و اسب حدوت حجاز  
 به بود جان نوری بقا بهم نرسید اصنی سلامی بر حسن العین صبح الالبین ابوشامی  
 کالبر و کناش کاروانی است و بسای بر بقیه البوضین متعین الثقیین و انت السرة  
 کالج الذي يخرج منه الماء المعين بفار العر که تعبیرش است و مانی حصول مسرت  
 لقاء خدام کرام و شاه جمال با کمال مدومان عامیقام توان کرد و در نظر متشامان  
 جلوه کری بکرد و این سطور را با سایر همان ایام است که حسابی مانند نقل  
 روح از بدنی بیدن که الوضاعت بر عیایانکام او را اس حد غنصری شان با  
 بران شوند از بکنه و بکلمته تشریف فرما شده اند که محترم از آمدت الی لومن  
 هذا اتحاد زرا یاد اضاف بدیا که استان اغوال معلوبان قوت و همی و عالم  
 قطع حجاز و در جنب ان حکم طلالی مستطره بزورق و از نظر بر موی و دو چار  
 این مصلح الکر



این متنقسی آراس با شکار سینه نختی کردید و در بیغره چند قطعه نیاز نامه بصیبت  
 عارنان طی مراحل اصدا ملک صاحب هوای استفیذ البلیه از ریاح مازه علی العالی  
 وقابل اثار فیض از سوره حرارت سلطان از یکه مثل سمیت ارسال پذیرفته لیکن  
 بوصول اجوبه تقبل عذرا و دوات القدر و النعمه السقیمه و الا سواد البشیمه بالاشنه  
 المکره و بعضی تفایح و عنایب ایکار معونه الثمین الدواتی بخوار اصاح للاعباد  
 تحت حارین که لیس المراد منها منهن الا سوار الکماثره و در الافراح السواتره العالی  
 یفناد حالاتنا کجا تقبل صدق عجزه تطویل پرواز و موجر انبیت که از چند روزیکه معضم  
 بعروه ملازمت عشق غمرا سینه سحرمان مراد بروج روس طرفه ذباب اسناده  
 خاص مطرد ایل الطاف و اتفاق علی النوار مارب اهل البوس بالاتفاق حباب  
 رشه راده افاق میرزا سکندر شکوه بهادر لارالت درازی امانه ساطقه و عدول  
 غنایسته اینا با فخر که ذوق نقوش و انداد کنه عینه سپهر مرتبه اش می ارزو کردیده  
 با وصف اتماع رکضه جنول بلبه عطشی و استیجاب مضمیران احضنه رزیه فخری یعنی نجوم سرد  
 از خطه قوت حساب محاسبان دوران و هموم افرون از قیاس قالیسان زمان  
 شکیل اغشیه و جشون با این و اضمیه کمال اطمینان سپیر مشود عذوات و اصایل  
 فقیرانم غشیه عدده تقود امیر المؤمنین صلوات الله علیهم بر سریر خلدنت و صعود  
 انخاب و الا بر مشیر اناست و سایر اصل عروج خارج سعارج بنوت بر طوح نسوه  
 منیا یوق ملین با طوف و الا انبیا می الا عذکب غیر ندیم است حالات بندگان  
 حضور بر نور معضل از روی شقه که اسمی عذرمان سامی است و هم با طهار خالص  
 و نواز و حقیقان روشن علی انصاحب که این در رز و در اسرار و لدلی مستدلی خوب است

بجای نیت

نخود

جمع با بر سر ترکان

مقیمین

جمع کسب بجز بگو

باصوال



مختلفه

صدام کرباس عرش حماس اندر پاست باید فرمود و کرم است بفتح اسر سلفه اسر کمار  
جهانین مدار کاسین باید بست زیرا که عقود جوهر زواجر انات این دو دومان تعدید  
یوانیت شرقه انات این خاندون رینت اعنان ابا کرام و اجداد بی مقام  
جمع امد و انشرف صاحب تو قیر سما اولاد و علمای خاریز بود است هر قدر که صفایع را  
رقف شعب و اورا و سمینات خالصه بسوق الکر خوانند نمود با عت شایع  
محر الثیق بلندی مدغان و بهارستان پیران هندوستان بلکه در ایران و لورا

حواشی بود **رقعه شش**

ملفوظ در ریزر بر اعانت و ناثر لدی سندی لذاعت سلسله کزیت اوس سوزده  
سقا طره ارغارین کرستین شوقین و دوسین بزوق شرع خواری طافت طپور الو  
الاریاش دالسا شیر سدره التها بر خود عسجدی الالوان کریمی الجلو و بحری  
مکشیده و نوبت حاسم بدامه سقا عده از نانی افند و صابین مدب اعلام الحدید  
بالجزوات التي ما یطعها سباه الدماوی المدومته سوا صله کفقورای جای زرسیده که انظره  
مدر و منه غنای شکر مطهرانی و ترا حیس و اوراد و انوار از ریا صدقه غلبه تراکم الالواح

کتابتین

کتابتین

شمران تفایح و اربانین و اللدین و الاضاح و الواصید و الحصارم المشوخه افغانا  
سمت به تعقیف ان بر کار و بعضا عات نذره اجاب وینامع و غیره امیر موم  
زاعنه صاحب اینه رعشه اظلال ثوات فلک الکل موضع خراف سلفات  
لطیفه زهر بریه در تبدیل حرکتین با فز قنیل لری بر روی کار ارد و اجداد  
سقط ارشایای و گهای و اصال سرا پا قنوط از ایا نشات درازی متعلقه آرا  
برود قمرای مرفق حاره مدار اصابع تملطف شایع صدام عالی مقام ویم رافتی  
نغ ادا لکم طارده

جمع و غیره

ارغدن

نغ ادا لکم طارده



در خوردن نیانی بچران و افسه سپادی و مان که مانند گنجان همی ارانغاس مطبیه  
 مرق کل ماینبت فی العنبار او کار را تفویض <sup>برای</sup> مارجات جنات اللادخنة من اب  
 موده اند و رنج داشته و در اعباه که با اینهمه تخر مساهل شفقت قدیم و شمع هرگز  
 حیاض غنایت جسم بقایت مدیس بلدریان اوصاع ارباب حدون را  
 باوصف توج محمود مالدهال فراتف مستوره که صوف <sup>جایزه</sup> هباج والوت نفوس  
 ان مستیکر <sup>سخت</sup> کرده اسوار صلیبه <sup>سخت</sup> و ارباب صا دل <sup>سخت</sup> سحرة را با بغار فاقه الاطوار الشانه  
 ات هغه از با و راورده اند معائن صوابدی که داشته غالب که ان ایقاظ فقه  
 و اسبار ضحجه و رابصاع موسم کشت انقیوت پیش از قلب بر اقع و جایا از عدد  
 سنای بکره و عدزای بوج و کیفیت شان مطالعه صحف است منفره مولفات  
 حدون که اشجار و دودیز مستغن بشکر قائل اصداغ و زاید شکل العین احوال بنانی  
 به ملک و ما معین من نظر البین مایل در بی لاجنه ارحام انقطاع ارضینه بالبا بن  
 اطار اخمه شد بد الوابل در <sup>بین</sup> رطوبه و در تقاطع اطلال بر اوران درون طراز تطبره بر فرقه  
 سان اصمات اهدم از صفحه خاطر عاطر علی الوجه الکلی صده نصب مارا نشانی  
 است و اولده اصبا و مرانغ طلا با و اطلدون انهار بر انها مایصال جنوبا کی از  
 افوا و التفاک ناصیومینه اللبیا و طویلہ الوقول صیدر اللطفا چون بر اسی و حوا  
 جوامیس و تضرع السز ان در مسابب اللتصایب برای ولایت و مثل آن و ارباب  
 الیادی تلف فقه و کرکی و غران و لکل الاطمه فی ایصال از انجده اصبار کون  
 مانند اقراض و رعایف منجبه السیدی فی اللبین فرنیته الوجه بالحبوب الصغار  
 الصغیرة المشرقه کالدراری و نس علی بنات نام للعدته اللدنیة المحلته  
 اللادخنة و القوم دون ذلک از فراموشی شکان استقدیم انبان ظهور و مورا

جمع در انفر الشانه

کردن با هم زمین

مخضه

جمع جوادان

جمع طلا بفر شانه

ایضا نوزاد کسر بر جوب  
یا نوزاد کله بندوت

ایصال جمع بین  
نوزاد



را حواله بنجد سپهر فرعون از شناسن ابی غطارقه و سیا با و لدا جمله مسند نماید

و بطرف صدها انقلم معالی که دینی دون را از پس فقدان و ما در از جدیل

بعول معذره میداند تیج و رمی ابدان سر آمد او کجا که ملکه هو انیت حد است

ز و کاوت را نواب فرود میمانند اگر تصور طینین را نیز ان لصفات بسجند

بر اینه ثبوت عدم وقوع انم اسن استیج آنجا نام مانند عدم ثبوت عدد اعداد

اصم الحدیث با اعتقاد بفضل ربع و تریثت شوق الزواید بر مجموع ربعی اقطرین نمودن

بیران است و عقلت و دهنول مدومان سانی از حال و دستان چون تداو

سواطع شارفی در طلاء و تلخ نواح الویج بر منل کایت هدا من سپر فی الاطواد فی

ادغان خالد بخت ماصی و لومر الد هو و النون ترفب آنم که تا اورز ماقه

سماهی مقصود سبر و بنت معاتین و وصول محل بسای مینه بصجاری مجابین یعنی

حصول مدتی که منتقضه شایسته سر چه امداق بندندون محبت کیش نقابیل

سطور را است نام مکین صامه و زیوت مخاوی و عطاوی الی لوزاکس و است

بر جای انان العین اصدفا رموت اندیشی بصایح بهیه الفاظ تنبیه

انقبه قبسی چنین باید داشت و اسن عالی در حجر ارشد استیج را که اصیل ادمدا

لا بزول سواد ما دام الحوزم علی السامه شرقه محروم از سکتی شفتی همفرای و بعضی وضع

سنت می شغل و مخی سنا بد کد است لغت سابر اجار و اشعار صحاح مزج رایج شسم انان

زهر مصابین در عبارات و تخصیص معانی و اسفار ات مطر غویر اقلدم

و بعد موت اعنه اخفته اراده از سبل معوجه بکلیف اشاره مجلس انم در باب

یشمارند

بسیار است

بسیار است

تتفیل

بسیار است

موقوف

باری فدو ریش منقرین خاییده و کز منغه اولی سدرت بعد محبت قضی سرف در صراط

عسیر المرود



عبر الروزند السوك كثره الميال ذات الزمان مولد خوب مستطبه ناول  
 و شواي اراقم لاسه و ليوث صواله سراجين طافره مني طي بر حله تمنع الا لقطع اذوق  
 سفاثره كه موقوف است بر حضر طودي مقلتين بياضت افعال بقصد كصل  
 اقتدر ساقه اندو و حركيك شب اللاندق تمندي محرابين بدامع سواثره مبط  
 القون عفرای مارب روحانی و كسبت اللانامل انسانی مرويات جنالی می پروار  
 كه سنجي ثوات سبحون جبران و سبيل مقصود اعنه و دو و حمان و مدلل صل قروح اكبادي الطال  
 سكار مزاق و مسبت كرم كلوم خوب بطا عين كسته اسنان و مسبت كرم  
 از بار كارانی از ارحمه عشرت جادوانی و بهر زانسه مضمه اولدش و مانی از شرف عنایا  
 و در شجاعی اراخان مجرور اشورت ط و طر و موع ملشان سد و حسرت روزای نوار  
 اسباب طر و موع محافل او و ارضانی نهاد و مسمی شسته زنا و مودت و اتحاد و محلی نوبكر  
 موالدات و موصرا كمام مرون مصاناة و درابطه اقطبه اطراب بطلوبه و میندا اعیاد  
 افراح هر چه و در موصوع العفار حجت عديم الرذال و عملی كثران الوقت فرحت  
 مستقر اللامقال و مسبت سبهاات مواثن موالفت در مبر ارباض مصبته مصادقت  
 و محلی نوم امال و امالی و مصیف او و اق مقاصد و وجهانی منی روضه عنایا مراكه اللادولع  
 متهاجبه اللوطقات و اللانار و حدیقه عنایا تحضره البساتات مناع البولدن المامله  
 المساقه الی سياه اللانهار كه عبارست از مفاوضه و لكش و صحیفه روع افراكه ضم  
 نتایج بر شوم اسجه ملایس بر عنایا قرطیس و اشرف تو ابداناضه عنوم اصابع  
 عطوفت منابع كه در جواب نیاز نامه بر بان بویي نكسی نخلبت كرم و نوزی به  
 تسلط كشته لود پیش از نفعیم كهور و در سعادت امود و سطوع ثوارق ابوال و حصول

رأب و غراز



تهنیت رسول مذکور خناب وزارت ماست لکن در صحنی که صورت سنایر گفته  
 بنویسد تا کبد مدد زمان در وی بهشت بر صبا <sup>بکثر</sup> بسبب کسب و بملون از اوران و زمان در  
 ابوان چنین در اصابت بفتح و فیروزی بعد قتل وینب اعادی و منفک و نار بدو زمان  
 لاله یا سبب المودج بنم ترا میر و در کهای بر کب بنالان چون تا طنبور مخوف زرفه  
 شکروان و نرم پیاس لی پایان طالب قدر که اساک عدوات تعیینه و لغزید  
 و سحر شواطی نسبت مولفه رطب اللسان عطایای صلیبه و عذب البیان مواهب  
 خرد او بنید لو و در توج سپاه جد اول صنوف سنا شیره و الوت بر این <sup>مشکل</sup> بدو کسب  
 قوایم اریکه و زردین متضمن تکسیر و سر بر شبان عضون و اجنه ریاضین بدینار و شمار  
 مشوعه و تضعیف الحجام اغذیه اجسام نمانده و شبیب اصحاب شبیب که سوسر بدینا  
 بیانکه احوال اعمار آنها در خدمتگذاری لورا و سیکند رو بقوای نامیده میبود مانند  
 اسب و فرودس برین و غیرت ایام بهاری استمه نصارت و اجناسی نصارت  
 که عراضه و بار رافت است بزیر لاله آرزوی شتافان مؤذنت و کسب مستقات  
 غیر محصوره بر یوت روالی عبارات و لادیز و فانی بطور طرب <sup>حط</sup> انکیز و در صورت و در نظر  
 بر اروضت چون سفال دولت و مالی این لغت صدای نوح و ترانه بیان بدید  
 سنا و در بابا بنای شریف او بهای مدد زمان شریف موشع عدرا و اصحی اخوان اصبا  
 با رسته نهالی بوفوره کرد و بولعه اعازم صعود و در تقا و بر عقل اطول و سینه اعلام شامه  
 رهنه خیر جواب ان که لودغبان اعصار و المعیان امصار درین میدان <sup>اعراض</sup>  
 بوضع لورون علی الارض لوفه آید و فضیات السبح مضامیر و مضامیر و مقدمات  
 الجیش عانات بعد غت لب او از معجز و نار سایی در مقام کثوره شد و غزت سنا

و عذابه



و صدور که اگر آن درین زمانه بی بود جاننش و احسن در جمال باطورات این نورت  
 نیست چه نیکو و سبحان اگر زنده بودی بپشت همه عجم و دلال عدراء استقارات <sup>بشوق</sup>  
 و مجازات البقیه این چون بحاب لذای بپشتیل و موع سپردا منی هر آنکه هیچ  
 و ثاب را با سمشها و سین الباقوع و صفات القوف طلبیدی میهنه مستقال که  
 شود و او سلطنت غری از زوال است مرا جین و دیوانیت سینه و زار  
 برافت و دلی بهیه لوجی شرافت تعلیم و اناوه زاربت رعاش ان تسلی سرب  
 علم اشراق و مملکت و روب بکارم اخذون کردنا و دریا من تمنیات طلبه  
 علوم و ناسکین مناسک استقادات را با بیاری اغمه انظار لطافت ان بر کزیده  
 النفس را فان و محمود شاپین و معنوط اهل رولون به شکفکها و شادانی با بی

انوار در اناده **رقعه** **رقعه ششم**

لا قو و قوف معانی و طمانت بهارستان نکتة ذالی بسدست تقدیر اقطار  
 و موع سر شرم روس الا بجان مشین بکورد لام معنی شات بیانی مسکته الا کلا  
 بجران و صرا صوت انانین مستفاده بصاعت حاق الا کلا و صغین خنون  
 ارقام که عبارت از کجه ردا فر میوم سالتة الا لطام قدیمه العفور و مان باشد <sup>و صاف حق</sup> <sup>بجایز سنه</sup>  
 انامل خطیبوس و انشان در مکتب اصابع از شمد بس نظر مان روی زمین است و  
 و حضار اعجمه حوافر خول فرسان حیوش غوم و اعاطه اعدا و اتمه با ذوق صود موم  
 و رکتمه مردم استماع جا کرین ارتجاع متواله و تلخ نرا جوس و بتمن طافع اوراد و ثمنه  
 ورق اوراد و تبسام لدا و معنوط اللذات من الشغب کالکاری و متفر عقار و حفر  
 ضیاع و تیز و سناه الجداول و ترقع الحان بدیل و توج صدای صلاصل و فصل

جمع عجم معجز نبارده

ارسله

الوار

ارقاص صریح

بنا نیا



ارضه و توجع العروق في كودش العقبان و تبرز عصون بارياصين و لظفر اعناق و  
 قوشج جويد عندا صديون و لو كود شفايون بالمدد النور للظل لي حضور قابل و لا  
 احلام الكبر و النور و عراج شوايح بطوا و قطت و شعور احسن اطلبه سدران مجد و  
 و اخلص الوبن طلع كحوت و ارتقا باعث نوح الشوطه شفايا اصبا و مورث  
 تدلي سولج صدر و افقد و مفصل سباع و دمان و موك سدرل جاييم افقد و  
 شعور متشارفة اصداق و مقطعات اكب و جامل و احمار و حنك لظفال  
 و افقد و محرم من محرم الوجوه محببت و دمان و نوا من شغل قواقل مثل و قدس نوا  
 عوف و مثل سكام تذكر سولج لوارق محرم شموس اكب و اين سوشه جان سر كبرمان  
 اصحبه من علت نوبر اصبا و سفاي به مكنون عذوه اسبار را قدس من صايج و  
 اصايل من سدر شوي و تظلم لوارق و راق را كبات علي الرطابا و البتوقات  
 بالاربع حوي عيني طمان العروق حار عيار توري يد عن و عاي حوي نفس اناني  
 از بند نظرت اولي و هو الذي يهدو الخلق ثم يعيده مسعد مثل الوقت بلديا و امانه  
 تفتي بصوت مكان است و نبات قدم درين طرف كحوت و سبل رعبه و تقوى سوره  
 كراخا و اعان شتاب راقم طرايد سباع طبل اللطفا و محدود اللسان و دان مثل  
 بود از ضايع كالمعدن و ملاوات صاحب لادن للمحاله مشبث به اذيان شريك  
 با روان سكوت كشته مضجع حوامل اشغال اوارض دام و ركاه عرش احتم ام كلف  
 حله النوايب مالك بارگاه سينك نك احرام جنين ميگردد كه نارازده الوشيين  
 سماي شرفه القروس اخبار كالمات و اطلع السواعد عواراي بريقه الاطمين  
 محالست لودو منبت اسود و نزل سعادت ستمول شاي و نارت طبع دنا و و ظليل

نقتل

احاطه كذا

نقتل

حرايب



حرافت دین نفاذی نمانی انانیت و صحایف سابق که عادی لغافم مطالب دستخیز  
 اعالی مارب باشد تکمیل العین و نکین نوامر القلب تحت و ملتزم جراحات زرق  
 باید پروا حنت **رفوع ش** جالبیوس زبان و  
 سجای دوران سلامت خون منابی یقون که طعون است مصدقه کاسر الا  
 دروس رباع ولسن اجوزة الطال قوی الطیج بضر الدیامیس و القادر اللوایت  
 ندو نظیران می تواند شد بقلم کلین النطق ناطقه فیض البیان اواسا حتم ارست  
 است لاجرم بارسال حسن الهدایا که محتر است به سلام حرافت ارتام پروا  
 بار بقیع تان ورون حرافت و حجاب اغنیه لکامت اضر و الیواح اجازل مارب  
 و عو به نوم لغافم مطالب سیکر اید که محل انافه المطالبی و ارباب حروفی شو که  
 شرفه و ذوات بیود شرفه برلقه بروی شواخ از طواد می و طوی ملغ نصاحت و نواید  
 بدیع الجمال سطح الاطنین منخی بدیعت که بقون محبیه و حواجب موجه و ندوی مشبه  
 تابیده بوضع الشاک در طریق تخفا قاصدا لا صطیادیم و اهدا حشا پار  
 حنون بعبایل محبوه سهام روس ابعان و تصریح اودا یخفاق معاصین منظمه شمول  
 و بر کفی الطبول اقتدون و همز افراس الشواق تجریب و هم اس حیات و اینه  
 اعمار معانی و مجانیس محبت و ولستکی علی سبیل الخلود و التوالی و هیچ الوطوب هیج  
 و التالی سرادیه نامر حقیقی اصوش زریا و نبات بدیا مخلوق و معمول یعنی کورگه  
 عدو نام السعارات رشقیه و فزاید مجازات البقیه که در مراتع لطاوی بنیقه انیقه  
 و عنایار بدیجه نماوی صحیفه شرفه مانند از نام و لاد و پز با حسن احامل صبا پار اعراب  
 از غوت جلو کر پیا داشتند و راسد اوقات و اشرف سعادت که اجنبه محرفین

بعضی اشیا هم از زبان ...

مشغولان هم در میان ...

جمع بعضی از ...

در کج



فصل اول

در احبار ایهات سفلی به الوت ترصیح و ترتیب رسیده و بیات نیز الوار بضموم الیهات  
 سپاه صوابل و بیابج و در ساه و طندل صوف الطهار عواطف رسی نایر بقصد خود کردن  
 ردایون منفرد بوبرق مخفزه و اوطاف کونا کون و کیفیات تشوعه غیرت صادیق  
 اقلوز عالیته اللشان بود از الیهال روح روحانی اسما و صحت نواح شریف و انانته  
 فواج نورانی اشعار نوید سرت خاطر و ریا مفاطر باراحت و ترطب لوانج رنجوران  
 فراش تنهای رافاحت بر تمیل نموت جاجم اعلمه برامات جدایی پروا حخت  
 و بشیر اعطار خایع معقبه معالی فرحت امیز و نشر اساک شوم یا صین و اوراد و ستمه  
 مضامین مطرب انگیزش ام بیان شربه انصاع و راقف اکان و دو باغ مستغن بنایم  
 منفی شرف و دوام مفع و منفی حاجت جناب حکیم مطلق که معراج افعال دروب  
 شمایا مستغرق اناره شبابه قدرت اوست و دعوت بنفین ان واضع قانون حکمت  
 روحانیت دعاوی قواعد زراعت و ممانت راستنی از اصابع اطباء و عصر  
 کر و نادا اگر هم برین تا ابوق صدوق و ندان منی و لوج و حتم عوارضی که عبارت از  
 شریف قدوم سمیت لزوم است به تصدیق مدیس موع و مختب رتوط جرات  
 اکباد و قوه صدور شامان باشند صورت نزل و رازی شان منبع مدبران سامی

جمع نموت  
سبز و غایب

ارواح کجنت و ارتقا نحو له بود

دولای در و پاران سبتر حکمت و لکانکی سددت غیرت لحاف معقبه و رشک  
 اخیر موزه که از سالیل ان ارا حتمه و ترطب فوج سر سامان انا فور نفیحه معالیه  
 و انانته و تمیل لوانج ستمه از تراکم و اضمتم و متعاده مهاجرت کونی صحیفه  
 شرفیه که سطور و لاد فیرش الوفج فردن محبده صنومن متدعبات علی عقوات

فصل اول

الکتاب



مکتبہ اسلامیہ

13

التواطی و دوایر لطافت امیرش شہید اقصا مکتبہ طبایار برتعمنی عباراد بدی ای  
 یقین اطمینان و بعد و ہا و اسعد ربان را جزو ان کہ اجتناب و مینایت لولد از دست  
 ظنور اغمہ کس نومین البان سعفت میونند و اجبار طوریات را ہر عشر ربیع  
 بر الواع زبرد ہی اغصان نغزہ سبل جو را بہ تعلیم و تحفظ تو زیو سجان اندی و جہ اللد  
 و نضر اللاد و اجہ کما شرف اللد شایع بالار و اجہ می افزونند سینی از ہر طبع مدونان  
 شرف و شہرت جمع حصہ با نجا الکر اکم المولودہ اللاد و اجہ و تروی از ہر طبع ان در ہند بود  
 اعتدال و تقدیر و ہر دوں صورت رکاب اصغی و تطیل و روق ان لپوش مانی مملوت  
 و تورا جام بالت علی روس کتہ فرخ آباد شرا فاد و جہ وصول شہادت شمول  
 و شرف و روضہ منیت امود لودہ بالیقا طرقہ مصابح ہوت اوزان و اصحی رسکۃ  
 قصص و مدار کیا و ہا پورا و اجنت و اصوات طویل و غوانی اغوار اطراب غلقہ  
 بوم ہون الجبال کالعمین المنفوش در اضمحہ ملکیکہ ناس عالی اگر اوزا حنت در جلد  
 شکر این عنایت جزیل و سپاس این موبت عظیم جلیل اقرم باجرہ رابہن از اللہ  
 اپنیہ از جمل ہر ہج اندام مستور عن اشرف و دایع حرہ کہوس لانی متقدی کہ ہواند  
 از جملہ خالق انانی کہ و اندیم تقلید محمود العاشق نوالی کونا کون دست و لاد  
 صفحہ نواصی سنا فان محدود و خطوط سجدت زنی و الحمد للہ رب العالمین الرحمن  
 الرحیم مالک یوم الدین مرین و اوساط نواہد انس بہ تقدیر جواہر روزا ہر ملک الحمد  
 للہ رب العالمین علی عبادہ با بلدیہ عمد و عایایم و ہم را سمنین کشت مترتب  
 تا اقران وقت غدنی کہ مالک صفا لیا یو اتی است بر ہلہ سبع افامعی بین و مدونہ

جمع المکرمین ز غفران  
 بد ربان بکانت  
 بجز بجز  
 تظہیر  
 سیامہ انہ اعجاز

جمع المکرمین ادر اول

جمع غنا کبر کبر

جمع غنا کبر کبر



از سون خواندن

چندین بار

عقارب

تعدیا رفتار رفتار الطاف که جزو اخراصات اشقیه باشد مشغول و به بقیه شرح عامه  
 مشکین شامه که چون قصه رفتن محضر اجبار یعنی این بدبابت معروف با پر لوده  
 قاتی الورد اعین ندحان که بطنه از نقد زینت  
 حسن عقیدت و ثانی رویان غده در غدا ب نلدیب مرام و الله سبحان خلوص ارادت  
 بانس مثل نماز سماں بجد اول بنا فی صمد صل و کمان در مشاوی نوک طبر دعای  
 بر بنداقبال منتظر و بنوای شوق گردیده و بنجد و در لب بلثمان عبار او حله انفاس  
 دراری بدارات قرب از کناسه و اینان بکانشی ابراب کوز با بیده بوقت  
 عرض طرا و اسیات حزن مدو هزاران رایح صندو سینه النور و لطفه انصاع مبرط  
 امور انفاظ اک رالطاع طوبی دستور حضرت خذو کبکان ظل الی ابر رحمت جانان  
 سلیمان مکان لدرالت افندون عدوات اقباله لدرتجه تا دام لدع الیوم من مطالعها  
 وز غرت جمع داعی عدله ماسال الیابیع من ننا بعها میرا ند که صوغ داعوا و احوال  
 این اول مال اکوز طروم محلی اللدقام افندون خانانی و اصنوسیان شواطی عدیه  
 العقور معقودة الواصل جوت سلطانی پرورش اصابع عنایت فاسم اتحاد  
 بیس و ایوان بر همه اللدحبار و اکبا و الخلد سید و زاعلم کموز و سعاده الوالار یک  
 و النسیان بشتات بنانی و انت الرمال ملو از ثعابین بلع بیات زمان و  
 بر امیس سورج اجات بیکران عملوله ورافعات اعلام مخوف اصناف اصوات  
 فشرک مفعول خراج اصنوخه ثوات ناسن سقوت تشریفه و مفرم محامل اصند و عباد  
 ضجای نقل الطوا و منیه بقدر برور اللدحرام للحوال و تبدل اللدخار بالاصان هیچ اجباد

کواکب



کواکب خواجه یارک رب روحانی زخمی راج نواهد اقرمه مستغبات روحانی عقاود طینه  
 سرادقات جاده و دولت نکه اقرام صبود جهان چها در بهط عطارقه صیوش کتی ارا  
 که جو افرا حصه شان چون قصوص ثنینه یوا قیت مشرقه و اتم خاصه سلمان ثنولک  
 حاوی اقالیم سبوه شهوده و ثنقن سهرزیه الویه انها با پیوه کرم عمیم خالق الارض و آسمان  
 در بیاچ لطف حسیم موقوف رهم و دیم صندید بعنوم در بامه مانند کیران اللین فی صدور  
 الاطار لرتمیه الورا عرض اطلال فرقه مذکوره است بماسیر نبات و قیام و اوتاد  
 خلود و دوام از حضرت مدخل صنوف از هم قدرت سر ایا قدرت در الوف ارف  
 که بر سخا بی که با قنای دعوی عارست عوامن معارف عقلمه اوس فرعونیت  
 اثین برای از ال جرت یا فونی شاق غربت عصای موسی و از استیاق  
 انبان نوبه و دار و ان نفاس و بوب و صنازیر و اراقم صحاری تجریر علوم فکرمه  
 که اعاق ابار و خواتش بر شا یاید بود و صیوظ و خطوط شاعی لبري ابي القضا ی  
 حجات اعمار حضرت و ایاس رس من مثلها فرضنا العطاق یعنی پذیر و ادمه عمر و دست  
 ایمان طالب استناب بن کبر برای میباشد اعظم المسولات و اصل الامور  
 از بنجا بین این مصنیع الثواب لیبای سحبه عایشه عرض مدعا پر و لایحه عروای  
 متروک الوصین ذات البصاحه که از نش متعینی پر و دار و که بر صا پر و کالظا پر سام  
 و وایر عظمه و صیغه عبودیت که با یس سپهر اساس و عوامت نش و دقاعات  
 غلمی عتبه عشق ماس محف و محب نیست که قدر از عهد صبا اصابع شفقان موصل  
 فوت مصوره بار عام و منروبان نایقه اظهار معجزه علیه السلام یعنی مظهران و ابل

الاول

14



مکالمه

اجسام

بندهکان

فطرات ایوان مختلفه از غولدن شوره بر اراضن فراطیس به نقدترین نفوس شیوخ  
 و شبان در دوشبه بعد از اشدترین سخن و اشکال عجایزه با یاد من چنین و دیگر  
 اقسام یا میده حرکت بکوت اردوی و غیر حرکت و غیر نامی بر سبکبار سلطین و دلد  
 خوابین و اتباع شان و عمارات عالیه آنها کجی و سری و با قوتی در بر جدی  
 و انواع لدلی سندی حوت اجبر و اثاب اعمده و لغوف در بخار و شرف مصایع  
 ابواب غوف و اشک بعد از نش شده چه از بار و انوار دورداد که جلوه نمیداد  
 بیشتر که درت جهان آباد مشق الی ولادت سبش رونمی سازان معامله و کوی  
 غلام الی بود حال که با وجود حصول لوس این صاعهت را در غن قازاننده  
 اینهم با پر کنت و ابی بر روی کار آمدول حضرت منزل متمن است که نمیکند  
 در شاه جهان آباد شبیه حضرت فرانس منزل کشیده بود شبیه بدکان شرف  
 اقدس ارفع اعلی هم اگر مضمور بدیع نگار عقل اول از جهت استماع حصول مثل بطیکر  
 دست از قلم باز کشد میرسدش برود ورق کشیده یکی بطریق پیشکش با مید  
 بازش سجاب عنایت در صحت متضمن تحسین و افزون بحضور فیض معور ارسال  
 نماید و یکی برای یغی دل و تقویت روح و نورنواب مصایب با خود نگاه دارد  
 پس امیدوارمصل و کرم است که یک نفیسه از بارگاه کزلی سجده کجا برود این  
 مغنی جهان سانه صباقر تفضلات بیکران برسد زاده صداب ه  
**توضیح** **تجرب** مدومان و اولدنا پوی راتی و دغفن محی بر  
 مدسبع از اتم شوره نفس در میان فی و ایش التوک و الی مال کفر و صندل

در این اخبار



مقبضه

15

ورضي انصارا ترميون ارباب البيع والتمدد لان بوسني حديد غير نفقر لمن  
 ينجي ذلقت بياني بطلقت لاني بعنايت واوربهمال كما سرفضاج حاجم اوتيا  
 فاعل اعلام كبره وقت مطالب ودر عبارات ارجحاث بانقول خاير اشاعشرين  
 بهاميس اوجيه شافيه منقوله وروى ارقام متوران طليق وولمين صاحب لدا  
 وبراعت ووزان ونبوه تاسج مالم الوف بينان واعي علوم نقلي وخواصن  
 الوطهور موطئه سببه باطاوش هفت شانه بعد تطويق اعناق شان بارش كفتين  
 وحرکت صدر ودين بدقتن ارضتو وچ شكيكات ني پايان بحر صداول فروع  
 تازه ابراجم باج ورواني ارقلم ننان وصيل نيام الطاف بي انواره  
 از بلقي اصحين كف هرايت نشان اعظم عنوم شيد اليم كرم عيم برورق  
 مشهيات اهل ايمان برون عظيم الو ايل لطف حيم ورواليق بستغيات ارباب  
 ايمان ربانها بجان كراو متجان عراض وطي فروع واصل وصال غبوط بان  
 مصارعان كشي ماه معقول ومنتقول صدق بطون ننان الكار صرمي لاسب  
 باشعار احكام نافذه شريعت عاوه مرسل حر الفصح بر مر وكيان اجال مخالفت  
 بيضا طارس فتون ارباب از صدمات حوا فر صويل صبور لغاس وقت تلمع  
 صروس عذراوش كينه نقاب به قصد وكر الدير واصل وبيصدي تولى صفر طبلع  
 عجيبه وخواهد شقيقه فتون غريبه با ارضان نين المرح حسن عمل ضاح مناقر  
 حفاظت مشرفه ربيع اطوار و اسوار بر اصمحه اصحاب تمعن ازيم عواصف  
 رباح حليف اعنيه ميشار به نشو وچ انوار عبارات موثره نديب المتداول  
 الصلته ني اطوار و مخطوطه اكلام واقطبه مشات امرطه حق ولقين و مستفان

المنهج



صنوف رواج اور ادا طاعت دین مبین بازار اسفارات بلغمه محرک سلسل  
شوق مجاہدین صحاری طلب حسیات فواید خارج از محوطه انحصار یعنی اشرف فراید منظومه  
در محوطه علونب و اگر دوری موضعه متعلقه بر مدارات سموی صاحب الحج القاطن  
و مالک البراهین اساطره کریم بروی العنود یا ترشح من الشقیقین و طبیب الشیخ علیہ  
کلمت منبیت سن الکلام الهدی العلم العلیا فتی القصد المحترم العبد منہ الفاضل محمد  
الحی العادل دارالدوران مابره ما دام رحیمی الفلک و ابراد استغادت عنہ  
الاصباح من سیماء ما کان الفلق طاهر احوض سیدارو کہ اسن ربون الصاف  
اصوات حدات اوراک نوافل حسر ان ابدی و مقتضی بجنیان قوت  
جنبت سرمدی از صیبت ابتداء شباک الفی فراید اشارت سعی در رفع صلب  
کمان از غدار عددا و معانی لطافت اشار محروم از رشادہ اسیا و بر توبایل  
دینہ ولی نصیب از لطایرہ تخلیات معارف یقینہ است لهذا نمیدانند کہ چند  
چیز از بنا کولدت و مشروبات غیر از طعم حیوان محرم مشهور دستورہ حجاب زطاع  
مدوح فوت و قنی اہل ایمان است چند نامی دیگر منقبات بطور و الی شان  
مکہ حبیب و حرمت عزیزی ہر چه زین سماط اہل و ول و مطبوع قدر اہل حجاب  
پوس از فرقہ حقہ ناجیہ می بیند اکل ان خورد و ایدارد و با بجا چون استانہ  
عدم عالی نعم المناس و صبا منکتی برای ناقدان تقوی و بصیرت در منازل اہل  
و علی است مصدع کنتہ کناس از قبیل اسان مذکورہ راس الضرش محفل سپہر  
شاکل و زبیدن تقوی از اردان خورہ ساط عینت سناة با طفار و اصابع حسن  
عفتت و جلوس لادوت میگرد و در صورت لایع المنور اشرف الیوان مثل

خلعت و صبا



خلافت جهانگیری و اصول و لاهیت عریس سلطنت و شهر یاری مشغف اصلا  
 اعادوی بخصال علت خلوص خروج ابنه از جلیو و بروز و عار و تربیت می خاصم مورچه شمشیر  
 بر ماسی وقت انقضا و صنوف اعدا انکه جرابه اس جیان سانجه جابرو ما رسد طلی  
 است و اسی استه اش لاطع قوت و صلادت در قات خویش از زبان بکر  
 و راجع اظارانی یومنا نه انرج بار وجه دولت و اقبال و از عهد توجه بفاق مرضات  
 تا اینوقت منتقل بقدرت عظمت و اجلال یعنی شاهزاده عالمیان میرزا اسکندر  
 بهادریان المدحوری چشمه من اهوره البعد و وضع اوقار او امره علی رقاب  
 مکنه التاج و اللوار و باب بقیته جلالت و حرمت لم ابو الملیح بان محمدان ایارفته  
 مرتب از بنده نواینها چنان است که بغاظر همه عارضن بماسی محض ریاض و متضر  
 شویابی این سپکاره باید شد **رقعه ششم**  
 میرزا صاحب که معرانی مخلصان دولوز و دوستان سلامت نبات استعارات  
 رشیده و با یاد مجازات البیقه که مجلی فلورایشان ارحام مدیس فحول بخایر است  
 از جلیب خفا و تان کمان در مراتع فرا طیس مقلیب معاجر ارجح و دلال و وضع بر  
 من الراس الکتفین بالاصح ابواج حسن و جمال پرواضته اند و طرح تکب در و صد  
 و تضحیه و هموم بمقتات سرور و راس مدروسه قدیم القوت و الطوح مؤخره الاوار  
 و مکوره الدعایم جنابین اولوالاعین السیالته و اهل الاحشته المماله و اعصاره  
 انبار اسیه مفقوده الاقران بالابکار و ارباب اوجیه عدلیته التعاون بالاصوار  
 سینداخته و از هر طرف جوش کثیر تعدد و امتدق بتریک و اعوای غنیمیم فراق  
 محبوه کلال و السلام در و سلی استه مصقله ارجاع عوی از احاطه ارحام بر شوق و طمن اسرار  
 خانیول

ع التمام

جمع چشمان غیر چشم



شد و الاغناق و اللوساط بحبال صغار الفلك الجايد و مفيد من موصوفه القدر و بالذات  
اعتدال التدبر المائل الي شيب الكرار المنجس من <sup>الفعله</sup> الكبار بمصرف شاتي  
و باوصف ريش المياه مدام متصلة منقطع السكون بل كثر ت نهول غنوث الدماء  
من فزون الاصقان سيس سن و انوار مني و عفاف و وجه اربار مشقه پاتي در زاري  
ليالي سگام تشبه مصايح الكبار ستان از بهت رس و نقص و سقوط اعمار سطران  
داطنه لغا و سجدان به مقاطع ابادي اناست و اللاميس بديار وقت توفض تصور سرت  
تايم لطف و عنایت و قلمت هبت ربا و شفقت و رافت با ثنوت و تحقيق كمال  
خلت و ذواتي و بر احمه خواطر صواحو زمان <sup>مطلب</sup> چه توان نمود و نهول ما با بان  
سبي نفس كه معنای كلسيان براي ن سلم است از اصاب امور با انهم  
فوت و قدرت چه تصور توان كرد و فوائد نه تقسم لو تعلمون عظيم كه اگر سخته  
از دنيا خوانده بودم و سرا بران و بن نشين من شده بود لهاب ضلع ابدان  
و نقل ارواح پر و اخته خورا با جماعه عميل الطيران بدل ميكردم و محل شرف ابوان  
بينج و قصر رقع ان كخانه افان مي پرديم اما چكتم ريس سخت و آسمان دور هم  
وقت كعبت شرم از شكر روج ترانه ارابي توكر ملاذنان شريف ميكرد و حالتی كه بر  
احب و مستوعه از حسن و كوكت و اشباح خالبه از بهايه و وقع مي شود بر من طلب مي مي شود  
ربانها لر بر ارزوي خير مقدم است نزويك وصول بر يدان ان العيون مالا مال  
تمناي ترين تو كجيب است به سواد و طور نامه شكس ضامه اطفال علق عطنان صحار  
حمان و تحميد صواع مجابن بيادي هجران بنابر راوي مفاوضات و عذاب مطاوعه  
را سلبت مشاء هو ط بذر ملاذنان از معارج ستم و علا خواهد بود **بفوه**

مذاهب



مرزا صاحب وللا مقام سلامت بعد ایصال

17

میرزا...

احقر بر ایا و ارسال ارض تحف یعنی سلم مخصوصه و تنجینا مع عیون و تسلی  
 جدول اجناس شرح لفاطر غنیمت یاس تنجالی اقطار و موع که مساحت میان  
 احوال و مساحت مسطحه القوس و اورا راس المال لیم العزاق ان و صید  
 زمانه است بدینگونه صنف او شمه در زرر عالیه قش رفته ابها و طای و الوف  
 قلدید جوهر زوایر موضعه مبارقه استنی نخاوی که این مجتود و خلدان اقدام ولات  
 شدید اولاد و ری با عنان عدا و اولسن اخلاک کثیرا لینی باشد ارضادین احسبه  
 برآمده مایل کلبه و توش سماوی صبح لابلطین شرقی لاسنان تسبیح و عقیق و  
 انهار و نواج مشرقه النوار مشرقه حدائق اعظم مطالب و انواع رواج منبسطه اوراد  
 اغصان انار خم مارب که علت متم تقوی انجاء نین اسنایان صحاری و مان رفو و خبر  
 تزیین لوانع عادیان عجایب تبا و خلدان است در راسل صیطان صلح فراهم شده  
 منزه شمیم و تطییر تخریب عدا و برلق الومین مرتب العین و نوع و تعلیق است که از  
 چین نقدان نقود و دلفای سامی در مان عینی و یوسف مجاست کرامی معنی

توجه ملد زمان شریف در عمان خداوند نعمت حوزة الی اباد الی یومنا هذا بقدر  
 محدود احوال متممه و دوزخ فلک ثوابت بل کعب کعبت کعبت کعبت  
 کعبت احوال کله ان از بیای مظلومه عن القمار و البکار مدجابه مقطوعه  
 عن نور الدما قاطع منازل مردان است که طیاره مراتع بدیکه الارض حسن و جمال در کایا  
 علی الطیاره و فوائده و دلای که در شغل نواج و معاینه و لوازم مساینه  
 انها متلذذ من محبت محیط کلاب است نینی جوزا طلسمان لکات ولادیز

میرزا صاحب وللا مقام سلامت بعد ایصال  
 احقر بر ایا و ارسال ارض تحف یعنی سلم مخصوصه و تنجینا مع عیون و تسلی  
 جدول اجناس شرح لفاطر غنیمت یاس تنجالی اقطار و موع که مساحت میان  
 احوال و مساحت مسطحه القوس و اورا راس المال لیم العزاق ان و صید  
 زمانه است بدینگونه صنف او شمه در زرر عالیه قش رفته ابها و طای و الوف  
 قلدید جوهر زوایر موضعه مبارقه استنی نخاوی که این مجتود و خلدان اقدام ولات  
 شدید اولاد و ری با عنان عدا و اولسن اخلاک کثیرا لینی باشد ارضادین احسبه  
 برآمده مایل کلبه و توش سماوی صبح لابلطین شرقی لاسنان تسبیح و عقیق و  
 انهار و نواج مشرقه النوار مشرقه حدائق اعظم مطالب و انواع رواج منبسطه اوراد  
 اغصان انار خم مارب که علت متم تقوی انجاء نین اسنایان صحاری و مان رفو و خبر  
 تزیین لوانع عادیان عجایب تبا و خلدان است در راسل صیطان صلح فراهم شده  
 منزه شمیم و تطییر تخریب عدا و برلق الومین مرتب العین و نوع و تعلیق است که از  
 چین نقدان نقود و دلفای سامی در مان عینی و یوسف مجاست کرامی معنی

لوزنت  
 و بر سر...



در یکی عذاران استعارات بدعتت انکیز که شواخ اطوار و صحایف منبته رعوارج و عفات  
عالمین اینقه سقرایشان باشد بار لفاع بر اقع و تقدلی لواع و وجه لعین در و دمننت  
امو و جب طلدم از لفظار مشتاقان مکره اندامین صین می زنبید و با لجه ترشح مینر کر  
و لفظیون بنان نینص بیان اهم امور با پد شمر و والی انقطاع و اعجاز و قوس و سبلی  
اعنه اغرام صرف برین نواید بدایع و محذرات افذان قواتی کلمبه حفظ و کحتر  
و تبسم اوعاع و از بارشون شریفه و استن ضرز است زیاده اطالت سبلیت  
است ایام و دولت بکام باو

از کله

روشنتر

با و کار قراط فایم تقام لفظ سلامت و موم اطلیه و ضوم اصده سلبه و منقحه بر لواقع  
و نواصی اصدر موسوع من تزویج و ماسیل و بنور کخند الوطه مصاعده متعارفه الجانیم من  
الاشیته الی القحوف که ناشی از ککظ حفات مولده از اخبار البوارح و تفسیق  
اصایل بالبقیله است می پروار و بدفرا مانی و تنغیات مقطین از وصول جوارح  
امال بر عقوات شطوط اراب با و صفت ترز و منشور در شمار ارجاع و ترمیل غیث  
بدایع بران سخیل با وواع محضرة الورد و اغصان منبتة اللذات میگرد و مینی

الافایر

العصبوب و بنور و اصول مزیدة الانعاب با انوار و عصایر و اشربه صلیه مینصنه  
المره عملی الصنفاء و العقه منقحه السد که لا یغیر منها الا بقا و الجیب نیک سقایه  
و اصلد و منوم محوسن مرارت نصیب بجران خوارند و بجا بی اقراص طباشیر صفاء  
مفاوضات و ابیان اللادراک بیاض بین الی طوران رفیع شدت بوده می  
دقیق ساری و درون و اعصاب لبطا با و او ما و بنور قوتین منن انسانی و مانی  
می شوند و در بنیورث ثبات رئیس اعظم نوب سلطان اللادراک اشیا که نفس است

جمع کون

است



است در عراض انانیم ضایع جوعان و اغلغ صمغ از غذا بجزوم از افسار و زعایت  
 شیبه غرمدفیه بالادام محال نماید سواد سورش یو با قیوما بظم صفوت بهمان بستند  
 و اما ده طبایع کفوعیات **مروجه کلته در حکم و اتمه کلته** : عذار فی فراقکم الیما  
 و لا اور با حرامی عن صلدی اللما من وعاه و طیفه الخلق الی یاسن هو اکر  
 در یای سجای کوه ساملین الی یواش استقام فراق را تحریک الفیتس و نوع اصوات  
 تم باذن مبدل بنیبات عجول گرداند باستدین مضایع را در اقطاع

تخلل غنطیدل

خطایر بدرجه علیله سمره ارلی الشهار و ابدی القود و رساند

منقره فصوص و طمانت و مفرم اسرجه زراشت سلمه الد لغالی بعد اسینا ایوان  
 استیاق و تشکبه انفا و بیج و ایتجام نوایب و اوق صین نگارش پذیر ملامت محبت  
 اساس است که از صین تنبی افراج و در لکام صنف نهایی که مراد در نغاینه الوار  
 و طوع و التواق نریت بنیاد لکنواست الی یومنا هذا انما اسپه بدعی ابوف  
 حشون و طله موصن با شجار و اصعبه گردیده که علت حشایه صندن و قعطش مقصود سینه

زردیک شدن  
از کجا به کجا نشستن

خصیقه او انغالی با سیتدل در استرطاب و استدراب از نوم و دانش مجزبان احوال  
 سرت اشغال ان مفرق که سورت انجار سنج مار اطلیات و علت خرتبه و مداول  
 انجارت خشد و اروشا و قلت بل فقدان ارقا و صعود و یاسیم در با حشر یا دور سها  
 و در شان که منج اطاق اجزاء رون اطراب و اینیه باشد از اجیاز و یک الیاس  
 حاشیه الحال بیرون است در معلوم است که شیب ساعی و اوداع بنل چند که ستر  
 انفاط قطوف بقایا و شوشن استیاق و سورت حصول در کما من زنگانی است یکنی  
 یکسا استخار و استمه از ریاده از آنچه بود گردیده است تا بهند الحاصل اسبا اخلدو

بالمشور



از احوال ضرب استمال و صفت الرصدین علی تقدیر الخطوات بیوزن تفریح طبایع مستقام  
برپا در شریف فرود است

مکت مایده مروت و جان حد فنون سدسته نهج پیوج هر کجا اعراس البلیه  
و تصد نقوع افراس در شت العاب خفیه مانع بوارق شمس مومض اعراس و عانی  
شوارق اعراس شرقه الشراع نه چندان است که لفاظ اسحه بیون و نماظر اعراس  
بکات بیانی سقره الالکجا رونایسین اسپه عدیمه الاسمار قنوط علت از ارم  
ان کرد و سواطع شواعل شواط الشواق و لواض لو اهب سواج مزان در وسط  
کانون الکیاد و لاجا و صدور الاخذ چندان شتعل که سایه شطوط معصودا سواصل و  
لضامات کج لم توجد بها العقور طرک چند بر ابدان سوهکانش باشد و اهلیم سیرا  
عی الخلفین از ارا و انوارا کما حبلت النار علی الخلیل علیه السلام ریجانا لامحاله عان  
نبانی مخوف سحران و سیا جان تیا هینه و مان به مقدوزی ارتفال مفضل  
حقیق حرف اندام در قطع سانات سوق پیش گرفته لند عمل اصل السبعید بصیر  
مقبلها بصباح القرب بر اما زرقنا الدم من المصابیب فی مزانکم و کج یث نبانی  
اشیا کتم اما بعد شرع فی المعصود یعنی رکبات علی الرطابا معانی را که در بر واقع  
ستور است از شواح نهیمه ملت بیان و صبران رنیمه ملت جلد السمان بزم  
ایمن شوه کشف الاستار عن وجوهها سیکر و اند که چون از خوابت صرفی و موانع  
سواند صوری فرصت دست و بر اعدت قواکی باطن قدسی مواطن را موط  
در صورت طی رامل ما عظم و غنیم اقدم <sup>عنان</sup> سواج نیز سواج را وقت  
تخصیر و تطیب اوداع صفاین معانی و تبسم و تقش از بار و اوداد الفاظ و محاد

باید داشت



چندین بار

۱۹

باید داشت نشود که از صیقل سنگ وقت آن نیک آیند و درازی شریفه مطالب  
 خمیه و لای مبتدی تار ب عظیمه در تراکم اوضه سحر که من سطح کن الارض الی الطبقه  
 الزهر بر تیره صفت جلیب کمان پنهان با حرف ریزمان شوند قندی که بخشه ملایک  
 قیامت با حث کثرت تشید اینه سعی و تحسین مصون و حکیم دعایم شوق فهمیده  
 سر رسته عکس است از ند که گفته اند العلم وحشی فبده بانکرار و تا دور  
 ایام باقی و انکساف رحمت سلامی تقدی صدور نایق انیقه و رود صیغ  
 منفه از الیه اسقام و اللام اوداع ستان ارواحیات باید بشود و زیاده لغم  
 علمکم به سوا لوق العظم و اوصلمک عباس القور معالی الهم **تولاه**

رفع ش

نخل با بن بوستان و لاجا

چادر بوشیدگان

سلامت در زمین اعیان که مترجمین اراجیح احشجان و بتر دین برود مولد  
 که غایت ترکیب با لیا و شمه شریان صورت در هوای وجود انان بودیم به  
 اعتدال حقیقی مایه نوای نامیه فیوض ربیعی در تضعیف اجسام اجسام نهاییه  
 و کثیره معادیر اوداع در طوالت و عراضت و کلیب لغضی اغصان به از بار و  
 الوارد انما و اوداع و صیفت و تحریر بعد بل و صلاد صلب و وظائف با فاضله  
 اعمال و ایمان اصوات و لیدن از منافیتر به قصد تعذیب اذواق اسرار  
 و لذتک و نفاس اطلاق و ازادی کمانند و ارحام صخور و جاولی که در قدیم بعقر  
 و عقیم نام بر اور و کی داشته با سفاوه انظار شمس بوضع اخیل یوا قیت شریفه  
 و دیگر قدز بر بقیه سعد و ماده و تزوین لؤلؤ و عیسی بعدی اقطار سایه خوش  
 انوفع ساعد صفا پر و بونتی به با لبح و اموره کوهرا کین امتاده است ترف الوبه

باز بیدار

شماره  
نوع  
تاریخ  
محل



عظم جویم مدونان سایی بدکن و لغتند اینیه اصوار و اصوات طویل اراده خدام  
 به نظر نوم عیش صدن رابی نصیب از خلدوت صابت سقار سرت  
 مرارت توویم بهر قلیل الاستوار سناپد و ما برید اندوی مزاق ارش این و اراده  
 احد قاتاری طنبور سرت اراده و اسرار مضاریب اطلاق <sup>نیز</sup> لغت لغت لغت لغت  
 التبا شیری الحادوات سیر اید بر چند سندان شامیم تصور حال صبت و استعجاب  
 فواج <sup>صیا</sup> صور و دست را انتقاری بنماوی عیون و وجهه باشد لیکن  
 حکیم که راس اللطفا بدیا و اسقاط از ریا حسن و تصوع القهوه و مدوحت  
 الظلال حصرم و اطلو و اللذین باصوات الاغوا و القوع بانوار سینه ام  
 سخرات طغور اقات دار قاص طولیس و سقوط القوا که علی الارض می نم  
 و تزیج مداع علی سبیل التماثل التوار حسرت می صمیم بر اقراص اقلد و رعاب  
 مقطعات اکبادم در بادان بجانة افاق صیاس نیت مکر ابهای دلی  
 و مان سترل که غوم رور کار را از اصناف می شمارد و بر مواید مرتیات و مردما  
 فیر من سلوای نه مکر خون جگر اذابت سرمایه و اعصاب و اعضایی که انا فاما  
 به تشوبه جوئی شمارد مرتب که با شواک سمیت علیا تمیبه اعداد فردی دانسته  
 بتقریر فصوص این اغرام که موزع خاطر او داشت به قصد سقش اسما و تناعت  
 فرمایند هیچ جا بر نند و سر قصد طیران کرکی غمت و توجه ابوالجلیج اررو ما و کار معصوم  
 باید شنست باشد که عصافیر مدارج علیه گزینار سبکه سمیت مدونان سر بر عین  
 کرد و اعین و الاعادی چون الصبار اماعی که از زمین زرد فوت آن باطل  
 و زراپ شعوی همه سر سبز زنده دولت و افضان این بیضا و خارج مرکز عطمت و اطلاق

رودر و اشک

رضیب

جمع صیف  
سبزه مهال

موزع  
لین  
نشر

بی الصدا



بی نصیب از بصارت باد

نوش

ایچ

20

خالص صاحب و الاجناب عالی و دوستان سادست و پرویز از سواد خیدر آباد  
 دریافت شد که یکی از معتقدان ذوالقوت و الصلابت لعبت سرسام  
 به معانی بدر قارض جنیان لالاف سگشت در جمیع احوال و انتقال  
 از تقو و ریاض و جمال و لغال و افزایش و افعال و ادعیه و اسلم و صادق  
 قلاد و عقود و دروغ و غیر آن سن اهل بی چون و باج و ضد صل و السوره بوسی خود  
 که صنوا و بود است وقت اخیر مفوض نمود هر چند بعضی از معویان اشرار  
 که شتر و نفس ایشان با دم صنوف السن ربانی و قمع الوف ایست و وجود  
 ان فی است تجسیت و تویع بندهاں حضور پر نور بر سنب و ضبط مالمقی نمودند  
 خون سجایار اعازل غطارین و سانش اعالی اقرام و کن نیز هر شطین حواشی لط  
 بی تمواست و از عهد حسن سعادت اسان اشنای تر ضیع عنایت همین  
 دو دمان قدسی عواء ایست ایشان بزور لاله سحمان صلب پیرانشد و صی  
 المسفور التوتی به تضاعیف عواطف و تهاجم راجع مثل اعطاء دست و بلین  
 و لظاق و صام و خفتان و محلی صید بوساخ اللولو لاله و ترقیه رقیه لظانت  
 بالابور غیرت صنوان و انکفاء کردید اسوز صاحب و باون اصیاد و منهل طالع  
 احرار است در سایر مایهی مثل اعینا و البصیر علی حطه العوسیه و تحریص اللوان  
 علی اللاصوات العجمیه و ارباب عاصیر المصرم اجتناب کما پیشی دارد و هم  
 لدرناش و دو کور سفق الکلام که بهنوا جی از نظر اید سوره عنیان قدر حوصله  
 سپوا صاحب که از هم بتر نفس اند موجب گشته مع شایر و صلیل و ولد چند

محمد باقر بندر

عاصور

مژان



خود بخوبی کنگار نما بر کاپی در جواری عبور نموده در شهر لطیف قنات  
 خیمه بنا لبانی مسرت شدند و از مومات ایسان اینک معقم نموده از اطفا  
 طه این کراس کردن اساس بوده از شداید مکاره محققین حافین  
 وارند مع اوزره اعادی که حدیق لطیف در قطع جوارح و ایادی این قسم اند و لغیر  
 اتراس حیاست حضور پر نور مظهر باشند شانه بی بدل کلب علی شاه نوزم تعمیر  
 بز شاه مطرفه کتیس سخن آن ایسان کردی استان بالا صغان شد **الطوط**  
 نمودند و در غیبت شاه صاحب بصورت برود را که چون توست از طاب مویع طابع  
 نیست به تکرار محامد داشته سوزه **سوز** ها جای عالیه مرز خسته لکن نقدان  
 خلوص مناع از غش باع چکند و عقراشم با عشق و التفات مرزا احمد صاحب که در  
 تراوی انمخار صوته الاعداد و مسایله بخار بر بدن و امصار انداز مرضی که عا کصوت  
 رزیا با سینه و سیره اوست بجای کلی یافته **سوز** از زب غنچه مج مطبوعه عمره  
 مع اللزنگ لوده به اکل مرق عناق ماسور کرده ان الله العرش والسماء  
 عن درک الامام روز عیینه با عید یومنی تبدیل بس دوید و تمیل بدن در  
 حام یا باب کرم و رضانه سارومی ایشان خواهم شد الحق که علاومان ایشان  
 در حق طبابت پیدمبائی دارند و کمال تدریب در کتب و تالیف استماع و نما  
 علی الوصله یکی خوب خوب شجره اگر اعتراض با عصاره صیاد اموات ایشان  
 نموده رناب خود را مویق اوراق اطاعت و تعجیت نمایند و است  
 فتون فتون رتین اگر کمال است این و ضیاع الزمان الشیخ نموده قلمسوة  
 الراس و انبارش استغاد و در ملک خدم و متو این افندون یونان کتیب

بایمان

ترتیب

در کتب



الاسرار اصل

بار دراد

از محراب جسم الكل بگذرند بجاست نسبت كثر اظفار اعلى سيل اظفورا و الدوام  
 بنكر ضيق سرفشاني پدايشد از بكم حيات مستقر روجه قليل لدا شيار و اعظم  
 العوايا بار سباني است اقطاع مقلته دارا بمنزله اشربه حليه لندره باز لود و امانته  
 بمقتدر معدن است بنم تا انكه كالمفشي في الحجر قرار گرفت و طبعيت كه حاكم سطوة  
 اللبد ان است باحكام قوت و افعه اعانت نمود و سهيل اول اجابت از  
 مرات ثمانية بخا و ز كزده رسمه و سبعة في مرتين ثمانية ثالثة ارضدان و اصدقا  
 ميل جهديك در مقام لعب اعداد اجنواي تخارير ملايس و احتياز تقارير الش  
 بيرون است اما علت اقلب العوش روحاني بر بوار شريف موجه شوي  
 سيادت و قطب منزل شرافت جو متمم دانش و مجزوي و مظهر النفس  
 ارا و ناس روفيت و بوي لثة و وجه حسة عملي سيد امان علي صاحب نظر اهد  
 صوابق امانه كالمغزاني الضاع و العقار و صل تدور امانه الكثار اعلابها كيوكر  
 الاذواج و الاشجار باقيت موصل صفة علي پنج العجايبه اظفارها و بت رفع  
 كردانه و عليل العنان فرا سئ السباق را به سحاي مفيض الالذواج رساند  
**نقشه اش**  
 قبله بنده سلك

در زخم و در رازی شرافت و مقلد ز سینه لونی بر اکت عجز و نیاز در طباق و حقا

عوض و التماس گذاشته با المقاط لانی و منزه و شنیع احوال کثر اذ صندل و

تقطر جوایر زوایر نعلین بونی و در سوط او ششم کزیرنی پر و لذو که بعضی اذ فخر زویل

النفس که احرار مختار بر و مقلد است در و نظرت و در طبایع ایتان محزون است یا

این نظار بدجناب صدهیت با مقلد و تراب لظون عباة ستره مجتوث است

میل او است

در کون مثلان



تشم در شام او

و در چه افنده این تک مالکان از زبوت عدالت و تقابل انصاف منقط و مستحق  
 حضور پر نور بندگان و انصاحب خدا لکان طرح ششم و تسبیب قیود وضع ششم و تسبیب  
 انداخته چند روز است که سلوک انکسرت و خارج از محبت ساخته اند چون سبب  
 اللذرائق صحیح مریدی را از او اذو نوع بشری تا وقت انقطاع <sup>میان</sup> اناناس  
 به معارضین احوال عادی البطن نمی گذارد و میگردد و بر می معنایت از بی گشته خوان  
 بودم که در سلک خدمت و طقه جناب بندگان عالی که در اسلک و عقود شرافت  
 خون یواختب به به صلبه <sup>چهار</sup> از اندک بکیر مغارب باقیه پر دازم لکن دو در سر  
 راه شد کی تو ربط ملودمان سامی که در اسلک العقود فیوض نامستای اند در مقدمه  
 این بی سر و پا و بگرگنظط امال معبود خالیه اللذئمان اللطاف مستانزه داعطاف  
 سواتره صاحب زاده هر چند در میوند با عوادی بعضی اشترار و سفیدین لوصفا  
 اسوانک بیدای اصحار زربا پار و رسیل سکن بر ایم و ما ملین خون روس <sup>اییل</sup> شوق  
 تحت خلال اردوان و عطوفت او بیال ملودمان عالی <sup>اییل</sup> صفون از لغات  
 است لهذا <sup>تشریح</sup> تصحیح تصحیح این مقدمات عریجه اوزان مصلین اثر به کتاب  
 چهارم بود با فاضله اجوبه هر کوبه که <sup>چهار</sup> سر شد در نماند شبست جبل المیتین انقیاد  
 ادا و سامی زباده از لعلق بدی عروه <sup>چهار</sup> بعون عنبری سید انم و برای تعلیم و ادب  
 افتخار بروج دولت و در جندی داو کبه <sup>چهار</sup> الملک عظمت و سر بندی فی حی صاب  
 را و بی بلند انبال سلیم المفضل البعالم سید علی نام بروی از سکنه بر <sup>چهار</sup> بوز  
 که شرح الرئیس و روق و دو و فلفله معقن العن <sup>چهار</sup> می تواند شد بشا هر سیره قد  
 و مواعید اعطیه که از صفایین <sup>چهار</sup> العقده است فرسند یافته روانه خدمت معظم

کمیسی

۲ جون ۲

مردمان



مترقب که جیدالینیه و راس الدمل این بزرگ به تقلید مرشدت راجع شرح  
 و تعمیم مکارم اخلاق ارتفع کرد و اقامت افغان و انجا و انجا چون تین در کم  
 رفیع و قمر و کتبی در فخر و تقاض و برهان که در باغ عمر سرکار فضل افضل بهم میرسد  
 نصیب ناکه بی که بوسیدیه اصلا در عالم انوار لعنیف اذواق و مفهوم باسن خیرا کنه  
 اندیشود و در باره تکلیف و ایامی عبدالرشید صاحب بصری ملحقه  
 جا که ایشان برای مدد خط خیا و عقار و کسب اسویه بارده مفوضه و تاشای  
 سکار مصدع افراس کردیم احوال نمود بر افتخار و حله کلاب برار انسب  
 دیدیم بی احتیاد سیر و شکاری که پیش از شفق شدن حضرت صنت مکانی  
 یک و دو بار در کباب ملا و مان سانی اتفاق افتاده بود و یاد دورین زمانه  
 که مطایبا و باغیر بی از نور ثواب و قبول بی اعمه و سر بر شد و در ارضین با الحبا و  
 الرشا و معروف تحصیل ماکول بی عدیق و تس علی هذا العول ظهور اینها زیر اوقار  
 و انقال سکنه که ام لطف سیر و کار انجینا و اهل و ول القدر و ریحل ساعی که اصلا  
 سواد ایشان چون قرص انساب از دور دیدنی نه بکار آمدنی مناقره عصاره  
 و آریانش بدیل را بنوب حمل اربتابین و حسب الجحص از ضمن سران قبول صفائی  
 و وزیند عیا و با بند جوار بی منابل نوال و صد اول ابدال کرمان یکیر خفاف است  
 اگر بر ضوا کپوس و صلا الراج بزمه مستقامین و اما و جنین مناشم حکیم مفوض  
 بالمدین که دما و اونا الامعدة و ساوه جدت و اقبال را بود باه جود و ولد صبا  
 بیار اید که کاف نام و وصف تباین اوضاع و تحالف اطوار و بقدر اوطاف

تعمیر و روشن

و تصیف

جمع بعینه

بمنزله کربان

تسین

جمع بنویس



بگفته اوبان و تو فرعل و فرزد و خور و ناپن و کنوز و البه مختلفه و در طلال عوارض برش  
 از نمود الواح مصایب الین و متحد الای باشند سپر افکار شنید شیرازی که اقلند  
 و تسوول تسلیم و تقصیر او ضد پدراست و شیخ الطین با صلوات علیها اثناسم  
 از ازل و ادانی شبوه و شتار و ذساخته از دوسه روز با بنده خوشی و در چون  
 حق رود لیا و الدین غیر کما سر عنق من است بنا بر علی هذا اینهمه ترانغ از معارف  
 یقینا و عقاید اعتراف با انانی مانند و عاظ که بر بنا بر زمانم کعبت علی الفصول اعزله  
 انوار مروه و سواعظ ادراد مفوضه لضعاف خواستیم که حواله اکام و صوب باطن او سازیم  
 اما سنج در ذیل حوصله درون همیش نیافتیم پس به تعقیب این جواسر مشابقت کلمات  
 مناسب مالش بنده بتولیس فاطر و در عداوت قدرت صانع عالم پروا ختم است  
 که بعد سید محجوه صلبه را مخرج ریزه و با قوت سیال ساخته و از اصداف بیقدر اندازد  
 خوف است لدلی تسللی که زین الاعاث خویشی سلیمان اقدار موقوف  
 تیر صم ان باشد بیرون ادرود صند صه التماس این است که بگفت این دل را  
 که از قدیم عادی التقاط اک را باید منیون بجای است به سوز و فاطر جاگزین  
 باید داشت

ششوار سو که محض نوازی و اسنا پرستی سلاست راشد سرف کز نقول  
 ایدار و عبارات صفا پر در رسیده و لولو و لار شده الغیش از کوشه عانیت صدف  
 کتان کتان بیرون ادرود با اویاک منبج الراس و ذات الخاطب کالبضای  
 صیدر اباوی و حینول سبیره عجله الیر کافندک با سروه و افکار و افکار الحمه سیره و اعنه  
 منقشه مرصوه و انما محلیه الازوان و صیوب الکریم الموصوعه فی التذلیف

شیخ  
 میرزا علی

نظر



بجای دوزخ سر شکر

بجای عین عجز ابر  
فاخره

مدیونا

بر سطرورد و دینیت او و طبع از دوزی نمود و کثران لغوص موصوف و شکاهان را از فوق  
 الراس المال حضرت الیاس ساخت از نصیر و تحصیر او و اع تیغیات و شیخ حد اول  
 متیبات <sup>سیر</sup> کمان عالی هنر و ترشح امویه ربی اعتدال اقبال و اعیان کر نامور  
 متعال یعنی خدیو صوبس بر دساره حکومت بر فلو صیدر اباد و تخلص حضرت پرورد  
 و املا کعبوس و کوهس ابدی سیالکان بقو و وقافت انعامت شایان و تشریح  
 و نقیصت عراس مالک و تنظیم زمین بدین بدستور این و کسر اعناق لغات  
 از جل اغل و اسکان ان بدستوران و رجوع و تهاون مانا هر نویس دولت را و  
 سندیه که باعث بلیت و ملکیت مشیر الملک بهادر بود و پشاری که در  
 جمعیت حواس و دستم بر طرف شد حالدا آنچه که دل نخواهد امنیت که مللرمان یعنی  
 بوساطت صافزاده عالی تبار نواب فوند و حکم بهادر بود و سعادت ملوک  
 رسیده متوجه تحصیل دولتی که مناط تغبط عنوان و من شکست اقران باشد و نوند حکیم  
 از بعد ساخت چاره نادر و بعضی سایر دعوا من محتاج است به شانه و نواحه  
 بواسطه فراتیس و ملا میس تا کجا حالی خدمت نمایم بیکر و ماه پیش ازین از روی  
 از اجمیع شهرت یافته بود که زمان شاه پسر تهور شاه امانه شهاب حال  
 را که بر اطر از نرفته شیبته که سعد تریل اقدام او نام و تریلین از جل افکار عرش مقام  
 انداخته اوطان و مشاوی نموده بودند و بعد تریل موارج مقابله و مجادله فایده  
 بجز در اطاعت و انقیاد مندرجه ختایش و ایقان در دین گرفتند مطین و شمال  
 ساخته هم را بوعده اعطای نقود و استمه و معافی غنایم بر بانف بر داشته هوا  
 تظمیر هندوستان از نجاشات وجود عبده او شان در سردار و و اصمیه اوزان صاب

ناده کسر



عائیان انگرزها و در دربار و کن میرانشای انگرگشته بود خلاصه صوابید و فرقتین  
جزین بوفه است که اگر بار سال سیری از لشکر و هدایا تیسیر او بار این بد است  
آید تیسیر بر تیر سوخت بقصد هم اسس ربانی که عبارت از کما حق بود انانی است  
چه هر ذر که از جهل و تکبر طرقتانی که در نهادش مجزاست سرمول نشسته که رفتن از خیر انانی  
خارج باشد مکتبه بر عنایت خالق اللرض و الساکت قدری پیش گذاریم و کاری  
بکنیم با جمله ویدیانی که باعث تولید ان تهاجم او خفته مانع و رومع شای بود  
باستعمال سوط قهر ایرونی بر زمین ریخت معنی از غنایله آمد اند سپاه محمد خان فخر که  
از صعد و کشتیب و اعماق ابار و قطع رودات ارمانی که الطفت فواکه ان جز  
صناطل و اعذب سپاه غیر و موع تیسیرین باشد اندیشه وارند بر صعبت کفر  
بکمال برکت و از خوف استند بر قلب این بزرگ چنین ظاهر میشود که اگر انان  
سوت و رنقاب اسوار و ضبا یاد ارباض که مناص فوار و مقر فاعلی از هر دور و اسبابی  
عرس است دست و ده خود را در ان سواری نماید الحمد للهد که حکیم مطلق بقدرت  
کامله و حکمت بانف و مع و از ان این موافق ناسد که منافذ صیغه و مجاری و فاق  
عیر المور یا مول و در تجار البوت نفوس و صوت و کلمات باعث ارتکام  
و استقام انجا رتد و عایقه سیدن و عقود و اصدط لطیفه نمرز و الاحجام بسرویات  
بود نمود هر چند بصوت اصول سپاه و وطنه کوس شاهی مصمم کمان فلک ناسع  
است و جماعه صونیه موع هر و عدلت جت الجوارح بر ارتعاش سیکر و در خیز که  
در عقبه او ان اقرا تم و رنگ بقدر اطنه و در وی بندار و کنون که او از فرستان  
ز سگام شرمیت طبع البلیان زنا صولت بر و در رفتن شاه تینول غیبوت بر و

باید

او از غم

منه در این



بلندی رایت اقبال تیمور نرادان در دو ظهور عیالات و سواد پیرای اوزنگ نشین  
 دارالخلافت ربع بازیب و زینت است مخلصان را از خار استیاق  
 دیدار فرحت شماران یکانه در کار گلشن سینه پراز غمخ ابله پر خون است در غنچه  
 جان جفاکش بر تنخ نهال عدوی بهجوری محو خواندن ترانه نای بهجوری موزون شایاب  
 مندران شمار الفت مفضول بعلوق است اگر سقری ممکن باشد بی نامل برآ  
 چند روز رخصت گرفته محضر حدیق متبغی و تبسم سفاق مرتبی شوند

فقه  
 راز  
 راز  
 راز

**فقه** **فقه** **فقه** **فقه** **فقه** **فقه** **فقه** **فقه** **فقه** **فقه**  
 عنوان بر عنان تاران در

پیرای لاهوت در جلوز کف را کردگان فحمت اباد و ادوی جبروت که شمشیر  
 افاعت این گروه حق پرده حلقه کوش سبحان ملذرا علی و غبار جوانه ضوی القیاد  
 این طائفه علیه کل احوال بر عیون عالمین عرش معلی است پرسته جوق جوق نوبت  
 سماوی سمنان و ضیل حیل تا بیذات سردی از پی دوران مقدمه الحیس ان  
 نارس مضار دین دولت را این میدان عقل و حکمت زنگ زوای سچول ایان  
 صفتی مرات انقلن شمس ایوان سعادت از پی موعه صبه بر کات لم بزلی مطلع  
 شوارق شمس ایهت و امارت مجلی بوارق آثار خجرت و ایاالت عضاوه اصطللا  
 کام شمس و کامکاری واسطه العقد مناعت و نامداری عزه و لاسمار اقبال رز درون  
 قوه العیون طالع همایون صاعد معارج سموم راتب صاع و سواد علوم مناصب اعظم  
 اسراج بنایع لطف و امان لطف انمار باین محو لطف نی پایان نتیجه ساغی  
 حمید ابار علوی صدمت غیر ارض ارباب سفلی حاصل اعتدالات ترکبات  
 عنان عارف الصور بولادی ضایر السعد السعدان انصرف الشرفاء و عدلان محی

برای سخن



انوار

آثار عدله و کاسره اگر بدعایم سلطنته القیصره تکبیر گاه طالع در چند رجوع و ماب  
 اید بنوند عمد اساطین و اولاد و نگاه مجار خواتین ننگ بارگاه نارسش اما جد اعظم  
 بوق انوار عالی و انا غنم سلاسه سلاسه کرام جوهر شیشه سلاسه سلاسه سلاسه سلاسه  
 بودوی پیرایت و عین روی عین مجا بدان معارک دین شیش المکن علی و  
 الحمد و الحمد الرقی علی معارج التردد عند فده الدعای و الکبر اسلمان پاشا التعم اند  
 علیه سوانق النغمه و سرفه کرمه معالی الهم باسند بعد شرف و ابل شتی و شتر  
 لدی سمیات عدیم الذنبا که حصران از اندرزه او نام و حد افهام محاسبان روزگار  
 و هو در اعجاز میردن و در وزن است انکار معقود را با کار الوان در استه شال  
 ساید مدعرا منطبع رات باطن صفوت سواطن میناید که درین ایام هفت ایام  
 سعادت فرجام که از فصوص انظار کنته عالم بالذو ببال عیون اهل زمین و اردوان  
 اصدق مخلصان و دوا و کین از لطایح عکوس اشکال جلوبه فروشان رجب و ش  
 در س از بار الوف شادمانی دوست در اعوش انوار صفوت و کارانی بود  
 لذفا طر اسرار عنایات یزدانی و تراکم غیوث الطاف ربانی اصابع الهانی و  
 تسنیات نوع انانی با لفاظ در در غوره حصول مارب غیرت سمط عقود  
 جوار بر ذره می نمود موجه سیم سرت و دکشای و نغمه اوراد و مولدات و کینتایی  
 فی در و سعادت او و نغمه انبغه که مطاوی عبارات و مخاوی اشارات ان  
 رنگ کلفت و لدم از مراد صدور هوا و انان میزد و در و غیب القاطر  
 رطوبت ممانتیش اعلی مذاق الیه پایان ما و بیه اشتیاق و اطفا و عطش سر کنگان تبه  
 دران میفرمود و با شفا استیام مزج ملسان سامعی و یاد او در می و درستان سرایا

دخان



وفاق بحکم تها و در تجا بوا اسپان جا سیر سمال زفتار که در سپدان معنای انها  
 کلام و در حقیقت فلک سرع السیر از کواکب عرق بریز مخالفت است و سمند است  
 شایان و ششم بکرت و واقیان و نت پویه ان برق و انان قدم فرسای وادی  
 حیرت معجزت و تسکاه صداقت اشتهاء و رسول اناطادت برز بارسان  
 حواظ اصدا صافی طینت و خطر نیز کربان طبایع مختصان سراپا صداقت کرده  
 و محافل قلوب بهجوران و در و مجالس صدوره دوران بهجور که از ظلمت بیابالی غم و  
 غصه دوری صحبت سالی نوزی ارنیر اعظم خوشی در دلقی ارشع جلوه طراز کاروان  
 نداشت از تخلیات صنایع ان معل وادی امین را در کنار کشیده زبان  
 بکر این احسان چندان و غیره و دمانی سینه و خسته که روکش بر کلب مکرود  
 و دل از وصول این نعمت عظمی اینهمه شکفتگی در بار ندارد که حیوت حیالده برز  
 ریاض نباشد هر چند شکر این نعمت تقیض ان بود که عذارش به صفحات را  
 بنامه عبارات رنگین و پرودوش ز با کفار قرطاس را بوش و مرصع اشعار و نشین  
 درایش و اوده آید لیکن از آنجا که طول در کلام و وادی مقاصد صریح غبار و اسن خاطر  
 نازک طبعان و دلالت و سبب نقل سامه اصحاب و انش و حکمت است و نیز  
 در عالم احوال و هر چه تکلیف است نامحسوس برین و در سبب گفتا نموده شد و شکر  
 گویم سرد استان را **را** بخودن آدم رخس زبان را **را** ره و صف تو توان طی بود **را**  
 باشد چاره جز خارشش بودن **را** سرتب که تا شیخ برن حله سمای شادمانی از  
 قبه محلت **را** معنی استیام بهارستان مجاست و نشوئش و تقارنت  
 ان سحلی طور علمک نهال **را** الترنین انم بوصول صحایف لطیف سخن و نایق عا **طفت**

طبعان

مناقب کارای



مجلس از نگاه السبلح

مضمون رهون ترشح عام اقللام رافت ارتسام میگردد باشد **ناله زار**

**تقریر**

دو اسپره سپران

قصا قدر که عنان و کات سپهر بومگون در شیشه کار در بار عالم کونگون به اختیار  
اصابع امدار ایشان است همه همچنان اراده ان منبر اشنا کن کلگون است  
دار چندی جلوه برای زین ابرش شرافت در سبندی آینه نیکو نهادن بسته  
نسب پیش قدم و اولاد را در آن فرصه حسب جبهه نورافشان بختیاری نتیجه بیان  
که زبان نیکو کاری نسیم شاداب صدیقه فرزند دوری شاد و بلند قامت جوان  
فتح دینوری و باجه فضل و کمال و مبلغ رضا غنیمت و اقبال موسی ارس  
صوف و سدا و با بی سبانی محبت و اتمی و انیس فرزندین شمتان و اراطوت  
جلیس سلیمان شوکتان سکندر ثروت مکیین عار با بش سروری طرز زنده سنده والا  
کوهی مدینه حدوت صفوت و صفا مشکوفه بهارستان حلم و صبا شمع تلخی  
بیز محاسن اصحاب حکم سیاره نور پاش اده علوم هم شایسته بجاست سلطان  
گرام لائق لقب بلوک عظام حقد صه نویبان بلند وقار اسوه مینع القدران و الا  
امدار لغوه چین کلدشته روت نکبت اشنا پی منیران فتوت کلکونه عارض حسن  
علم و یکانه عدیم البدل سطح انظار عنایت رب و دو در دست مطالع  
سعود مودع خاص دعام مقبول ملا الهیام مقدر اعلی شیخ احمد کبها رفع الهد اعلام  
در جبهه و طالع اقرار ثروت باشند بعد رکص ایل خیر منظور ثروت ملاقات کرام  
که در بیدار تشبیه سبانی محبت و یکا کنی جلوه نیز است سبب و منیر رافت تخمیر کجا  
توزیر کرد اینها را بد که المودع صبح نور و طرب و شاد و بویک شین من سرت و

مجلس مقصد طالب

پایان



یعنی صحیفه عظمت طراز که سوادش از دویان مردم دیده شتاقان سراپا ارزو  
 و امید زیبا منش از صفای سینه صامان رو سفید بود و فحشترین ساعتی که  
 کربان صبح سعادت بریزد با صحن نور منجمد و مجرا احوال سعادت آسمان آن نظر انار  
 عظمت در ابدال و توبه صحت رسد است ذات حج الحسانت مخزن البرکات  
 طلسمی راست و انبیا و نفوس قبضه طراز مع حمت و فرط طبع نیز حمت عالی <sup>بغافر</sup>  
 در المعالی اشرف الامرا سلمان پاشا عبد المظن عدالته و اطر انار عظمت و منور  
 رو ایکنی اسپان هر دو برق فرام که زبان ناطقه در وصف آن با صفت سیرای  
 عبارات بلغیه را که در قرون و دور رسیدن سیر حدان برین استماع است  
 در چشم زدن می پدید و خانه و در زبان و در عینه و سبب صفت به توفیق آن در روز  
 رفتار آن نترن اندام صلبا که بیایمی نماید بقاب حجاب بعد سافت از صفا  
 وصول سینه شمول بر انداخته از وجود معانی شریفه و حساب مضامین لطیفه بر آفتاب  
 حفا که کسب نهاده از طره جسم از فرم شاهد آن سلور که مای مقصود است و در دست  
 ایاد خاطر و دستان از دور و دست ط اموش بسیار ستان فرودس برین را در دیده <sup>شاید</sup>  
 غیرت کلنان وزن رسیده ساخت و از وصول این لغت غیر ترقیه صبه نیاز  
 را بیکر عنایات و امه العظایا که انتم از مواهب غیبیه اوست بر زمین نهاده  
 طبع انوایی سجود انداخت <sup>مقام</sup> تحریک شکر این هدیه نال فکرم که ابر بهای است  
 و وقت تو برین زبان را نشا دایلی یا سمن در کنار <sup>بدر</sup>

و جلا تسه ۴

محذوم و الامقام سلامت  
 ارا بخاکه سموط عقود و او شیخ اعلم را بدیه ابا کرام و اعباد و ذوی اللذخرا م برین به درر

ر



غزیرا صفت محمود العاقبت و منظم کواکب زوایا اعیان سعود و لاد و ایست جلوتر  
 و قعود و مدد زمان شریف بر دساره خلعت و الدعا میقدار ارقیب با کشت حق  
 بگر خذ صورت سبب الحمد و المنة محمد آه کثر آد انیا لم یقود و الدوام کثر ثنائین  
 امانل هو احوال ان خلوص اکین و از بار لمانی پیارسندان ارادت اکین بر ششم  
 و ابل عنایت الهی یقاطر عارض فیض نامستاهی به شکفیکه جاوید کرا سید و شیب هواد  
 ذوق عتی که جدا یکیز خوا فر اعبده حشیش خویف بریم قنوط و روان بی لوبه است  
 عسایه جداول تطف ابدی و شایع راتنت سردی و خیره شادابی بی متها ارد  
 اراده دارم که اگر هست بده شود و طالع ناسار کنار حضراته هر چه زودتر صبه بی نورم  
 راه سجد خاک استان مشیگان و کرایس اسماں حماس فزوغ بخش ساعت عظام  
 ناسوت کرد انم از حجاب اسید و اردو عامی باشم بقیه صفایای اسرار و اوله بر باب  
 شاه اسمعیل شده را حوزم دنت تکلیف مفوض شیخ اندلس نمودم از چهره لوانب  
 جابون ما انارک باشت هویدا بود و آنچه در مقدمه شاه ابوالخیر است و صفور بر بند  
 است بی کم دکاست امانت بر ذوالحسب تصور فرمایند شاه صاحب موصوف  
 که اندک طون در خدمت ایشان زانوی ادب رفوا است کذا رس خدمت کجا  
 جناب خواهند نمود و السلام

بعد از شای بهین مقال که در لواطن ذرات نکات شمس معرفت دانش طالع  
 و در صد در حایبه طالع حایره بهایان منارل حکمت اتمار ضیبه اطراف با به آس  
 سطح ایست در نیم رشمه غام بندر ارض عنایت از نظیر و قطره و ابل مفوض نیم زمینی او هر  
 بر کلام انوش سنایم نوز است و صفور ارض کویزه کاری نوک نامه حکمت یا لغو

س  
 ر

و در...



انحال

و قدرت کامله اش از ظهور اسکال کونکوت و مود نفوسش بوقلمون بقدر کس از رنگ  
 مانی سببا اولین نفس رقع ایجاد حسن صورت صفت کونکوت و فاضل است  
 ماب سید الاینا علی بنی صیغ الد علیہ وسلم تسلیما کثیرا شافع ما دام قلم را در دست  
 در طاس شکوفه زیند عا سیکر و اندک هفتیم جاوی لادلی با یونہ خان بکگر سکی و انحال  
 سبب خوانده امیر ارسلد خان به ملاومت بهایون حاضر و شرف شد و می گفت  
 در اوقات میرزا ابوطالب و الدر حرم میرزا سفیع ارویللی مرز و آند و فرود که استیم  
 شهر صدر است خراست که ایلی دالی بندرستان بالفائیس و هدایای اولاد است  
 معرفت عبدالرحیم میرزا قلی اللارقاس سادات باطوبس در یابد و اینست  
 که قریب نیست هر دو چیز از بغداد رسیدند تمام اسرار و احوال جوانه بزبان خود داشته  
 را برهنه بندهگان اعدس رسانند و در تمام شون از آمدن ایشان ترود معلوم  
 میشود سابق با صلافت السنه و نوع ارقام تقاریر شش فرج سمع میشود حال و وجه صحرا  
 نموده و وجه محمودان شدید الصفاست باید و بد **مهر** ناور میان خواسته کردگار است  
 بعد ازین هر چه اراده حاصل صتیق است و بتدریج صورت پذیر طهر سیکر و بوسیدیم  
 در طاس گذارش خواهد یافت

**رقعه**

کشف خواص علوم تقاریر محرم اسرار معارف عفا علی الد تقا کم و حصل وانکم  
 پس از استیان شایم نورانی محبت که از اعظم فصاحت نفس انسانی است  
 واقع میگردد اندک فریب چاه کس از ایران اوده ظاهر نمودند که محمد خان فخر که از سید  
 بنای و دستش حکم و فرمان روای قانز و لیران بود سلم بود چون باقتضا و قدر پیتره  
 نی توان برآمد بر فتنه یکی از سپاهیان لشکر خود در گذشت و بعضی این سوخترا نکه

**خ**



سکه خود در گذشت و تفصیل این سفر آنکه سه روز پیش از واقعه ناگزیر خیمه گاه خان نشت  
نشان بر لب آب سیاهی که در دامن کوه چوبان وارد بود نوزدهم ذی قعدة چون  
دشت برزوی کشید کجی خود را پاره از فوج همراه کرده روانه اصفهان نمود و خود  
همان روز نزدیک برزوی رسیدن انتاب متوجه شد چون ترکی شب رو پوشید  
طاشار دولت نیز اصفه را بیدار گشت آبر سیاهی از طرفی پیدا کرد و دیگر کج  
باریدن گرفت که ساعت خوبی در سبعت و دقیقه سگ از آسمان بر زمین افتاد  
و بسیاری از اسپان جدا شدند و اکثری از او میان دو دیگر جانوران بموضع تلف  
در آمدند و دیگر اسباب اشیا را آب برود خیمه از کار رفت و سیاهی ابر و خدی  
بزرگ سینه صراچان می نمود که کویا طوطیان از سینه زاغ بر آمد اند بالا فوه خان بعد  
از انشا سفید صبح با پاره از دلاور لیلن رکاب داخل بعبره گشت یکی از شهر بان بومین  
رسا بند که مذن کس در همین سفر برادرم را گشته شدنش را به نفرت خود آورده  
پس اسباب معقول را همراه زانش به کاشان فرستاد خان بر این معامله توقف  
پانته قائل را طلب نمود او راه انگار سپوه صحف برداشت خان فرمود که شب  
معتن اینچ نموده و زوا اگر اسکیس چنین کاری کرده است کوشش و بی او را بر سه  
در پوست خاک ستر تا سه هر میکروانم و اوله سفتری را چون در صفتت اقرار نمود  
برادر معقول راه راست میرفت لرزه بر اندام قائل افتاد و شب از نیم جان  
به کین گاه بر آمد خان را گشت چون خسرو دین کله رابع سماعات از سینه  
صبح جله درهای تخت عاج شد برادر زاده خان برکت سست دغان انسانیت  
شام شده و دیگر بر تانه که بدین نگارسی و طلب گذارش باشد شب در اسلام

بصره

سکه خود

۴ احوال

نظم



قلم غنایت در شمال را منت سلسله  
 بعد استقام ضمیران مقصود و استغاضه رواج میبود یعنی استغداد و روحانی  
 و استغداد روحانی بملقات آن صنوبر طرف چین و الا و دومی که صورت صوت  
 کامرانی است او هم قلم را در میدان کاغذ کرم جووان منما به حکامی که قاصدان نفع  
 قان کعبه زقارایم نوروزی دایره ای از داری فرمان قضا و بیان برین بهر شاه  
 ظفر و سنگاه فرودین شمشیر ارایش صفوت کچکله ان شکوفه در ترسین جوانان بنال  
 بیاس کن کون از کله های بو فکون و نقسیم سابع خواه پرتون سیاه و برکت بقود  
 لای سبیم و کورهای ابدار نظری باران و صد کشیدن چارچیان فاضلان  
 بر اطراف چنابانها و تا کید خواندن تراشه های تهنیت در سواری پشته ادا مان و درود  
 بر بیلان و لواحق اوینه کوس رعد و فرستادن سر اودان موقدتی لاله بر کرکه  
 و کسندون اطلس سبزه و در هر جنبه و نصب نمودن را با ت ظفر از از سر و چنار  
 و دانه سخن از خون بوی با بوع صبا و شمال بونم تهنیت شکر سید او این زمستان  
 و نیز وزیر کردن سپاه بر کورک و تاضن دار الملک خوان کعبه توز خدا ناسر  
 بقصاص خون اطفال مکیانه معنی های ناشگفته با مراد اعتدال طلیع و زرا و قوای  
 نامیده رسانند و کسب این مصنون و لذت نیز سمعاً و اطاعتت بسیاران انمار اندر  
 از سبزه های شاداب تنخ ابدار کشیده و از نوک خار بن سنا نهایی خار اودوز  
 در وقت گرفته و هر شاقه فرغی و نم کر کردن بر دوست نهاده و نهال مالا مال از  
 زلال تنبع هوای معتدل رزه و اذوی پوشیده در رخان بمبار خیمه ابدار  
 از ناسرین بر آورده هم با اتفاق یکدیگر بقصد خون ریختن ککر عدمات شتاب ز سر

تا نوم

پناه

ریاضین

نارم



در وقت بیدار شدن فتنه تشنگی اندازان مگر که حکمتها بیان از دست صفای این  
 بیدار کردن کباب و خانه امید نظار کباب لاله و با همین به بندی سیل بیدار این ستم  
 کیش از فراب و دو پار و لها عاریتیه جوق جوق صبور این نخوت فروشان در نواح  
 از دوزخ پامال حوافر ضویل صیوش ناعاقبت اندیش این جهالت کوشان بود  
 رخش صفت دستم در اوده هر طرف جهانیند صمیمه عطفوت طرازد تنفس تشنگی  
 از بار اعمال جهان و جهانیان سپاه استقام انوار مارب بدنا میان بوصول راپات  
 طوفان شاهی در آن طبعه رفتل و غارت کوفه مخیره بعد اطعمای نایره مکانه از راه  
 سکنه و قوی شدن دلهای مومنان بیشتر از شسته موصولی بهارستان حوافر بود  
 که از ضولت شتاد سردهری ایام ربطی بجزان و است خیزداری صلبه ریاضین  
 تشغول و تنام فحادی و غایات و طاوی این سر تا سر و نشین مقبول گشت و  
 بیفاصله رسیدن دسته کاغذخان مابین که تراکتش رونق بازار اطللس گشته  
 زبانم را بکعبه غایت حرنبل ستم منرض خون برگ کل از نظر اوتهای تازه و عهد  
 جان را ترتم اسنای خوشد بهای نی انداره ساخت در زمان رودی کنور است  
 دار که برای اقلیم صدمت پیوسته بندگان در دولت را مضرب از چند مرتبه  
 بلند سر بر آورده در جوانان استان فیض نشان را از حکومت اماکن نظریه  
 موزل دار آورده بکمال احوال و احسان بر همین حال که در روزار سوانج و کن خاطر نشان  
 که نایب نویسی مشوره بعضی رفیقان خودش که بدنامی متاراند تجدید عبودیت  
 بار رسای موده با دولت را دستگیر مودتی و سولای باجی را که در دولت بهر  
 صحبت این بزرگ گویای خود را از در طبع بد کشید اوازه دست خراب شده بود

حشر و حرمان

پایان

دکتران

بالا در این



باز مدیونان و فضل و پرستند سیاست با استقلال ممکن و بعضی سرداران نامی که اثر  
افروزی یافته و نامش از طبع ایشان بوده است زندان نشین و کلهواچی  
پاس و جلد بهر من و ناموس عالی و اطعالت خود را گرفته در طلب حمایت نواب  
وزیر الملک امان حواه شدند

قصه

نهالی پرثمر حدیقه خلعت و یکاکنی و شافع کل ایشان کیاست و فرزندی سمدت  
ویراست که بر شیخ غنیمت اقدام خدام ملک یک اصترام که منشاء منبع بنای سعادت و خواطر  
اصدقار صافی طینت و سمدت شعیل انهار افراخ طلیح اصحابی سراپا صداقت است  
از بار امان مختصان اصدف نشان و انوار مارب و مانگیان ارادت تو امان  
لب نفسیده را اشنا برتری نفاخته اند و شمس مجیده الطاف کرمانه و آثار مریضه  
اشفاق برزگانه که معبر است بعد در مخالفت راند شخون و میانین عاطف مضمون  
به بنویزیت اللوات عیون اصحاب استفاق و رفع ظلمت بیانی فزان سپرداخته  
ازین رکبزد و امان دل مستاقان بخارنده اندیشه را ریشه است و منبع خاطر مستطاب  
چشم بر راه رهس نزار کونه اندیشه اینیه راحت شبانه روزی از افکار شستی زلزل ۲  
در نزال است در بخوران فرانس جدای را با بی جان مقید بر بحر تمل اصوات اینین بار  
و ایمان بیوق رسیده و متوج کج مدام اصدف کثیان سر ننگ کشید سخی بر دوز  
مینی آید که بر یاصن سرک حکرون اسپنم رسد کسب کل نباشد در روزی تهمی شب  
مینی که دو که الماس در و منافقت حکرم را بجزا شد مترقب که از نوا دی نشان از خار  
عنان لباه راه یا دوری نموده که پند او روز جزا اندیشیده بارایش نوا بد صفحات  
رقایم بقول دینی سطور احوال سعادت احتمال پر درزند

تو با غمگین

ما فتنه بیچاره

مخ

قصه



شیراز صحیفه مجدد و در تفاسیر لوح کتاب خود عدا خالص صاحب کرمنا سلامت  
بعد آیینان فراوان در روزی بی پایان برای حصول دولت و پادشاهی آثار  
که در احیاء اموات متممات اصدقا بافتش جان بخش جان بخش مسیحایی و اب  
افزای حضرت کرم بحث و تکرار است مشهور و خاطر و طمانت و فایده و منطبق ضمیر است  
تجیر میکردند که موده حفظ حضرت ظل سبحانی برای روان روی فرنگ که در خیمه  
خانه اعجازنامه و تراویده امانل جاود و طرز ان افصح مضامین و ابلغ معانی و خفا  
است از اول تا آخر سلامت عبارت در روانی العاطره و ابی و کفکی است  
تازه روکش و روضه رضوان برای یکدیگر ساعت اصل و نقل بر چه موجود باشد بر  
مخلص که نماند ای چشمان فخرات و کلس که استوار است پیشان بعد غنت  
نشان و طمانه اسما ی بکارستان تیاج طبع نقاد و مدلیس ذین و نادان شاران  
مصاحف تو امان است باید فرستاد که از روزه روز بعضی صاحبان ستاق  
طبع فروتن نکات تراکت سات و داله جالی رکبین سحران مجازات فتن  
ایات دوست **رقی** زینت چارباش

مروت و پیرایه ساده فتوت سلامت بعد از روزی استخوان شایم اخبار برت  
آثار و تنای انتبام از بار مدهفات بهجت آیات که قلم را وقت تحریر نی در  
بن ماحض است در زبان را استقام تقریرش عقده در رشته طول سخن و الطباع پذیرفته  
خاطر تلفظ و ظاهر میکردند که در سن ایام فرضنده انجام دادان فرصت تو امان  
که هر طرف سقا بان هو الیوصول جنبر برول سپه جوانان روی بهشت مشکهار اسپاه  
بر دوسن گرفته باب زینهای جن ابی بزیدی کار می او خود و فرابان جا



شکل شکفته شدن کلهها گوناگون با طرز نگارنگ و فرس بوقلمون سر تا سر که در باطن  
می گسترند و در کارخانه فیض بی متهای ریسی شاهای هر نهال مجتبت شادابی  
و با نیدی مکرث انار را رایش پذیرد و چون آمد لکمل از تاراج شکوفان و طوفان  
برگزینان وی و همین بگویند و اعانت جویز رسیدن فوج انار نوروز جهان افز  
بروز این اعتدال طبیعت و قوای با منته بک دن بجهای عجمه و پس کردن اجبار  
ستوده و رو کاکین جیبا بنانه قصد اوین بندی بازار بهارستان سرگرم تدبیر  
بودند مگدسته ریاض خلعت و دیباچه صحیفه صفوت یعنی معاوضه شکسته غدا  
که از آب زریک الفاظ و نفس و نگار مجاز استقامت نوام نگار خانه از دوزخ قوت  
سیراب و هجوم عبارات شاداب ثانی فرودس بر من می توان گفت برده  
دین سطران را طراوت برگ گل ارزانی دارست و در سپانی قاطرا صدقا  
کرد الم قرآن انجمن پسرانان فرودین پاک نمود چون نر حنیان پای نهال بختن  
دوله لندلن مواید تدبیر اری در عالم کون دن و شکر فرزند محبت نشان بداده اند  
در بران اسن دعوی رسد اهدامقال را بر بسته معنای طیبس در این است که عقل  
در کوه و در بانگ ان که زری سزاد و شرف انبان کسب این صفت بر دیگر خاد  
چون لغات پیش پس بر افرو نوع انانی که شرف شریف شاحف ذات صالح  
خود است و اصب و ستم که با وصف و دوی چون با دام و موخر تا بهم ملصق باشند  
و اگر در صد در سوان وجودت روزگار که از ان که پذیرد که نیست توفیق با هم رود  
باید که بنقاط اسطر اقدم که عبارات در زریل در سایه است مکتان مولدات  
جاودانی و صدایق صدقات روحانی و دس نصارت رضارت دارند لهذا

بجز ۴



تو تکلیف مدد مان شریف بگرد که تا هنگام طلوع نیز محالست در میان آسمان  
انوار کمالت و اعانت این مسیوق از ذرات و مانند **رقص**  
میر برارت و صدوت و خواص طبع در احوال سده مسته پوشیده نماید که کلهای  
سکفته را از تنهیم صیقلی است که در جوار موسی خنده غلب را بر این میگون بکنار آفرین  
اندر صحنه کت و در چین را چاک گریهائی در اغوش و بر شام با وصف روشن **ابو**  
از کواکب رود ای سپاهی از طلعت در محوش است همچین اسباب دولت و شوکت  
اروی پشت را دست انداز بهی در کین دانت رسیدگان دی را نوید مقدم فرود  
در پرده کوسن جاگزین می باشد سرخوسان با باده سرت از کوهستانه گزنی بزارند  
ثابت قدمان جاوه معرفت دل با باده دست وی بستار بکنار بند چون آگاه مدد  
منع است و صافی منیران با صفوت رصفا تعلق دو بیتگی بالذات و دنیا و عبادی خاطر  
نشاندن از کرمات و حوادث او روز فردا از عادات اطفال که مانند کرمی  
بگریه در آیند بگنجه مدلی رقص نشاط آغاز نمایند سر زده اند و غم دست و مانی را اینه هر دو  
علیه جمال یار دانسته بی حقیقت برده نباید علی بن ابراهیم که شاید که تحت از صلال  
خردشت اثر و سانه هر سن ربا و حادثه غم از مانی توفیق ضایب و الدبزرگواران  
جلیل القدر بر روضه رضوان و استنداد بر کما تشرین دار قاص و بلاد نیز هر آن  
که بیان آن سماع طانت سامان را حواله باتس سوزان نماید و در وی که از حشر  
که زمین در روکت و فلک اطلس بفریاد آید بخلصان رود آود و مقارن این صفت و  
لوازم این مصیبت توبه کفای آن مخزوم نماید بر مسند پدرو ملو و بند و قار و شرف  
به عطیه جلیله و لاوت سراپاسادت فرزندار جناب و امیر الوطیات و امانت

سخن سرافزون طبع

و بجایمان



بیر نور

31

و بماندن جاگیر و درستی صحبت با بندگان صورت و عارضه بوسان ب طیفض مناط  
 اعظم الامراء اشرف الوزراء که چشم از غافلک و اگر چه جزیره این مفدمات بحدت  
 سامی راه کفر علی السلام نمودن در کثافت باطل عطا و مفضل است لکن خزان فلم  
 صداقت رسم در میدان اظهار خصوص از جستن چانه ندارد و در هر حال بتمس اینکه  
 غیلم اول را به بوردقه حضرت صبر که مضاعف کینه شاطحات و دانی است و مرض بطرفی  
 دیگر و نمایند و بیانی دل را که چون آمده بخشش پایانی ندارد و بعد از آن کشی است  
 ساخته سوره صحرا بی عدم نمایند و من بعد بکر این موهبت جلیل القام خلیل سبحی  
 تولد بود و سعادت محمول با کارانی را اراکله تازه دهند و بدین کمره عین الحال

**سندی بر براتش بندد که نبار**  
**رقم**

X ۳

زینت جمله عفت و تسبیح کلماته عصمت بگم صاحبه عالی رتبت و الامرتبت عصفه  
 زمان در تفتیقه نیازمندان سلیمت بعد از ایش گوسن و روش نیاز باؤیزه محبت و  
 اصدص و تریس ساعد محوئه از زود صداقت و اخلاص طرف مخرجت بدست از این  
 وارو که پس از این در سندان کوش این حلقه زیبا نگار خبر سمیت اثر صین حلقه بهرا  
 شده بود که نسبت سرد جو بیار خیر سعادت سانه به مجید و بیادوت لورشم اقبال  
 سپید امیر علی حفظ المد عن الحادوات باؤردانه حدف طهارت و پاکدامانی لب  
 گهر نجاست و عالی و دو مانی بچ نورشم کلانی بلفیس بعد رافت و عوراء و دروس را  
 قرار پذیرفته و باز از سزنگی عه سعید که شانه کس طوف اثواب و مملوئه طراز رمانه فسته  
 است کردن سلاواش بعد که لور از اینک نیافت اگر چه اراده انانی هم اعوش  
 اراده ربانی است و شینه المدور هم اوقات غالب بیکن دل اصدص منزل

بیار

بیم خجالت و دلایلین  
 زیاد صداقت زینا  
 نگار است

عمر عا



مقام

تبعول

از تیراه  
مقام

در خاطر محبت و خایر همیشه بنویسند دست آرزو بگردن شوق حایلی دارد که هر چه آرزو  
 تر با پی نا طوره محبت و کینا دلی به خلق حال فریبت فریب برین کرد و بنا بر علی بن ابراهیم  
 مانی هم نیز را در رشته بیان سبک شد که چون این با حسن بسیارستان از جنبی به هر در  
 از نیتی لودها پذیر من نسبت فرزند پی ان بریم زمان در سینه دوران است نسبت  
 از نضیان نگاه گوهر شناس که حسن و بیج احوال نوع سبب بران ظاهر و هویدا است  
 که در ساعتی از ساعات محبت قرآن السعدین پیش نسبت این نیز بر رفعت و جلوه  
 در بند ما ندانی با گوکب و زده علیای شرف معنی نور شیخ عود فرار داده محفل کشا  
 آرزو سندان را به باب ط کوه هر امود سرت و شادمانی بسیار بند لذت کوشش  
 مشتاقان سراپا اشتیاق را الصدا پی زنده تهنیت و مبارکبادی داوار تر نم  
 و شادی پیوند بر گاه رسد این اتناس بر پایه گلوی قبول میگردد و چادر کنگار  
 را رسم نویسی و نوان زیندیش انعام خواهد شد این صدقیه خود بخود است این  
 شقیه رسیده به تهنیت شربت جاودانی و نعمه پردازی بر شادمانی خواهد  
 پرداخت از عنایت ایزدی امید دارم که دیده معاصد عظیم بر طبق تمامی طاهر  
 کلمه آگین گردد **توقف** حوزن سالار

خود و این سلسله است انوقت در حق مومنان از زبان اعجاز بیان صبا  
 خداوند نعمت چنین تراوش نمود هر گاه که دروا مطیع آسمان نمود آفتاب جهان تاب  
 گرم نماید باید که حبس حاضری بی راهی و زله ربان مایه حضور فیض گنجور با محبت  
 سر درازی شاهین میزان نگردد و الا بر لب کعبه که حسن بر طبع را غربت بازار میافزایم  
 ساخت فقره که خود را هم دیده کترین مکتب این استان اقبال بلستان

تقدیر بکنیم



تصویر کنیم مانند کباب جگر بریان ساخته بزخاوه اخوات زمان قدر توانان گذاشتم  
صحت بر وقت که از اسپای سپهر رسیده دم کل کند مرتب که بر چه زودتر شریف شایسته  
ارزانی فرموده بنوع خواری منحص پروازند

۳۲  
از زمانه اسبک

رفع

و در وقت دهفت اندر جدال آبادی که پیش بردانه خورش آب بزنگانی سبز نموده  
ذائقه امید وستان را شکر آموخه و جادید و صلوات آگین ابد نمود اگر خواسته باشد  
که بارش روح افزایش در او بیزد و آب سبزه است جان بخش عمومی از جا که مرزین بیزد  
بیانی غلط میگویم در راه خطای پیویم در جی بود پر از گوهر آبدار بلکه بر جی کواکب تابنده  
در آن اشکار جانی که خوف از کوبت او بر آید امر و در رود و آن است و فخری عقده  
خاطر شریف مذاقان هر چند بر خود نماند است صاحبی صاحب این بیادقت  
نیست در بوزه که قدم در کوه مهرش گذارد و خدا که ریش با بای اربا خایه عدلمان  
این حوصله برابری ندارد و حبشی بوزجه کترین بندگانش نرسیده و خون ارزوی  
بی نهمان برگردنش چون خون سادات حسنی بر کرون عباسیان ثابت گردیده  
سفر از بکه در مقامش روزی ندره بمرک خود ابراران جامه کبودایی پوشیده  
ارزوی چهره زرد الو پیدا است که اریم رفتن ابرو انقدر ترسیده که هندوانه در گوش  
غلطیده سبب تا حلقه اطاعتش در گوش کشیده از اسب عدست پاران  
مصون است و شریفه کبانه دعوی بدیل پیلو سیش ارزیره شریف النسیان  
بیرون از حدت گرمی اتس رنگ جگر اخیره و آنها بر آورده و کار اتناس شناس  
هنری را بخار تمنا می صدقات چند سپرده نیکر مصری اگر دین سیدان علم آرا نمود  
بندار بندش جدا کردن رواست و اگر اغنایات بعد این گرمی بازار کند بخش در جهان

۲ نظر

۷



۹  
از نوزده تا بیست و یک

کنداشتن و به پهلوی یا مسکه محض بشرط کار و فرود آمدن در لغت بوده ام و خواهیم نمود  
چگونه شکر این نعمت بزبان او اکتتم که لب از لب صدای می شود و مرقب که زبان شکر  
کنار آرزو سندان به چور را به مدد فاسد رطوبت فواید تازه در سترین و تو را تر و صول صحت  
صداوت سخن بر بزرگ عدب البیا منها دارند

**تغذیه**  
تا و گاه زنگاری بلند آسان به طباب خطوط شعاع نیز اعظم و میخا ثوابت همچنان است  
رشته میانه طبقه نالته هوایه بر سر ساکنان ربع سکون شعول سایه رنگینی بر سبیل دوام  
اسکوت دولت و اقبال رضیه عطف و در جدول این ربع نشین چار بابش است تا به در  
در سر او ن عطف و بختیاری و علو طراز کرسی جلالهت و کامکاری و در سر او ن علو  
سخت و خسته کرداری کند ازنده فقات حوسه منحصان افلاص کسین از خدمات تیر باد  
حوادث زمان به طبایهائی محکم حفظ سر رشته اشیا پرستی و دوست پیوری و بر کشته  
مجموعه قدر نما سندان ارادت اندیشی در شدت بنزاجان افات دوران با و باد  
در سینه عهد و شکستگی میان محبت و رافت گستری سعی منع فزائان عنایت  
و او به حال حسن جهد حاجت بدوشان لطف قاور سعال تا قیام قیامت با نمانت رفیقت  
دست و گریبان باد بعد بر آفرستن بکرم مصنوعن اشتیاق بر سر چوب نه خار نیاز  
شام در سیدان وسیع دل و داد نزل بر پی پکران و جور را آورد و عا و در سانی و سبلی  
و شان سر و قامت مطلب جنابی را برین اسنم ارتقذری صفای بر آورده شود صلب  
گاه اعدان میگردد اند که در سن ایام مینت آغاز فرحت انجام که نوسوان ک کرم یاد  
در صیام ابر آوری و او سزنت و ن و مانی می بیند و پر و کپان سر او فاسد رنگت و بو  
در رعب آبا و بهار سماں کمال خوشدلی و کامیابی بی چند صحیفه عاطفت سخن

- و سنگیز ۲

و نیت



تفقه مضمون

33

و بنفیه که خودش در سینه مد او سده صبا ن عشق مجنون طبعان صحای العنت و دواز  
 براتش زن ثوق لبی پرستان ششم محبت بود با ضمیمه جوهر که نوسا حقه مصحوب بیان  
 پسر غلام که مانند عمر ضایع از خانه لدهوت خار سخته در سردار و دلققیس آب و زفر که  
 ز قول بخت سمول صلبا گری نمود زهی ضمیمه عایشان که از عصای کلیم الله حصول  
 نسبت قرابت فریبه با جوشش بر خود باله ز دوست و سوزن عیب علیه السلام در مقام  
 بدست آوردن سر رشته مصاصبش بقدر بدت صابت خضر مایله با جذا او نگاه بفر  
 کرایسی که پروا پس نسب خود را به پرده و پنه با سپین بدنان نرگسی چشم پیرساند  
 و سیمهای خوش رنگ چلپنها پس باج از زکمان لاله رویان کل اندام در دوران بندگی متباند  
 قناتهای سایر و در کوه و لغوی چنان سایر نسبت که صلب حال و مال سایر ره نوردان  
 گندگاه نفاست طبع و داخل اجاره دیوان سایر ان موفوع باشد کلس طلیدی بیان  
 علم روشنی سواسته که در روزی انقباس نوزار بلع ان جگر ماه جهان افروز و سینه  
 اقطاب عالمات بخراشد تو کوی آسمان و هم بقدرت این روی بر روی نمایان  
 گردیده یا فلک القمر از بار عصیان او میان خمیده نزدیک بکه خاک رسیده از آن و گیک  
 بر جش بر صبر بر بروج و دوازده گانه شک است و در نفس و لغز بیکه در دست نگارستان  
 چنین باعث روضات از رنگ و ال کل و ال بران است که کلهای چین  
 رنگ از جای آورده اند و پشاپی بزبان حال میگوید که لغاسان روی زمین در سحر  
 کشیدن یک نفس در دست با سن خوبی برده اند و ما نومی نسیم صبحکاهی از زین شمس  
 کارنامه میگرد در شمال در استیاق بهم رسیدن بی اسبابی از او تاوش می میر و شمت  
 سرق و موزب که پال کو چک محدودا هات برای اعاطه ان کافی است چه قدر باشد

۴ زمین ۲

بجاریت ۴



سینا

که ابعاد و ناساها بر سببش که تجلی بر همان خطوط بران سلم است جا در کنار خود توانند  
 داد و کاو زمین که هنوز از عهد به کردن جواست نسبت خود که میرد استن کوله بار کرده ارجی  
 نصیب است بر نایب کجانب ان دارو که درش را از هر صک بار برداران تو را بنهاد  
 با آنکه حضرت باری مدبّر شانه و عظم احسانه که ملکیت با لغوه از نقطه معلوم خط محکم  
 بر آورده و بقدرت کامله با یط علوی در سفیر شکل کروی عطا کرده پوتیه سهرابی  
 را پای جوین در و در او پیش ضایع مدونان دولت ابدت و اراده

**تقریب**  
 چون ساط قدرت کامله از دید کار خانی شانه  
 در عم احسانه کرون عروس زینا جمال قوت الفعالی را به کاملی بفرین امتداد می آید  
 مدام جیام هم اوشی او بر عمارت جودان قوت بیخا میرساند اراده بیامنی رسع فوید  
 غرار ایتوقع وضع حمل اطفال و لغویب ریاضین و اشار با بنبر سید و ده ابر نوبهار  
 که فیض عاشق رونق اعجاز عمیوی و قیمت احضرت میکنند مروج بیکر و اند و نیز بر آ  
 ازین و عتک صواب کرنی نگار ندان سخته نو اهد عتک کیاست و سائک کن  
 طه عدرا زنده و فراست ظاهر و با هر است که قد لور نیز قدرت و اوار قدیر موقوف  
 طلوع کوه کوه خسته و جودانانی است که از کار خانه عنایت از بی خطاب  
 و علم اوم اللاسنا و کلها مشرف گردیده و ظهور صورت نوعیه بر سهر نمج و در خروج  
 انات با و کوزنبار اعلیٰ بن این جا و بکش استان خواجگان حیثان بلند  
 مکان و تقییس الوار تملیات فصیان صحبت بزرگان و لاد و دومان سپه روانه  
 سالاران و امل حق و لغی و خواصه لمام این بنای المود سمرقندی الموطن  
 انصب مهزده سندر اربان ایوان محقق انساب اضاف عالم در معنسیان

۳۴

و

چار باکر



چهار بابش لعینش می آید میرساند که والد سیده خواجه محمد امین مشهور خواجه فاضل خان  
 کبیر گوهر که استیلا صدف لطن سعادت الن بیگم منت درین اعظم مبدوستان اعتماد الدوله  
 نواب قمر الدینان صحن بهادر نصرت جناب همزور و معفور است و سواپی این ابا  
 راکم و اصدا و عالم تمام این کترین رجع و ما بس بدطین قدر و نگاه و مطحن غطس  
 اولیاد الله بوده اند خواجه لرغیف اوردن جناب خواجه ذکر باندش السیده که صد حد  
 سینه بودند وقت حضرت اورکت زین خلد مکان با حضرت خواجه بابا شاه  
 پسر عمی خود در عداقت با ابا د شاه مدوح معفور بکمال بی نیازی او کم انتقالی  
 پسر حضرت خواجه ذکر با خواجه نصیر الدینان و خلف حضرت ایشان خواجه محمود خان  
 و انا و نواب عبدالصمد خان بهادر و لیر فیک نام صوبه دار السلطنه لاهور و دارالامان  
 ملتان و شیخ حیات جناب **محمد مدوح** همزور حضرت خواجه بابا شاه خان مدظلها  
 که پر پر سیده اند اینست نسب این کترین و سیده بذات خود بری از جمیع مناسپی  
 و تاریخ از اشغال کلپی پسر سید و دین سن که در بهار سال عمر این که عمر پانزده سال  
 سازوم بر سر کفیک است حرف و مخور تا شرح حاجی خوانده و کتب فارسی تا اول  
 از خدمت والد ماجد استفاده نموده و طلبت تخم سبج اللعانی به مستخر و اردو امیدوار  
 فضل و کرم که مدعا حصول انجامد **بر کبر**  
**رقه**  
 یار و هموار از محبوب علیار جانانه و سنا کنی من رقیبه بخت شمیمه که از هر نفس بوی تازه نام  
 جگر نوحکان میرسد و هر طرشی خون طره هوشان کردن دل از کف و امکان به حلقه  
 سینه میکشد در عین استظار رسیده شکایتش جواحت ای سینه مسافان الم اسناد  
 ملک ایشان ریشی دل سر زوشان با بار و رخ زما کردید مضامین لطافت آکیش چون

سعیگر

شایسته

را



اب بقایات جادوئی بخشد و عبارات عذوبت اینست <sup>انسان</sup> <sup>عطا</sup> <sup>و این</sup> <sup>البته</sup> <sup>عاجز</sup> <sup>اصلا</sup> <sup>ت بی</sup>  
عطا کرد اینست <sup>البته</sup> <sup>عاجز</sup> <sup>اصلا</sup> <sup>ت بی</sup> <sup>عطا</sup> <sup>و این</sup> <sup>البته</sup> <sup>عاجز</sup> <sup>اصلا</sup> <sup>ت بی</sup>  
برین میگذرد اگر خواسته باشم که شمه از آن بر صفحه کاغذ به قلم بردارم تلم بر جودی میگذرد  
و کاغذ نوبادی ایند تخمه که مناسب شد بود و فرط نشاد پس رسانده مضایقه نمود  
و این را از طرف نیازمند خود باید فهمید من از شما بسیار محالست و ارم خدا فضل خود  
مال این بی سر دیا نماید هر چه روزی خرجی برای خرج بون و سپاری رسانده خواهد شد  
و خود سهم روانه لکن خواهی شد <sup>نفع</sup>

تاجران و پادشاهان و بزرگان شهر استیاق از قند زهرم کافور و انج سینه ریان و قاقم  
سیاه تیره شب بجران جنس نوبی بر روی هم صید اند ما شد که قدر دانی بهر سینه جویبار  
ان مایل فرود شدگان را بر اول حاصل کرد و اعجاب و عجزت که عروسان بهاری  
هر جا به نصب بر تن و درید و چندین اطلس سینه شاداب به کهنکی رسیده و کبابی استوری  
دو سبزه های خرمی و اکوئی ریاضین از لباس استقال عاری و او مایل سر و شمشاد و ریش  
کشته صباط نامهربان بنیان فیض بنیان به سرزن کوکتم و رشته پاشش از پاره مرطاب  
خلقیه ثابته قامت ارزوی ستاقان نروخت و پوسته بافته سیمانی تارهای  
انگ منقل و اینگونه به نسخ نسیه روزی پرواضته و می پرواز و عاقبت این عجب است  
بجز خواست بگری بر زشتی محل عشرت معباد و سوزنی است و نسخ قبای مجذبه و سینه  
عجاب سینه حضور روانه عذوبت و دیگر اجناس تازه اند کثیره فیه حواله میرزا جان خلف  
و از جانب و هر دو اسب انعامی بر سر داده معوی است میرزا هم و زردی تنخواه نور صبار  
مغرض بر صفوحه شد کنگر و بهای ملک چه نویسم که مرزین رستاخورد استیض فرات

بناظر

نماید



شاید و پهل تنان را با مال موران بسیار و خانه این پیدا و گرفتار که با هیچکس بدادار است  
شیت و رخ و درسته هزار و افوزیرا با فرجیان را کن کن از لکنتوبه کابل بر و جمله  
سماذله امیر کافر و سیاه سر با زهر است

۳۵

خبر  
از راه  
دست

۱۱

۲۰

رقم  
بخت چهره خسته و بی دلزده مانی و لده زبان شویدی و پریشانی در یابد که رقمیه  
محبت طرز مشر کفایت از اسب پذیرفتی پنجم شد در در عیش کنای غم و غصه  
و نکته شدن کوفت ستر اندوه در رکب جان از تعافل اینظرف و ز فرستادن همه

پانی که نولم سع و کمان لغت بود رسیدن آن بر سیل تو انتر رنگ و الم از اینده خاطر  
ان دوست بکریک میرود و بوصول ایجا مید و گلشن صدانت و عدستی را مانند  
بال طوطی هم اغوشی بهار جاودانی گردانند آری اگر خشم عوزده بر هم رفتار از کند  
رواست درت رسید به زشت آثار و ندان سرخ و در آن کرده باشد جاست با الم

المفضل بعد غروب موافق رسم و این اهل هند که وقت رخصت است از پیش  
کشیدن این تحفه که ز نزارند برای و دواج هموش و طاقت شما بخوبی این سینه عمل خواهد  
خاطر را مطمین دارند

خبر  
از راه  
دست

۱۲

رقم  
سه المه تعالی رقم در شکبه رسیدن بیره پانی که با غنای بعضی نارا شنیدگان  
خیزی و در فرستادن آن قبل رفته بود رسید و موش که تر تا سه صدات و یکمختی

از روی یکید زین نشین گوید آنچه از دواج جسم جان نرسیدن این هدیه که مصداق  
این معنی نوبه به پیام است از جهان گذران نوشته بودند خدا کند بلکه از دیگری این  
دعا را بر لب جاود پرورشش باید در زبانش باید برید شمس دست باشد با لده

من از آن دوست سرا با صدق و وفا که در هندوستان شاهد پرستی بوزم سخنر متدیگی



و جان نثاری پیروزه بر بسته اند پورسته راضی نوبه ام رستم صداما و سنا هر دور از اوقات  
مخوفند و ارا و دیگر از بنا میار و دل سوخته چه نوشته آنان را سجا بر تو تصور باید نمود و یکی  
و در آن سیکندرم عدالت تا کند و وجهی است یکی آنکه همین سپید بر ورق و دل طبع  
کرده صورت من میدارند و به کین خاطر حرمیان قرین خود پروازند و دیگر آنکه و پدید  
گشته عهد و پیمان را هر روز که بجاری تو مکرده باشند و موفقی زبیر اراقتی چند از دل  
صدقّت من بپندارند احوال خود گوید  
قرار خاطر میگردان دارم جان و لغت ارا ان سلی شش امید داران و سحای درون  
هر هم زخم سینه بر خون و فاسق ارا ان و برقی نور صبر و طاقت جان نثاران سگفته  
از سوخته جگر رسیده درون آواره با دیده گریست و صوفی سیاه خورده با بی کرد و من  
سرخسخت لب بگفت و از زون پرورده کنار کوه و نامون که در این نشین و صیاد کوه کون  
الشی زن تشکیب و سکون در رانهای شتران آن افشته خون معنی گردید  
لازده جان حسنه و ناتوان از باره دل جریست تو لغات سعالق بیابان و سپاو  
ز کمان دراز خوش بجز آن کم نگاه چشم سایان فتنه پناه هزار سخن زهر ایدار و در جگر  
پنهان که صدق این مضمون نه و سینه نغمه ششم نه آشنای است و غنچه و غنچه  
دو طرفه ناوایی است بعد کوه میر عمر بجز خانه خواب و اظهار راز ناوایی اول  
سراپا اضطراب در استان خون و منهای دیده ابراب و صواب رخصت همیش  
دواع خوار است جانور و در بران رنگ آفتاب و قصه یوغای این رنگ آفتاب  
و قصه یوغای لغتی پادشاه و از روزم بود استی ان طرف نقاب و استاق  
تفاوتی سر بر رسم شنید نازان جان شو فرامیای عتاب که بجزیب عبارت عتاب

ر

نشان

بیر المفسر



بیت المقدس و لها مایل در از انجام کار و خدعه معنی این نیز که سزایان است **فصل**

روادد لکنست و بی که خوانند **صدا** بی نام و در بخانه که صدای است **مستور**

تخمیر بلند بجانی که نگاه این بر با صین آن سر و بوستان عین و لال دن بد پری شمال

مقصود خسته جانان نوریده حال در او خار و ربا سکستان صحرای رخ و طلال که خنده

سحرین و چستین چین ایلی و کشیده سی و تراکت عذرا بد کردان او ای و لغوی است

چوبستانی است که در فوس برین و بیهم امتحان خود را بگوهر ابدار بندیش می اراید و نفس نکند

دل طانت منزل سها یون طالعیانی که سبک امید ایمن سبزه حسن سینه کلون

ان حورای عدل و لری و رعنا ی در شرف ناز بر در بهارستان حسن و زیبای با رسم کار و ادب

شمار و شنه که از طانت شکار شکر لب برین گفتار طاعت و سبب در در رفتار و بر خود کام

سیم لندام قیامت فراخ انوش ایمان رسیده و در اسلام که متاع عقل و انواران

یونان و جنبش بنم از کفایتی و در آن ملک زبانه جلوه تجلی و تشکاه او است جهان پر

خدا است که از افاطه غنچه شطراکینش اوار کسی بگوش کسی یعنی آید پاکه هزار

مجنون بر تمانح ایلی و مبهقدر و انق سدل بوزرا کرده بلکه بقدر انقباس حضرت علیه السلام

بعد از خضر بوجود آمدن بود اب از چشمه زندگی نوسیده و عمر بر یکی بحسب فرض عقل

بنایان رسیده یعنی جهان عالی ناپدید شده و جهانی دیگر سر از کرمان عدم میرون کشیده

و چنان جهانی هم خوش جهانی بر ستر نما خوانیده تا آنکه عدد قیامتها و حوره شمار

مغزری بکنند که از دایه ابر اواری قطره شیرینی که نصیب اطفال ربا صین از روی هوا

خوانان گردونه چکیده و از لب روان پرور بر جان جیته صدای که موه رلانر

درین کوپا کشد بگوش بیماری که به تمهت نفس واپس محمود هم بچکان است جان کوفه

برای مکتوبیند م  
بر جام م  
نور م

36

چکان



کلمه

صفت که در طالع ماسیه روزان کل سوره کاروانی نذ سیده آذخ که زمان تنهایی مانع کامالی  
 سکنار لوت شادمانی نه گردید سوزی دل بر یک قرار سکنید او و دینبانی بون چه که بر  
 سرمای آرد با بوجرای جنونم از دیار ما پیش کرد و جلالگاه بر تقسیم از قرار ما پیش  
 سامعان را خون زمرگان ریزد از تقریر ما پیش ازین احوال چشم اشکبار با پیش  
 دست راسته تقریر ملن و انتظار در صورت این که بر پای راز تعانی ان افتخار مگر خان زوکار  
 بازس بهوشان مشتری عذار در تحریر صحیف شریف که مشکله اصناف لطایف و انوار  
 نظایف باشد بوده است تا چند حکم را بر دیده بر دیده بر سرانش گذارم و تا یکی نوزم نوزم خون  
 از دیده حرمت آسمانم کی باشد که شیخ لکام دل بر دوز آرم و طرف سجری از صهر سلی  
 مطلوب بردارم نمیدانم زخم خاتمان فواب با کدام عذبی ناکهان دوچار در روش  
 سیره باطن در چه مصیبت گرفتار است تو همدت یکانه که از من مکان متیس جفا نصیب  
 صحرای بی سبزه داب را صدق جنات عدن توی من تخت و لاله کار و این  
 و بیستون را از زوایا شدن میل خون فراد سوخته جان تکلیفم در نگاه سیر بر وجه  
 هذا مغشل بار و شراب رسانیده که بر صبح بنیسترون مکان رک سبیم در باباری  
 کشیم دست می نمی یئود که سپاده راه عشق برین نمی بهایم کلی که بر بنیسترن است  
 پارای دل خون الود است دشمنی که بر بالین دارم شکر است از نفس برانش  
 و دو که بر من کن کران را از بسیار و ندانم که حکم سکن را سکنید از و سجا کرد و درم را  
 جا بکوسن خود و وی چون در مکان غش کعبه برینش امدادی جیرانم بر چه بر سکنید  
 بکه گویم دورمان دل سیمار خودار که جویم ازین بر چه بود که دیوانه وار به طرف بوم سهر  
 که دست از دندکی شویم حوش رنایی بجای لاله با سبب منگنیت حکم برشته بر سر

ما فواصر دارم که خسته شد  
 شتر غنچه سود که درم که آن  
 ای بی زدهم

کشیده



کشیده عالمی در کون مکان سر کوی ان دعا و سمن اندازم و صنداس منی که در مجلس  
 بهشت این ان سر حلقه خدانا ترسان بیدر و با دم کرم و راه سرو با طهار صنتی که در ایام  
 فراخ بر سیدارم پروازم از عسابت ایزوی اینهمه و در نهایت که بعد عار خود بر رسم اگر چه بر  
 خسته حال و یکسهم آه عاشقان تفتند و دون را اثر است و نهال ناله این ان نفسان  
 نثره خیر سطر است **مباد و دوی** از سینه بر خیزد و در حجاب کربا در او بیزد **ناله تفتند**  
 در زمان اثری هم دآرد **او درین پیش بر جان دل نماند کسی** ز راه بر سر لدم  
 جستن یاد سیکرد **حذر کن من فدایت از دم انش نشان من** از سینه سیر می تا  
 نیک از خدا شری به حال جان من صکان نگاه کنی **مرد راست**  
 با حمد از روز حکم زار و بیماری دل بیزار و اشک **نی** و به خونبار چه نگارم چاره جبر این  
 که جان جان افزین سپارم نه مهدی که سخن با او سر کنم که بیماری من بازو کشاید  
 و نه طبعی که درو جان کرای مرا انشا بد و انما بد و در بحالت که عالم تنهایی است **انچه**  
 خودی بنیم همین درو جدائی است **و ای بر کسی** من که بروی بستر جان طلب آید  
 و عیب تفتی پیدانیت **حالا** نیم جایی که با خود دارم قصد رفتن به از اسکاه اهل دارو  
 و تفتی که با مر بانه است **مرا** بخدای سپارد وقت قدم رنج من و من و دستم ترف  
 او ریهاست **کن** بر سر تابوتم یک **طوبه** بر عسائی **ای** در لب بعل تو اعیار بجای  
**مقیم** کوه عشق در سوای می در کربا بد  
 چون دست و سیدای سایه پر در طره مرغوله مویان پر دانه حال آتش رویان  
 سر حلقه جان بازان گریبان چاکت تا بدمان نوزده حال مضطر و روانه خاکت سر  
 و سمن راحت خونبار بطلیبس آفت **طلیحار عنا** جرس تانده دل آرزوی **نیم**

تسیم

**ناله تفتند**  
**مباد و دوی**  
**مقیم**  
**عشق**

هزاره افشرد



طرازنامه

موسال

نوعه جانگانه در زنده بود از زنده هوشن ربا حیدی جوان و ادوی سون بصل صاحب رجب  
 موکه کرب پیزدال منی غیب و امنی حسب فاضله منصب بیل مرتبت سمندر  
 پروانه منزلت بنده ولی نعمتان بیدادگر و عاکوی بادستان جفاگسته عاشق صادق  
 با هر مصیبت بر وفق قابل ترحم شایسته رانست سر ازار ستمشنی بلایین صحبت در راه  
 نوند رعد و پیرار مصیبت آشوب گریه و زاری و ایس از قتل شسته و بیقراری نوبه  
 بدانکه مصیبت نامه فراق برین بعنوان ایشان که حلقه آن جزو افتاد و او مصیبت  
 و حاصلش خیر از راهی دور اگر بنا بود و هر فوفه اش شسته فروشی برگ جان سامان  
 به حرمت از <sup>از</sup> درد استا و شک بنری بر بزم جگر دل از کف دادگان  
 دور از باقی و بر تله می نمود و از هر طرفش رشته عمر شور قیامت در از و هر مدین را با  
 با بود آتش کده زرتشتی هزاران ناز و دایر با پیش حلقه زنجیر و دیوانگان بدر سید و  
 هر نقطه اش نشانی از سرهای بریده و نجاک و خون طبعیه متضمن شکوه متافیل و سپر  
 مددگان و نگاه لبلی سجد گاه و شکایت بخری باریان فنگان مصور ناز کجوز از احوال  
 پیرا صقل غمزگان و در و جفاکشان مجبور و دیگر گستاخ چند از قتل خوف و تهدید  
 حاشیه شین ساطط طمانت ساط از شتر راه عرش فرسا و دو ناله لامکان پیا  
 ننگامی که سان نگاه در بابانه <sup>بجوش طبعیه</sup> بخون بیگناهی چند و دور و نام کامل بر بزم  
 غنبر اکس چندین دل گرفتار گردید بود و طبع لطیف و خاطر نریف بوخس و انماس  
 سرود و ترحم بلی با سفت احوال بیماران و در محبت و پارت <sup>بسیار</sup> فراس لغت  
 دانست و پیر حسن صد او و فرمان و احب <sup>باید</sup> فغان به صورت فغان کبک رفتار در راه  
 نگاه از خلق و فرحاری لغات از نظر عابد گریه کوفی شکار کزنت و مصیبت

تاریخ

مخوابین

وزار اردکان



کار

اندر او در کفایت چون چکانش هم جاگزین دل عاشق نواز بخندد و بگر خشیان همراز  
 از سورش خاطر و پرانی باطن و استراحت حواس در روانی چشم فونبار در خوانشید  
 رخسار و رسیدن چاک گریبان چاک جگر در گدازستن پارهای دل چسب و آستین  
 بجای لاله و یاسمین رنق و تاب و در بیداری و اخته شتاری و کرب ز زاری و آه سوزاری  
 گذر آسیدن و بثور و ناله جانسوز و فریاد آسمان سیر نوبت کمان عمرش برین دبه  
 ترزل رسانیدن و دیگر زرنالی و خسته جانی شاد و لها بدر و آمده و اعصاب از جگر کماند

به ننگ منم رسید از یک حافران بسیند این داستان جگر گوار به پیش نرین  
 امان و نثار بکوسن الناس کالغواش البشوت هو پدانش و از سر و سینه زون بکیا  
 سدر و وقت بیان حکایت و گزارش سنا غنقه اوله ز رالت اللارض ز رانها از کران  
 تا کران اعاطه نمود تا آنکه مانیر بکود و شک برجه و و ایندم و نرو یک بود که صدای بلند  
 کیم لیکن شان بلند و بری پیش آمده چنین الناس نمود که اینقدر هم خود را بدست نم  
 فرضتی و عنان اختیار حواله بیروت نمودن شایان فرود لادوسر اوله مرتبه عالی مسند  
 آرایان و پار خوبی و فرمان روابان عرصه محبوی نیت حسن قدر پس مگر کمال لطف خداوند  
 و عنایت حق تعالی است که بعضی که چنها که در عالم بدسیه شراب جنون و از خود نفا  
 رفته ملک نیازی ملک انقدری جان شمار است بر طبع نازک گرانی نکند و نا وین  
 انکارند و بعد ازین دست اروز از اربها بر دارند **س** مبارز از مور که نالبدن و دل  
 محبتند از چارین در مان را با جمله آنکه بر سر شمار سینه و میرسد اندکی است از  
 فتنه پروازهای بسیار و تعب باز بیا می شمار دل بیوار شاکه و شمع و لباس و دست  
 مشکیز است گفته است هر کس گفته باشد **س** رفل تک آدم فریاد ازین دل

یوم



بریم پس که یارب و او این دل نه تنها تیس را بی جانان کرد که سر بر سنگ زد فریاد ازین <sup>دول</sup>  
 قسم بوجدت پرده نشینی که معصوم قمری از سر و دماغی پیل از کل در او تیس از سلی  
 و غرض و امن از عذرا لغانه حال جهان را ای اوست حسن بهوشان لطیف اندام  
 و بری طلعتان خود کام بر نوبی است از آن رو که ما را هیچکاسی چون دیگر در آن  
 شرکان سپاه رخسار چشمان کین گاه پیش بار از ابله پایان و شت سبک و شهنشاهی  
 در تنهایی و قصد پیدا بر نشنه کامان صوامی بی سینه و اسب غریب است بر دایمی بوده است  
 و از نیاران جان طلب رسید خود شربت شمع که فله از آن در چشمه و قیطه مسیح <sup>السلام</sup>  
 رسید و رفیع میذاریم لیکن سپهر گرفتار که شوق لود هر دم صفای تازه در جوی از آن بر  
 نطلو مان است و به قول شهاب طوط که عنان بگردیم این بگذارم قیام <sup>س</sup>  
 بود و تمام کاهی طرفه از خود رنگی ابدی بهر حال که آن شردم بار از اسما و دارو <sup>سند</sup>  
 که محبوبی بالهدی <sup>روز</sup> آرد و اوقی لب بر لب عذرائی گذارد یعنی حجاب بخت چشمان  
 دریم خوبان و دو دشمن قوی در کین سمانی باشند و پیوسته مصنون نومی که یک  
 شاد و در آن مقصود است میباشند از فرط حد ما و شاد را بر یک ستر غلطید و در کنار  
 هم خوابید نمی توانند و پدر چند این عذر را از تو یک اهل غرض بر طبع بصدری است  
 و اول جگر نه رخصت پیدا که زبان سنا بگذرد <sup>س</sup> که بی بیم از تنبان است و کما  
 شرم از خویش <sup>س</sup> بود هر طظه عذری تازه طبع <sup>س</sup> چه سازش را <sup>س</sup> لیکن آنچه مانع ماز  
 بنده نوازینها کسب انتضای طبع طرف نمایی است بیان کرده شد اگر چه در عالم  
 سبایی بیرون راست نهد از کنا هوش داخل <sup>س</sup> بکنیم و اینکه التماس رسانست  
 التماس رسانست تا بدین کرده آند و کان زنده شدن با عجز سبایی <sup>س</sup> برده اند و این <sup>سند</sup>

باب تفصیح

تا بلوت

که در این کتاب



که دندکی خورامیوه نام نهادن چه فایده و پیش از ترک و او پله چه فرود خدای کند که درستان  
 بکراک سرپا و مال نشیند و الناس اجبارا موات از کج که صاحب چند نفس مستعار است  
 دور از عقل و دوانایی است مگر با غزای حضرت جنون اینهمه غفلت از ذات اقدس است  
 که بخواه اخی من المیت و بخواه المیت من اخی در شان دوست بکار نمی آید **نعمه**  
 بر بعضی کاروان کاروان در و در و دکان دل صید و بیار صد بازار حبس ناتوانی بس کشید  
 صید بخون خوابیده ناوک و دلدوز کمان اسنایی و سیل بزجاج غلط ایند طعنه  
 سنان جدای عند لب بخون دل زنده پروازش خشار بچران و قمری در طلب  
 شمش و نقد هوس کم کرده گلشن حومان پروانه شعله در پر و بال بچده آتش ناصوری  
 سمندر از ننگه بستر لبیب بچوری در ز غزرتما و جوار هر زوای هر مدعا را در طبق آنگاه  
 بهاده پیشکش گلچینان حدیقه محفل فرودش ساکل و قوتهاش کردگان حسن مجلس  
 خلد منزل آن ملک بر جلاحت پاش و سنان زخم اسنایی اگر تیغ فزان در شان  
 در جگر چین بچوران سرپا آتشین سیاهی سحر طراز روگان تنای وصال اصدقا  
 عالمقام و حضرت زار چشمه انجیوان در آستین برای لب تشنگان داوی آرزوی  
 نغای احمای ذوی الا حرام سیه است سر بالین خار صفت محبت و مملکت  
 دستش را سوز چو جام بجم فرودش صدانت و مصافحات و نوازنده قانون تار  
 از بوج کمر در کنار مجلس نگیانی و بکارنده نقش مانی فریب نینزاد و نکاز نگار خانه مجسته  
 سر اجامی الموبد بتا بدات الهی سید **معلی** سلمه المد تعالی موفه می آید که از  
 چند روز خرابات محبت خور است **نعم** که پیش و درستان آرزو مند قطره شراب  
 سینه رایجی بوج رنگون نفس در ملک که گردید و ساغر را بیا و ترشح باوه آینه

اقدم  
بتساع ۴

ر



است خون از دیده چکیده سطر بزم دوستان تازی بکمان بر قانون وید کشیده  
 بفرات خنت جگر تر دست نواختن است و ضیا گر مجلس شتافان از ناها ی حسرت  
 گلین سر گرم ترانه ساختن مرا می که کردن از زور بر افزاشه بود بر اندوه بزمین نهاده ارا  
 عنایت خم ارای گردون لبر است شفق امیدوار و شکر بهاست و جام که خند طرب  
 شیوه خود ساخته بود بر گنوں بر خاک امانه انا شکر است که از چه حال او پیدا  
 استم حرا بیها عدم قدم حسرت از دم اندوست سر ایا وفاق مهدب للصدق است  
 با اینهمه درستی که دل اخلص نزل صفحه سینه را تازی عروق مطر کشیده بر قلم  
 مدنیال حکایت اوصاف مدایح ایشان می نگار و تصور بگردانید نشه تصویران  
 بهترین نفس رفق ایجا دور بر دار و عامل از یاد گوهر آسنا یان جان بکف بازار خلوص  
 سینت بودن در ابواب حسرت و روان پر روی **کشتان لذت آسای نوری**  
 سر البان صداقت کشون در از روت است خون لطویل در ملامت صدق  
 بجای عابقیام است باین شکر گفتا نموده **ایکه باورخ تو خواب و خور از یادم**  
 کی رد بود که باوس عکس کنی **ببر فرقه و عامی پرواز تو تا عروس ماه در حجاب**  
 از برون کوشش و کردن معجزه کنی در آید و نشا هر زین **سحر آفتاب از پرده شرف**  
 حله که ریها منماید ماطوره مراد و محذره مدعا هم افخوس ان **شاید بی بدل باوره**  
**تسلی او حوسا لطانت در عنایال و شکر گیت**  
**تسلی**  
 آرام دل نا کام سرد صوبه فرام من از جفا کشیده بلب رسیدن بجزن طیبیه بر خاک غلطیه  
 خود که خوشدلی از بیم تاثیر خوش گیتش **فران** بیخ از در گزیدن و نا و مانی بر مصیبتش  
 بر سر او شان میکرد بعد التماس **بیا زری** و **دلنهار** سبایی که هنگام بیان ان از زور

رسمت

پیرت

۶۰

سر برین

ح



سر بریده شورالامان پر شیرد و فریاد اهل زمین بکنده چرخ برین در آویزد  
 ذهن نشین دست از جان ششگان چشمه سار کفیل نرسبت منزل سکون  
 که از یونانهای شیم بهاری و کم التفاتی ابر اواری طرب و خند ستاری سموم  
 غنیم و حاضر باشی الم فراق ان طوبی مثال طرفه مکنه اری و غنیمت نو  
 بهاری در سحت اباد کالبد مضری تا نشا میکنم هر لوت مژه ابر سیاهی است  
 که الت ششکی در یاری قلغم را فروت مده و از پارای دل جو مان قرین لاله  
 لغمان در استیتیم و ماند نفس سردم نمونه هوای شبت عدن و نسیم نافه دور  
 فردوس برین است که غنچه ابله جگر را بر ششکفکی می آرد و ز منهای سین  
 را چون کلهای موسم اروی بهشت تازه و شاداب میدار و و چاک و لم  
 نه رست بهر زلال خوباب بالامال در کهای بدن مجموع از خیران زینم نواری  
 گلستان پرین حال پیدا از هجوم سو فارتیر بد رشک نرکتان است و  
 رضانه بخاش ناخن الم دطبا پنهای غم غیرت خیابان ار عنوان و چین نافه  
 بر آه رسا سرور وانی است که از زمین حسرت و حرمان سر سر و ن کشیده  
 و از هر دماغ گرم در طرف بوستان ناسیدی کل خورشید و سپیده و سوزناهای  
 شک آب کن بیای ترانه عند لسان و ستان طرا از نیند و فریاد جان بدش  
 بخندف گو گو و نا خندان بابی اشکی سحت هوند از زمین طالع نارسا بر کلم  
 چون کاغذ طویا بکار است در پنجه شتر نم و اع بر حسین غلذ می سبهار تار عمر  
 که پروانه پر سوزته جان ستان بی نامی ندیده و بدتی است که میل ریخته نبال  
 مشاب را الوی از یاد صبحی بدماغ نرسیده چکنم قند و نکت من از نظر سیرا

عجب نبال

سیر



انما و دو بیای میس سغه خار اگردار محبت با تیش و کوه نهال و تا بزم که شمس نور  
 مجلس از روز بود به بی نثری شمر است و صدت کوشم که کوه برین سخن که کوه  
 نصاحت ازین لوده است از دینار ما فیها نخبه با که گویم غم فل حرف  
 که اکنون ششوم قوت از کوشش در روانی رز با نم رفته است یعنی اوزان بار  
 و سوار سر ایا ناز سینه از نیاز که همای و هم و انوران روزگار کرد و کنونی ایوان  
 بلندش مجال پرواز نشیت مکتولی که چون قرص کافوری تب برون مهوری  
 راز ایل ساز و صحیفه که نسخه اعجاز عیوی به بیاران دست بدست رساند  
 حبس عمر ادبی و متاع حیات جاودانی و در میان که در بازار محبت نقد و  
 بر کف داریم سفور شد و عیب ما خانه بدوشان شک و نا موس فروش  
 که اول دست فریاد سچو الودن بون ماست نمی نپوشد تا کجا خا و عظمت در پا  
 دکل روانی بر سر با شمشهبا چون ابر خون نمد و دیده می بارم و تخم حسرت در ریز  
 دل میکارم به بنیم نهال از روی من چه نثری اردو اسان بر شب از کوا که شسته  
 و ندان بر حکم میکند در هر صبح از طعن ناصحان اننی تازه برین می کار و حیدانم  
 که کجا بروم و سپس که دست فریاد بر دارم رکبهای سینه ام مانند تارهای قانون  
 از غمزه ناله پر هلاست دوست بردست روزم چون صدهیل بانوای نوز سنا  
 مر جو که تا دمیدن امصاب وصال از مطلع عنایت و اور میمال ساز مراد  
 مچو در اگوک در طرین رسل در سایل و سلوک و لرند **وقف**

رعیشون

بجایبیل

**وقف** رولق بازار سر فروش  
**وقف** رواج و دو مان خانه بدوشان به پیکانهای خار اودز و کته های نثری سنا

مجلس



۴۱

مشهور بوده بداند که تحت دل تیس نان و در پاره جگر در ناز و آنچه طالع تیره  
 در درکاران پرده چشم پر خون می قراران یعنی مکتوب صداقت اسلوب شما  
 که مدد او شل از دو دو فوج و از اعشیش جگر و خون همان دستورش مصداق و دو نفس  
 شکر و نشان بود مضمون شرح و رازی شب بچران و کوتاهی سر رشته است  
 بی پایان و بسیاری آمده جانان و کمی جمعیت دوستان و در نفس  
 بدن از استدی بر دوت سر و پری کردن و تحت صفای کف ناکون از  
 طالع و از خون و قطره ریزی بر راز رازها تر و توانگر کل ان بینهای صرفه تحت  
 جگر و شب تا صبح سر کرم نفس ساری بودن و هر لحظه با صحن نوک صحن بر کز از دل  
 کشودن و از هر یک کندی راه کوی مقصود و خبر صحبت نراج من پرسیدن و شبانه  
 و در و پودر را می طلب کرد و کاهی به تبارک نسل انگرودان چاک کربان  
 غم و غصه و مویشتن و کاهی با تشم دم کرم شتر فردش شمع آه رسا از دهنش در  
 عین استظار که تیر انداز ناز و حسرتی سکار تازان پیشنها و مهت داشت و پناه  
 حسن و در نبائی با شکرت شده و در آری علم به سخن کز و و بهای انراست رسید  
 و آنچه بقلم لوک رکان و مداد خون دل و پد بر کینن محرم بر پرنفته بود بی کم  
 کاست خاطر ان کردید هر چند لطف و عنایت را در سر کار لاله رفان پایشین  
 بود شتر عدلان سفت مکر در کوی رحمتش لهر و طلا در بازار حسن و جمال اعتبار  
 نیت و بونده دور و جوقی میا بود که ایب بقا و راستی و چکیده و نیش خاک  
 بر سر کند لب اعجاز بیان نیاید است بیمارالم فراق خود کشوده لیکن خند  
 رسم قدیم و طریقی سقیم رسم خانه خواب بقاشها نموده مارا بران بی آرد که تحریر

ابله



تجربہ جو ابی سہل سی ان لی سر و پای پریشان حال در ایصال نوید طباشیر وصال  
باز علم را بر داریم دان شهید دست از دست برداشته در بیان گاه محبت و قتل  
لوت بکان در دل سکنه کر بلد محنت را از آن خود شماریم  
ہوئے سیم سیم سیم کاروانی در ہم مطرہ زہری ابر شاومانی کل چستان دل دستان  
و منجہ اہل پاکان مایل سکنیک ابد کروایند و اسنہ دولت از ہر اقبال و کلمہ شہمی  
از کم تدبیر بی زوال پر زین با ساحت از روی عالمیان بی کس و کرد کنگرانی ایوان  
ہر روزان و داد و اکین از اوج عالم علوی با ہم تافنہ یعنی از بروج تیرزا حاجی سہر با  
جال عطا کردہ نہی مولود نیک طالع کہ جدا سوزا پاک کو ہر بود و صند  
حدی کہ پور سعید زینا بوی بد ہند فلک از بہت نومی بجان بنا سنا و ابواب  
مبارک باد بہار و زو بر روی عزیزان کش و مایل و لغوی رض ہوشان در تاراج  
کس حبس و لہای ناز او از مطربان **۵** لغت سیم میرزا جعفر صمد اوج شرف  
میرزا حاجی کہ داد خیر در افان داد صاحب فرزند شد امشب رطفت کرد کار حسین  
و عشرت ہر طرف بند نقاب خود کشا و از زمین تا آسمان کھلک شاوی شد بلند  
بی زبان را سر و دست آید بیاد ریخت ساقی باوہ کلگون کجام از خوشا  
تا میخ و دست سعفت بر سر بر لب سناوہ عند لب حوش صدا و در نغمہ پرواز است گرم  
شاہار اورچین ہر سو بر رض آوردہ باد ہمام برتن پارہ کروم خون کل از فرط طرہ  
زین نوید جا لغوا از بکہ دل کردیدہ شاوہ **۶** کتر تاریخ ولادت کروم و نا کہ ہوش  
گفت با عمر در آرش در پورا اقبال بام **۷** تعقی تثنیت بر زین شصت شصت  
نخستین نصیب پیش لی شب حسن فی بہت رفتن لغتہ **۸** پیش فری کین **۹**

حقوق

۵



حزین فی زشتی بخت خندید خبر بخت یحییٰ فی تخت نشین غریب فی پیش شرف  
چین معنی رشتت صیت بیضی

کادار 42

بختیاری حضرت علی

دکان

داورد و دار و علامت کرد کار همواره در همه سر هر سطح مطلع کرم و عطا و جز  
رساله شود و اعلا مدوح عالم و اکرام اولاد او دم اسد و لادرمو که کلام مسلم  
و کلمه دار ملک سلویم هم علوم را آگاه است هم اسم ولد و علم رسول است  
مطرا و ادا و کل سلام را حواله عاقله و او کرده که بر اسرار را در و که کلام او در  
که اول پیام را در سطره مرده جزو کلک کلک هر ملک که در لامه را هر کلمه او  
آنکه سوخته و عاقله او هم سر کار وصول آورده و در سرور و بهار ادا کرد و در  
را در آورده مدوفاست حکم الله لا اعلم و در عینه کم مالک و بهار که هر ماه  
را در عرصه طلوع آورده هر اراده و لادرا سر کوه سوخته و دوام طلوع عطا کرده  
مقام سو او کلک مکر اهل سماع کلام و الا کرد و او هر سطر سوخته هر سطر معادل و در  
طره و لادار دل را او است هم سطر نو بود لادار است هر سطر دو آه دل و او در  
رو او را اما و هم سطر و لاد و طراح رسوم عدا صاعده صاعده علم و سرور و نگاه  
علم موسس اساس هر اله کرد کار و محرک سلسل و دلا و او ار مالک طالع سوخته  
و صاع مال محمود مالک است از راک اصول رساله و دو مال رسول معصوم  
که اسم او معلوم دل آگاه آمده هم طور سطره در طالع آورده و در هر سطر  
و او را و او را در سطر حواله کلمه هر کس که در حقیقت معاد مرام هر سطر سطر  
هر سطر سوخته کرد و او

بختیاری حضرت علی

علوم

ح



به نیرین تسلیم از استه بد میان ساسه رس به باستان استان سامی میاز که  
 سه سال سر آمده که نیریم بوستان سرور کلمان سینه دوستان با شتاب سب  
 دستا برت و سو حکان سراسر روز سبتی ساخته سبش نرسیدن رسل و بل  
 سامی است از آن است که سر حرم تم پوشیده و البته سنگ رهاوی است  
 و یا سینه است با طم سر شس سر اسکی و دل کتکی و دو مسکی سپر سینه نامم حرم تچه  
 سپاه نخته که لوای سلوچ شمس سابقه سپوری رسد انوش که دور دست  
 این قسم سر و حسن سلوک سر ایدوان آن رسم آن بر سنی نشاند رایل  
 اسد ف سراسر سبظ سخن پارسایان است که پوشیده و درستان سور سرد در  
 سخواستند ساعت ساعت و در سبب طلیان و امینان هر چه سلب  
 رسا و س می پیر استند و مید استند که مراط اسقیم سلاست و در سبب  
 است راست دور است که سرخ و ایس برت سلمان نظر سوده است  
 که مدانی بلدانی نوب و سینه صافی سینه صافی فرزند پس بدینان سایلیم  
 سبیل سطر سطر سوانح ساهی سبیل سینه دوستی سرمان در سینه  
 همیشه بر شحات بر سکاکی سفت  
 و شادابی بخش شکت و حثت شلمان حثت شام خورشید سبیل  
 شام عیش و سکوفه سبیل شخته سبیل شکت شکت شکت شکت  
 اشعار و شکر و شون مشکان رشاقه شکت شکت شکت شکت شکت  
 انشا عثمان شکت شکت شکت شکت شکت شکت شکت شکت شکت شکت  
 هم خوش شکت شکت شکت شکت شکت شکت شکت شکت شکت شکت

۱۰۰ باب سماع سماع

کعبه



که بنابر این اندیشه شمع شبستان و انش و منشی و شمس و شمس و زرار از منشی روشنی  
 چشم شرافت و شرفیت شاه شریعت شامل استهار قار و انش سپهر و خیمه  
 ارایش موقوفان اشعار شجر شاکونی داشت چشم اسنایی کونک نشین و کینه  
 که شهید غنوه موقوفان نوناد و خوش ادای می باشد و مستی ششم بادیه  
 شربت سهادت بخشیده و به کشتگان شهید و کشته شد و نباتای سوت زار  
 و کشتن انک این مشغول شده سر شرافت و خوشی کشته و به کلکشت و شرفیت  
 شرح کتابچه اش همیشه باشد کمان کتورنا خوشی کواشته بهرسان ،  
 بر کشته بگر شریفین بدان که اسنایی کوشم کشته که پیش منشی بکفته قلمی  
 این کتاب که کشت شجر شاکینی بهوشان انک شده باشد شکامتی که بوفاکیش  
 داشتند منکاش شایب نوشته شد که بوفاکیش حاشیه شبستان نوش شریف  
 نگاشته شد و شریف باثاره شهباز اشیا نشین و شرح اشرف الشرفاء  
 مشخص شخص نور چشمی پیر امام علی شاه شهید امین کشت کجیا انک در روان  
 شریف کسبیده و شایع در روش کشته باشد که خوش جشیا کتور نگارش و نون  
 شب این روز و روز مشکل شین ارایش ووش و انوش داشتند کونک نشین  
 دل بکشته بان که کونک ششم انک ان روشن و مشغول کشت  
 و شریف کوشیدند که شاق منابه موقوفان شهر انک می ستای با ششم  
 که شیده سوقم بارش نگارش نه کتور پور شیده باشد که شاد نوشته انک ان  
 و شاد کتور کتور نوشته ام و این کتور تقابلی که بشماره اش شام شفقت کتور  
 مشغول شام کتور کتور نگارش سبب انک اند و شکوفه شاد باش شریف

در این کتابچه  
 از اجزای کتاب است  
 در این کتابچه  
 در این کتابچه

43

در این کتابچه  
 در این کتابچه

در این کتابچه  
 در این کتابچه

در این کتابچه  
 در این کتابچه



شاید که است شفاعت شده باشد رقم التزام صاد و جمله در لفظ **بیم** شینه  
صلصل رفع الصوت عن نصاحت و صناعی صح صادون صدانت بهم سوال  
صوابی صلابت **صا** و **صد** خصام و مصلی عرصه صافات نصرت نصیان صاب  
الصمام صلصه صانع اصلا عن صین و الصواب رسان عن صواب الصدات بالصلی  
مقصود بخلص مقود تصویر افقدص **ص** اصناف ضحی بوالفت تقاصر  
بصاحت و تصحیح اصحاب ان نامر صلتار عا صم صنوان و مناص اصحاب صوامع  
صیانت صوی افض اصاع صیغه صانیه یا نصیلین بصیوت صم صنوان و صناع  
اصحاب صوامع اصاع صیغه صانیه صیغه افعلین بصیوت مصمم لی نصیب  
باصالت و محصور صر صا و صیبت اصحاب صیغه صانیه و بصیوت  
بصم بقصد صاحب اصل بصم بصیوت محصل صولت فصل  
بصیغ صلاصن اصل صاحت اصطلح صحراپی و اصل معاهد بومله صاحب  
صری بصیغه بصاحت صوتیری صدور صدقار حاصل ما توصل متوجه ان صاحب  
محصلون وصال ان مصنف بصیغ صالمان اصدار صیغ اصولت

**تف** التزام صاد و جمله در لفظ **بیم** شینه  
صنیر ان بیاضی او منصب ایاضات فصائل مصالیه از شرفه تصنیف  
بصاعت ذواصع اوصاع فراغت صومع **بیم** بصیغ ان منصب ایاضل  
باصرا اما صات انکه ارض تصنیفات **بیم** صند بصنان بعارض انصال  
مفضل تصلا و صد بصناد صیغ فصارت و نصارت روضه رضوان و بصیغ  
بیم

بصفت  
صفت درین

بصورت

بمصنف  
بمصنفات

بصیغ  
بصیغ  
بصیغ

ببصیغ

اصناف







متن متن فیض چین چین چین صفت فیض فیض تی صفت ترین و متن چین  
 زینت کنت شفقت رنبت حی لفظع لی عین لی لی فیض کنتی متن چین  
 متقی لی بیس لی بیس متقی لی بیس عین عین ترین لی ترین لی قصب شش  
 جهت بی بی کنتین کسیت لغرضی به کنتی زن لی لی ترین بی بی فیض چین  
 بقیض لعین لی فیض نشین فیض کنتین شش کنت بی بی ترین ترین چین  
 حی مضطرب لی عین لی لی فیض لی ری بسق کین متقی لی بیس عین متقی بر  
 فیض چین لی چین به بیت تینب نشین **نق** مشایخ صفت رفق  
 سرزای اقبم عبندی طبع بوطت و فرطن سیل قوت عقل سکن اولکبای صبح  
 وضع باتان عجم ناطم فطن کشمیر تازه چین صدقای سرت از وضع صدید و انون  
 شرح شدن ابر جلب سماع برعوش لغایان موعوم فاضل فد توغل مانع انس شدید  
 بجانت شان کتاب به سب کزت و عیانارغ مدعیان ریم حاصل خلع کعبه  
 شون و وجه خود بنورین از حجاب کبریا عینه تحفا جیده من عطسه ربه بعبارة معنایا  
 باحاشانه پس برقم زون امانت عزای سرت از کف ربای ان کف از انس  
 جان از اراشک نشسته شهید پیروان سنان مره پری و شان و ماندن مقابل ثوبا  
 خدنگ عمره ثوبان شهید نازکنان که عرض از وقتب صنوبری من لغویان نشسته  
 باشد شان بکنافه بزباب و خم رلف بیلی سوان میکشم پس ترصی سافه مسویا  
 من انکه فرق رفعت و از وضع محف و باقوی صابر باب حق عظم شان بر وضت  
 وصف حشمت ان سنده شرفای ابهت سباج و حضرت زراق جوایم بیلی لسانیت  
 که خطبه نون و از دفتر نازل بکتاب رفق مقلد و فانه فوق ان لیکن از دفتر خود  
 ما حاضر نشسته با او و شان صابره

شفقت

بغ

ما حاضر نشسته با او و شان صابره

ناقص



ناتقصی مضمون با صفت زلال ناموس و به برق فنان و مایک و یک زرع و نصف عشر لوز  
با خانه ثوب که لطیف است ان جمل حفظ شرق و غرب ان کتاب سیر قربان است از  
کثرت و نابا جوش صفای بزرگ صفتی مفوض است تمامی انم با بزرگ ناقص قلب  
بری از لطافت باش انکه چون از دیگرند لطیف حوش از طی منازل پسند شدن ،  
ان سنی من انم شوند پس مانند من مشرف از لغای ان اشرف اناضل  
زین بود بر معیت و نام شترن رقص غمش میانه نسترنان طایع کفاند

۴۵

تخته

دنا پسند شدن آن

**رقعه قطب**  
واراد با نام بی زراد او بدین سبب  
شکر بجان انوش تو دون نیم صیب فرشتان پناه جهان کلها را بود  
سیر از مرغ مدام چشم درم ماه شان ازیم قیر نام لیل خود بود از هر طرف  
از ب راه دور رسد خطبه است ای ارک راهات او لطیف سرور  
همه ارب را بر طرم مراد من بلبل با فرین سزلن اسهام مردم غنا بودم زار سپه  
رو بار رهایی اهل کناه جهان پناه اشرف بی جمع نقود شون با نام کبر  
ملندی و ادوار زیب منابر و اراده **رقعه شاد**

اصبر را

۴۶

بج

میرزا صاحب والا مقام عالی مرتبت سلامت بود سلام و ایشیا و صحبت از بلبلین  
چو دیدم زو در وقت نماز صبح انفا حس تو کسما دست و جبهه شاد و از من خانه کفتم  
در روز سجده الهی در کعبه در راه نظیر از تیز منقش خبر تو شکر بشیر از سیر است  
اینکه جناب میرزا عبد الهی **رقعه شاد** در اشرف با بر حسن سبب اجابت یافتند  
سند الطمان بر بر هر بار ان عهد از جناب ایشان منقول بر ما بقیم چشم کور شود از خانه

دانشگاه

تیز با شکر







یاد دارند به ازین باد تمام ایران کسب خزانة الارض در اکثر بلادمان شود که هر یک از اینها  
 البته در شوق خبر بود که صوت خوشی داشتند از خواندن شان زنگ از هر جهت و هر  
 مذکور بود و در عین شروع کردند جاب جاب خایچه قدر مخطوطه کردید و در زیره بود از صواب  
 ترا کردم و بصورت چه قدر تا شتر عطارد آن صفا را تا نادیدنی یکنایه هم با جان بود است  
 مخطوطه میسیدانتم هر شتر را به غیبان برکت در است باره درست کرده آوردند یکی  
 الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان  
 سخت و خجالت کشیدم و گفتم هر خبر نمودم در جاب هم سر باین هر دو قطع و از بخت  
 در دست نشود به مخالفت شما هر خبر نمودید من قیاس بر شتم این رود را که ضعیف  
 الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان  
 درون اگر خجالت کشیدم و برادر شتر گفتم این شمش من تقصیر و است گفت خبر آورد  
 بیشتر ازین بعد از شتر خراب بود و این قسم کیدایم خورد و از درج اربع و او که روان زود  
 هر چه شتر روشن است الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان  
 تلاش کرده ام بنوقت میسیدانتم هر او را شتر را بطیلم کلمه هر من سلکتم لاین حوام نیز بگفت  
 اینقدر با چه بصورت دارد گوشش بگوشش تقدیر از دنده زین تار رسیدن ادم و آوردن مگر باید  
 بر خود تصدیق رواد ادم کوم عجب حاصله در احرازه مستی فصل رب النوع شتابم اصل است  
 مود که کرد و سبب جامع تمامه حضور علی سائینا السلام و اصل شتر جاب و سبب را انجا  
 نمازید خود شتر هم به تقیید الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان  
 از ادب آن خبر نمائنت به تقیید الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان الورد در یک میسیدان

بعضی جانچیز بقصود ادم و کلمه کوز  
 با همین این رسم قصود و است

بغداد غمناک شتر و این کلام الورد  
 دریناد و از این کلام الورد

صورت الورد در یک میسیدان



در این روزها

و خسته

شکل پشت سر امام بخت او زده بودیم از طرف قادر الوقت در کلمات این خبر را در این  
 روز شش روزی که در راه بودیم از او ایستادیم و از او آب نماندیم که در آن وقت که  
 بیغم و سگستر است و ما شکر می کردیم و از یک صومعه که در آنجا بودیم از  
 آنجا یک سیرون شکر را که از آنجا می رفتند به حساب القای سوزان و او را با یک شکر  
 ملا را که از آنجا می آمد آورد و خودش اجازت طلبیدیم باز سیرون رفت شاید بعد از  
 هر از بی یک سیرون که از آنجا رفتند چند روزی که در راه بودیم و در آنجا که  
 شکر ما رسیدیم که خود را شکر می داشتیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 که را در آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 هر از سیرون که آمد در دم در آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 ما چند بار در آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 چند ساعت از روغن و گوشت و برنج که در آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 او میباید که در آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 با اینها که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 محضه گفته بودیم در آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 بسیار که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 بچه برداشته می شد و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 و در آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم  
 تر راه خانه شان دادیم خوب حالا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم و آنجا که ما رسیدیم

در این روزها

و خسته

شکر امان آردن  
بزرگ است بر قاف  
بسیار

در این روزها

در این روزها



خصم بر این ازا در میسختی بار داشتیم از دعا تو خانه ویران بودی در این عالم معاذ این را بگویم  
 هرگز درک و لویجک هستد که نت و جناب معاذ آن هم با آنکه ما این سرگشته ای با تو بوده  
 باشد اعتقاد و راسخ کعبت ایشان داشته و از طرف حرمی کرده اند هر چه میگویم  
 و شما چشمه نوبه و دختر میرزا ابوالنور را از صنوع کس روزی تو هر چه حواله جناب  
 میفرست و ده ساله بیشتر نبود و بجای پدر معاذ آن مجموع عضو تا سال گذشته و او هم  
 نیز گاه شتر را میبرد و دختر هم از کسب در مسرتن زیاده یافته بود هر وقت از وقت میسخت  
 خود شتر را به ایشان میبرد نیز نقدی هم مع اول کانیید یا شتر اینک میرزا با او  
 بود بدین رخ را و مکتوب و شکم و مالیدن بر کار این کسب به حال شود و بر زبان بر زبان  
 در جمع اهل و ائمت و دختر با میرزا ابوالنور عقد او را بستند معاذ آن مجموع شتر بود  
 کوس خاتم جاریه او را تو هر چه برده نیکتر و ائمت و در او بود و جناب اهل این تاریخ  
 جدا شده نظر بر اینک نور شتر کانی نکرده بود و بیاره و در کسب ای این روز تو هر چه  
 در انجام دستاورد جان و در سبب طبع میسخت است که استلا کند شتر  
 و اگر کار خود کرد معاذ آن در هم عطر شتر او منطفون شد و معاذ آن اولیست او پس نیز کرد  
 در حال روز ششمی مجمع زنان بر او نیز در خانه معاذ آن میرزا بود و در جمع حواله  
 او نیز بیایع را حاضر کرد و نیز با بری او درن مشوق و تساد و درین اشیاء او را  
 جو بود در نه سال بود املا با میرزا اصلا در شروع کرد ساعتی گذشته بود و کسب  
 شتر نیز او را بیشتر کرد و معاذ آن در نعل شتر اینها آب کسب در معاذ آن  
 الوقت جناب ایشان کار او را نیز یک طرف نموده و اخذ شتر نیز در معاذ آن  
 را در شتر و اصق و مقول میباشند از آن صله شتر معاذ آن در معاذ آن معاذ آن

در معاذ آن شتر

میرزا با او







در ششمین روز در میان قوت باهیه بر دستوارت شش روزانه با وجود کثرت لای  
 در خانه محبوبه او در میان این طبعین کاین شرح کرد لطیفه خواهم نهاد که خود  
 و کس را نیز بسبب و وقت کوه است رشخ و دیدار او از خواندن در تحصیل و  
 سازدن برو ختم است و بار بار بزرگ بفرار الطرا داشت و از خوف مردم قاتل  
 بفرار خواهد گشت و بفرار با با سگ و موش و گاو و در خانه نشسته  
 است از در استار شمار برود و او در میزد و مقبول بود طولیک فاعله و در وقت  
 طار از او ایار او منقسم بود مثلث قائم الزویه میوز و او صلوات میواد لاکار  
 است در بعضی طون باید در صورتش آرد و در وقت در میان دیگر از این آرد  
 شرح بر کار دیگران میمالید هر گاه وقتیا قصد بر کارش میوز و خود را میزد  
 و مثلثش در کارها صورتش میبوسید و قتی دوست میوز است سینه و کفن و کمر  
 میزد و گشت میبوسید آنها از مشاها یعنی بیخالی یعنی بهم بسوز بود و بوی  
 عود و گیسو شان بمان روز و وجه است در خیال زن در سر و لب زوجه فاضله  
 او میوز حسنه و جالایه بفرار او بسوز است میوز در آن زن عورت میوز این  
 بود و اینها کمال بر روز و در خطاب یا بظرف دارد و در اصله مشمول  
 داشتند آنها در خیال است بعد از عود استول هر چه در دست در آن

عزیز

از این جمله که در دستوارت  
 به چه از این جمله که در دستوارت  
 در دستوارت که در دستوارت  
 همه از لطیفه فاضله



گفت و میزاد از خیر او نیز که خواست جناب الت بنشیند در کعبه  
نیک ببرد و ختم کند ام نیز برای ب حوز دل یا شایسته با کار دیو  
و بخار آمد و هر روز نیز در دست و پیر و پیرت و غیرت شد به

Vertical text on the left margin, partially obscured and difficult to read.

Small handwritten mark or signature at the bottom center of the page.



عقل را در اندیشه خود یار  
عقل را در اندیشه خود یار  
عقل را در اندیشه خود یار  
عقل را در اندیشه خود یار

هم با وفا و با دانت در داشت یار داشت  
عمر با وفا با کرد کرد یار کرد  
در روزی صفتی در کمال کشته اند  
بهر نفسی صفتی بنا کرد کرد یار کرد

خدا را در اندیشه خود یار  
خدا را در اندیشه خود یار  
خدا را در اندیشه خود یار  
خدا را در اندیشه خود یار

حالی از صلاحت و سعادت و سعادت یار کفایت  
که هر که خود را کرده کرد یار کرد  
باز عشق و در کلمه رفت و رفت یار رفت  
جام جهان را کرده کرد یار کرد

بخت یار بخت یار بخت یار  
بخت یار بخت یار بخت یار  
بخت یار بخت یار بخت یار  
بخت یار بخت یار بخت یار

چو این است درین روز و در یکدیگر  
فردا در بخت یار بخت یار  
فردا در بخت یار بخت یار  
فردا در بخت یار بخت یار

بخت یار بخت یار بخت یار  
بخت یار بخت یار بخت یار  
بخت یار بخت یار بخت یار  
بخت یار بخت یار بخت یار

بخت یار بخت یار بخت یار  
بخت یار بخت یار بخت یار











مغز بود جان او با خود را  
باز از آن که زانم خود را

بسیار است که زانم خود را  
باز از آن که زانم خود را

بسیار است که زانم خود را  
باز از آن که زانم خود را

بسیار است که زانم خود را  
باز از آن که زانم خود را

بسیار است که زانم خود را  
باز از آن که زانم خود را

ببین ای سر زارم چه کسی جانی خود را  
مخ شکت تو رخ سر زار نه بود قبول کن

خورد از دست ساد و سبزه آید به ضداشتر  
مگر نام او شد مبعوح داشت دنیا خود را

بسیار است که زانم خود را  
باز از آن که زانم خود را

بسیار است که زانم خود را  
باز از آن که زانم خود را

بسیار است که زانم خود را  
باز از آن که زانم خود را

بسیار است که زانم خود را  
باز از آن که زانم خود را

مقصود تو از سلوک عالم کفایت با بر اینند  
شوق تو در تکیه کار اینند از قیاس هم سیر جانی

مقصود تو از سلوک عالم کفایت با بر اینند  
شوق تو در تکیه کار اینند از قیاس هم سیر جانی

بسیار است که زانم خود را  
باز از آن که زانم خود را















